همشهری ماه ■ شماره ۴۰ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ اسفند ۱۳۸۸
۱۶۴ صفحه ■ ۲۰۰۰ تومان ■ ISSN 1458 6354

همشهری ماه

همراه با پوستر پلنگ ایرانی

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من

در آستانه سال ۸۹؛ سال پلنگ

پلنگ ایران

همه چیز درباره گربه‌سان مغرور و کمیاب سرزمین ما

ایران دورت بگردم

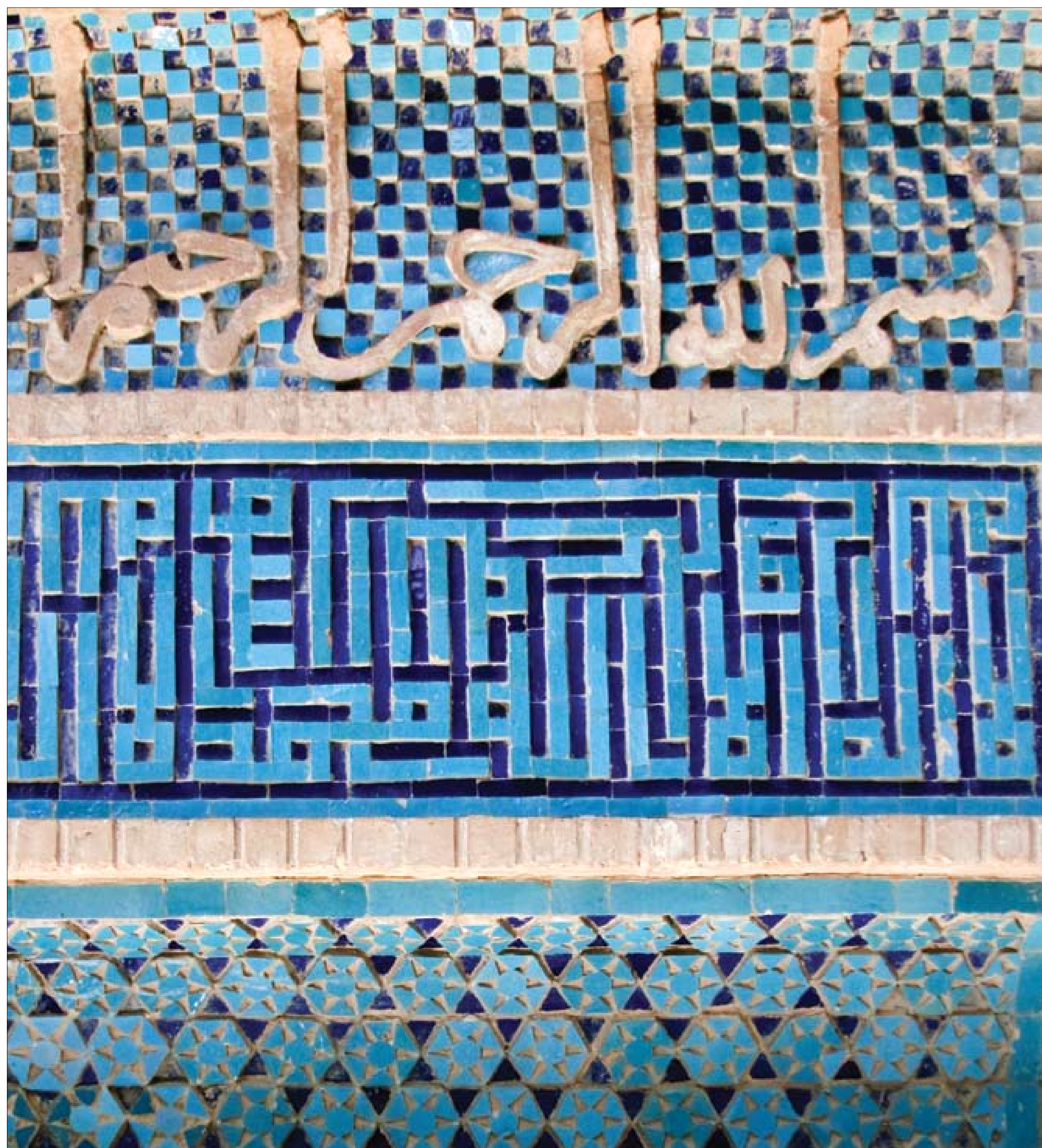
شش پیشنهاد طلایی برای ایرانگردی در نوروز ۸۹

نوروز ۱۳۱۳

پرونده‌ای درباره جشن ملی در دوران قاجار



در کنار کویر مرکزی ایران و در جوار کوه‌های کرکس مردمانی از حداقل آب به دست آمده جزیره‌ای سبز ساخته و زیباترین لعاب‌های کبود و نیلی ایرانی را برای ظروف و آجربندی‌ها و گلدان‌ها خلق کرده‌اند. چنار کنار خانقاه عارف نامدار عبدالصمد نطنزی که همزمان با ساخت خانقاه در قرن هشتم هجری کاشته شده، جلوه رقص نور و سایه دل انگیزی روی آجرهای لعاب‌دار سردر خانقاه می‌تاباند و زیبایی بنا را صد چند می‌کند؛ سردری که شکوه شاهکار آجرکاری‌اش میان پژوهندگان معماری ایران در جهان زبانزد است / عکس: ابوالفضل شاهی



{ بازتاب }

سرزمین من، سرزمین ما



بازتاب‌های چاپ شماره‌های گذشته سرزمین من همچنان ادامه دارد، آنچنانکه دوست ۸ ساله‌ای در نامه‌اش به تحریریه، سرزمین من را «مجله ما» می‌خواند و برخلاف توقع ما که گمان می‌کردیم که کودکان تنها به پوسترهای کودکان توجه دارند، درباره تک تک صفحات اظهارنظر می‌کند. تاثیرگذاری مجله در این یکسال و اندی که از انتشار آن می‌گذرد بر عموم خوانندگان به ویژه متخصصان و همچنین بر مجلات و نشـریات مرتبط ما را شـاد و در پیمودن ادامه راه دلگرم می کند. در پایان سرزمین‌من پیشاپیش نوروز را به سر تاسر سرزمین‌من شادباش و خجسته باد می‌گوید.

محمدحسین جعفریان

[مستندساز، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و رایزن سابق امور فرهنگی ایران در افغانستان]



مـن سـال‌ها بـا مجلـه نشـنال جئوگرافیک آشنا بودم و همیشـه حسـرت می‌خوردم که ای کاش با این سبک و سیاق و توانایی، مجله‌ای در ایران منتشر می‌شد که الحق و الانصاف با انتشار اولین شماره‌های همشهری سرزمین من شاهد تولد چنین مجلـه‌ای با ملیت ایرانی بودم و احسـاس می کنم توانایی این مجله حتی فراتر از مرزهای ایران اسـت و می‌تواند یک مجله بین‌المللی باشد. انشاءالله جغرافیدان‌ها به ویژه اهالی محیط زیست، جهانگردان و خبرنگارانی که در حوزه‌های مستندسازی کار می‌کنند بتوانند بیشتر با این مجله مرتبط باشند و بعد از سال‌ها غربت و نداشتن مجله‌ای تخصصی و حرفه‌ای، در این زمینه امکان بروز استعدادها باشد.

دکتر یدالله پرمون

[معاونت حفظ، احیا و ثبت آثار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشـگری و مدیر کل حفظ و احیای میراث معنوی و طبیعی]



اینجانب سال‌هاست که از خواننـدگان همیشـگی نشریه نشنال جئوگرافیک هستم و همواره آرزو داشتم که نمونه‌ای مشابه با این نشریه را در ارتباط با سرزمین ایران بخوانم. با مطالعه شماره‌های چاپ شده از ویژه‌نامه سرزمین‌من به این نتیجه رسیدم که این ویژه‌نامه در این راه بسیار موفق بوده است. ویژه‌نامه سرزمین من بومی‌سازی شده آن نشریه علمی و وزین اسـت و به تمامی، بازتاب‌دهنده علائق دفتر حفظ و احیای میـراث معنوی و طبیعی سـازمان میـراث فرهنگـی، صنایـع دسـتی و گردشگری است.

افشین بختیار

[عکاس]



سرزمین من مجله‌ای است که تـا به‌حال مثـل آن را نـدیـده‌ام. در بیشـتـر مجله‌هایـی کـه در این زمینه اسـت کار کرده‌ام ولی از وقتی با مجله سرزمین من شروع به کار کردم، فرم، محتوا، عکس و مطلب برایم خیلی شیرین است. دوسـت دارم و افتخـار می کنـم که با ایـن مجله کارمی کنم.

من تمام ایـران را دیده‌ام، اما سـرزمین من فضاها و مناطقی را برای عکاسـی انتخاب می کند که غبطه می‌خورم که تا به حال آنجا نرفته‌ام. مجله سرزمین من تقریبا خوب چاپ می‌شود امیدوارم شماره‌های بعدی هم با همین کیفیت به چاپ برسند.

برای سـرزمین من آرزوی موفقیـت دارم و امیدوارم هزارمین شماره را جشن بگیرید.

اگر بخواهم از مجله سـرزمین من انتقـادی بکنم بی‌معرفتی اسـت چون سـرزمین من آن‌قدر نقاط مثبت دارد کـه منفی در آن به چشـم نمی‌آید. یکی از حسـن‌های مجله این اسـت که آگهی کم دارد؛ مثلا یک مجلـه ۱۰۰ صفحه‌ای می‌شـود گفت که ۹۸ صفحه آگهی دارد ولی سرزمین من با این کیفیت مطالب و عکس‌های خیلی جذاب اینطور نیست. باز هم امیدوارم پانصدمین و... به چاپ برسد و من چون بیشتر عکس می گیرم خیلی نمی‌توانم مثل مطالب شما خوب بنویسـم و مایه افتخار من است که با این مجله کار کنم.

 [از میان نامه‌ها]



سید محمدرضا طباطبایی

سرزمین من از نظر کیفیت چاپ، عکس، مطلب فوق‌العـاده عالی است و از نظر توزیع هم خوب شده و به موقع می‌رسد. بخش راهنمای سفر خیلی خوب است ولی اگر کامل‌تر شود خیلی بهتر و جالب‌تر است و با توجه به اینکه من کارم تبلیغات است و عاشق گردشگری هستم به خوبی درک می کنم که عکس‌های مجله را عکاسان حرفه‌ای تهیه می کنند.

بخش راهنمای سفر به مسافر اطلاعات می‌دهد که به کجا برود؟ به چه قیمتـی و در کجا اقامت کند؟ و خیلی خوب اسـت که این مجله به عنوان مرجع در اختیار مسافر قرار می گیرد و پیشنهاد می کنم ریزتر، دقیق‌تر و کامل‌تر باشـد تا به توضیح کامل مسـیر بپردازد تا بدون دغدغه بتوانیم سفر کنیم و حتی اگر بتوانید در هر شماره به زیبایی‌های گردشگری استانی هم بپردازید خیلی خوب است. جلد شماره پنج که مار بود خیلی خوب بود و شـماره چهار ـ شوشی‌ها ـ هم خوب بود و ویژه‌نامـه امام‌رضا(ع) که کاملا مربوط به استان خراسـان و امام‌رضا(ع) بود را، هم خودم کامل خواندم و هم همسـرم همه را مطالعه کرد. شـماره ترکمن را هنوز کامل مطالعه نکرده‌ام. مطالبی که من فرصت نمی کنم بخوانم همسرم مطالعه می کند و به من می گوید که حتما بخوانـم. اگر بخش راهنمای سفر بخش‌بندی شود خیلی بهتر است. وقتی خواهرم می‌خواست به سفر کاشان برود با استفاده از راهنمایی که در مجله شما بود برای سفر برنامه‌ریزی کرد و به آنجا رفت.

محمدرضا عطارزادگان

مجله بسیار خوب و باارزشی است. شماره چهار که در مورد شوشی‌ها بود بسیار جالب بود. بخش راهنمای سفر خیلی منسجم و کامل نیست که به طور کامل بتواند رضایت مسافر را جلب کند. بهتر است صفحه‌بندی، تیپ مطالب و راهنماها بیشتر به سمت قالب راهنما باشد تا اینکه به صورت خبر مطرح شود. اگر قسـمتی باشد که در آن در مورد کشورهای دیگر هم کار می‌شد و در بخش امامزاده، مراکز و اماکن مذهبی و مساجد بزرگ دنیا هم کار می‌شد خیلی جذاب می‌شد و مجله را پربارتر می کرد.

همشهری کار خوبی که کرده توانسته حرفه‌ای‌ترین مطبوعات را تشکیل دهد و با انتشار این همه مجله‌های جدید بسیار موفق است. با توجه به اینکه عکس‌های سرزمین من به صورت تخصصی برای این نشریه کار می‌شود حیف است که مطالب با آن هماهنگ نباشد. به همان اندازه که روی عکس‌ها سرمایه‌گذاری شده، روی صفحه‌آرایی و مطالب هم اگر انرژی بیشتری گذاشته شود مجله، بسیار غنی خواهد بود.

فراخوان مسابقه‌وبلاگ نویسی

@ گروه مجلات همشهری در نظر دارد تا مسابقه‌ای برای وبلاگ‌نویسان برگزار کند. شرکت کنندگان در این مسابقه می‌توانند نقد، توصیف، خاطره، پیشنهاد، خبر، نظر و هر مطلبی را درباره «سرزمین من» و دیگر مجلات همشهری در قالب متن، شعر، کاریکاتور، کلیپ، لطیفه و هر قالب دیگری در وبلاگ خود منتشر کنند. شرکت در این مسابقه به این صورت است که شـرکت‌کنندگان پس از انتشـار اثر در وبلاگ خود درباره «سـرزمین من»، باید لینک یکی از صفحات سایت گروه مجلات همشـهری را به آدرس www.hamshahrimags.com در وبلاگ خود قرار دهند و روی آن کلیک کنند. وبلاگ نویسان باید آدرس وبلاگ خود را حداکثر تا تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۸۹، به شماره ۳۰۰۰۹۹۹ پیامک کرده و یا آن‌را به نشانی festival@hamshahrimags.com ارسال کنند. گفتنی است که زمان مراسم اختتامیه و اعلام برندگان که با حضور شرکت‌کنندگان برگزار خواهد شد، همزمان با ولادت حضرت زینب(س) در پایان فروردین‌ماه سال ۸۹ خواهد بود. جوایز نفرات برتر این مسابقه سه لپ‌تاپ، هفت گوشی تلفن همراه و ۱۰ بسته دامنه و میزبانی وب خواهد بود؛ افزون بر آن پنج سکه بهار آزادی هم به قید قرعه به شرکت کنندگان اهدا خواهد شد. برای اطلاعات بیشتر به نشانی اینترنتی www.festival.hamshahrimags.com مراجعه کرده و یا با پست‌الکترونیکی festival@hamshahrimags.com یا شماره تلفن ۸۴۳۲۱۸۳۱ـ۰۲۱ تماس بگیرید.

علی رحیمی



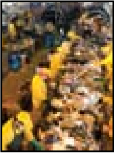
مطالب مجله خیلی عالی اسـت و من خیلی دوست دارم. بخش‌های طبیعـت و باستان‌شناسـی برایم جذاب است. مطلب مردان نمکی در ذهنم ماندگار بود و در من اثر کرد. جلد شماره هفت، ترکمن بسیار عالی بود.

زهره سادات شمس‌الدین

من بیشتر، سرزمین‌من را به خاطر بخش راهنمای سفر و طبیعت و باستان‌شناسی مشترک شدم. مطلب مردان نمکی از بخش باستان‌شناسی خیلی خوب و مفید بود. جلد شماره پنج که مار بود خیلی زیبا بود.

مطلب ترکمن‌ها خیلی کامل، مفصـل، جالب و جذاب بود. اگر بتوانید یک بخش معرفی کتاب در مورد مناطق و شگفتی‌های ایران داشته باشید خیلی خوب است چون هیچ ما جایی نمی‌توانیم کتاب‌هایی را که درباره ایران و ایرانشناسی است پیدا کنیم. اگر یک بخش هم به معرفی مستندهایی که در مورد ایران ساخته شده بپردازد قطعا برای خوانندگان مجله مفید است.

سید امین طلبی



مجله با تاخیر می‌رسد. شماره قبلی خیلی طول کشید تا به دستم رسید. مجله خیلی خوبی است و من مجله را به دفتر کارم می‌برم تا همکاران ببینند و لذت ببرند چون ما یک انجمن محیط‌زیسـت در سبزوار داریم. مجله فوق‌العاده عالی و مناسب است.

مطلب بازیافت خیلی جالب بود و مطلبی نو و تازه در مورد زباله برای خوانندگان بود. عروس دریایی، هم مطالب خوبی داشت و هم عکس‌های فوق‌العاده زیبایی. در کل مجله خوبی است. امیدوارم موفق باشید.

احسان راتبی

درباره راهنمـای انقـلاب، موزه صنعتی مدت‌هاسـت باز نیسـت ولی کلا ایده بسـیار درستی برای گردشگری تهران است.

● **حتما به تازگی به موزه صنعتی سر نزده‌اید؛ چندوقتی است دوباره بازشده.**

مجید محتشمی‌نژاد

من مجله را بیشتر برای دخترم اشتراک گرفتم چون سال سوم دبیرستان است و مطالب مجله بیشتر برای ایشان مفید است که با ایران و ناشناخته‌هایش آشنا شود.

فاطمه توکلی

بخش مردم‌شناسی برای من خیلی جالب و جذاب است. در حالی که مردم مخصوصا تهرانی‌ها فکر می کنند مردم فقط خلاصه می‌شود در برج‌ها، شـهرهای بزرگ و... . اینکه در مورد مردم شهرها و روستاهای مختلف مطالبی نوشته شـده و مخصوصا عکس‌های جالبی دارد بسیار خوب است. من مجله را برای دخترم اشتراک گرفتم که او هم از مجله خیلی راضی است و آن را دوست دارد.

خانم فرینان

مجله خیلی عالی است وقتی اولین شـماره را خریدم آن‌قدر دوستش داشـتم که مشترک شـدم بخش مردم‌شناسی را خیلی دوست دارم.

مطلب باغ‌پرندگان عطار خیلی عالی بود، مطلب طلاچینی در خراسـان خوب بود و مطلب چشم شهر سوخته برایم جذاب بود. امیدوارم به استان‌های دیگر ایران هم بپردازید. من با توجه به اینکه مشکل دارم و نمی‌توانم به سفر بروم ولی با مطالعه مجله شما و بخش راهنمای سفر مناطق مختلف ایران را می‌شناسم و برایم مفید و جالب است.

رضا نیک‌بین

مجله سـرزمین من خیلی خوب اسـت؛ مخصوصا بخش راهنمای سـفر که به معرفی مناطق مختلف می‌پردازد برایم جالب اسـت. بخش ایرانگردی که به معرفی مناطق مختلـف می‌پردازد ای کاش بهتر، دقیق‌تر و کامل‌تر بود تا بتوان براساس اطلاعات آن برای سفر برنامه‌ریزی کرد.

زینب موسوی‌نیا



مجله سرزمین من بسیار خوب است من دانشجوی رشته جهانگردی هستم برایم بسـیار مناسب است و از جلد گرفته تـا آخرین صفحه برای ما مفید، جالب و جذاب بوده ولی برای من بخش حیات‌وحش از هم جالب‌تر اسـت. مخصوصا مطلب تمساح برکه‌های ایران خیلی جالب بود. قوچ‌ها که در شـماره دو بود و مطلب ورزنه را خیلی دوست داشتم؛ جلد ورزنه خیلی عالی بود. پیشـنهاد می کنم در مورد جزایر قشم بیشتر کار شود با توجه به اینکه از اواخر اسفند ماه که تخم‌ریزی لاک‌پشت‌ها شروع می‌شود که خود جای بحث دارد. در مورد مناطق بکر مطلب بیشتری کار کنید. مطلب قشم خیلی مختصر بود و فقط به یکی از بخش‌های قشم پرداخته بود، در صورتی که می‌توان پرونده مفصلی به قشم اختصاص داد با توجه به اینکه یک مرکز توریستی خیلی بزرگ محسوب می‌شود.

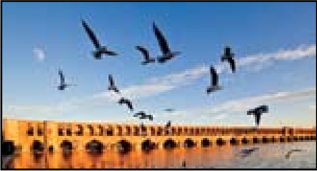
[بازتاب ویژه کودکان]

یکی از دوسـتان و خوانندگان کوچولو و دوسـت داشـتنی سرزمین من نامه‌ای برایمان فرسـتاد که حیفمان آمد، آن را باهم نخوانیم:

■ سحر غفوری، ۸ ساله، کلاس دوم ابتدایی از تهران



من در مورد بسم‌الله های سرزمین من نظر خیلی خوبی دارم که خیلی خوب کار شده‌اند. در صفحه تصویر ایران زمین که سی و سه پل را نشـان می‌دهد و پرندگان پـرواز می کنند حس خوبی دارم. به همین دلیل از صفحه «و باز هم آغاز» تعریف زیادی دارم. محیط زیست حیوانات که در صفحـه ۱۵ آمده پلنگ زیبایی دارد. من عاشـق باستان شناسی هستم. من گردشـگردی زیادی نکرده ام اما به گردشگری علاقه زیادی دارم؛ مخصوصا تاریخ که یکی از درس‌های مورد علاقه من است. من چهار، پنج بار به دریا رفته‌ام و دریا را دیده‌ام اما در مجله خیلی خوب کار شده است. اما بهتر است که چیزهای ترسناک و یا موجودات وحشتناک مثل مار سمی در آن نبینیم. اما در صفحه بعد که مطلب ۲۰ کیلومتر زیر زمین است و مردم کاردوست را نشان می‌دهد. من از بزرگان و حتی نویسندگان و تاریخ‌شناسان و عکاسان گروه مجلات مخصوصا مجله سرزمین من متشکرم. مخصوصا با تشکر از آقای حامد جابرها و علی شهیدی.



{سرمقاله}

روز از نو نوروز از نو



بهار فصل تازه‌شـدن اسـت و نماد نو شدن و ایرانی‌ترین فصل‌ها. گرفتن رد تاریخ پیدایش نـوروز کار چندان پیچیده‌ای نیسـت اما آنچه مهم است حسن سلیقه اجداد ما در انتخاب روز تغییر سالشان است. با آنکه زمستان و پاییز هم هر یک برای ایرانیان قدر و قیمت و جشن‌های خود را داشته است اما آنچه نماد تازه شدن و پیروزی بوده، بهار اسـت. بهار برای آنان فصل غلبه نور بر ظلمت اسـت و فصل پیروزی حیات بر ممات و خیر بر شر و تحول و مهم‌تر از همه همان فصل حیات اسـت. گفته شده اجداد ما با قرینه ساختن جشن سالشـان با بهار انگار پوست انداختن و نوبه‌نو شـدن و تحول را در زندگی خـود نهادینه کرده و حیات را مکرر می‌ساخته‌اند و هنوز که هنوز است پس از قرن‌ها اگر کسی بخواهد روزی را در سـال به عنوان مبدا سال و جشن انتخاب کند، بی‌شک نوروز بهترین گزینه خواهد بود. ثبت نوروز در فهرست میراث معنوی جهان به خوبی این نکته را بیان می کند. با آنکه در دوران معاصر تلاش رسـمی چندانی برای حفظ نوروز به چشـم نمی‌خورد اما این سنت و مجموعه آداب و رسومش توانسته به نفوذ و حیاتش در گستره جغرافیایی وسـیعی ادامه دهد. از ترکیه تا سین کیانگ چین می‌توان هنوز پس از هزاران سال مردمانی را یافت که آداب نوروزی را به جا می‌آورند و حتی روایت‌هایی هم از فراگیری آن در مناطقی از آفریقا هم به گوش رسیده است. امسال نوروز به ثبت میراث ناملموس جهانی رسـید و کشورهای بسیاری توانسـتند خود را در آن دخیل بدانند. اما نکته مهم اینجاست که صاحب اصلی این سنت را می‌توان ایران فرهنگی دانست و گرفتن رد نوروز در این مناطق، ما را به گستردگی فرهنگ ایـران رهنمون می‌سـازد. ثبت نـوروز به یادمـان آورد که میراث‌دار چه فرهنگی هسـتیم و دارایی به ارث‌رسـیده‌مان هنوز پس از سال‌ها خردمندانه و به‌دردبخور است. نوروز روز نو شدن است و هر سال به یادمان می‌آورد که همه چیز کهنه می‌شود جز میل آدمی به نو شدن و چه افتخاری که اجداد ما نیک این نکته را دریافته بودند.

●سردبیر



۸ / تصویر ایران زمین
کشف سرزمین ناشناخته
مارونیلوفر
سفر تا شقایق

۱۴ / خبرها و چهره‌ها
هفت چهره ۸۸

۱۱۳/ راهنمای سفر
همسفر با خزر
شکم گردی در اصفهان
شکوه آذربایجان
تعطیلات در آخر زنده‌رود
از مریخ تا گاندو
خوشا شیراز و شعر بی مثالش

۱۵۲ / دیروز، امروز
از مالرو تا بزرگراه

۱۶/ آیین طبیعت
نوروز تنها مبداء گاهشماری که بر پایه طبیعت است

۶۴/ شنا در حوض تاریخ
ماهی یکی از نمادهای بهاری و نشانه‌ای پر تکرار در نقوش ایرانی است

۷۰/ نذر بانوی آب و آیینه
همه‌رازهـای سمنـو

۹۴/ در سرزمین باد
سفر به امامزاده آقا علی عباس در بادرود

۱۰۴/ طعم ماهی، عطر دود
گزارش اختصاصی سرزمین من از کارگاه فرآوری ماهی دودی در بندر انزلی

۱۶۲/ بخش انگلیسی
چکیده انگلیسی بعضی از مطالب این شماره

۸۰ / نوروز دیروز
۸۲/ بهار در گلستان / داستان نوروز دولتیان قاجار در کاخ گلستان
۹۱/ نوروز ۱۳۱۳ / نیم نگاهی به روی‌دیگر نوروز قجر

«از یک ماه مانده به عید، در سراسر شهر خاصه در اندرون شاهی، ولوله شعف‌آمیزی حکمفرما و بساط جشن و سرور برپا بود. سه روز به نوروز مانده، فراشان قرمزپوش از جانب دیوان شاهی برای هر یک از دختران شاه که به شوهر رفته بودند، چهار خوانچه می‌بردند؛ هر خوانچه محتوی شیرینی و نان و کله قند و انواع گل و ریاحین و اسپند الوان و پنجاه تومان شاهی بود.» این آغاز روایت داستان نوروز قاجاری از زبان دوستعلی‌خان معیرالممالک - نوه ناصرالدین‌شاه قاجار - است.



۲۸/ پیام‌آور نوروز
پرستو هر ساله نزدیک بهار به ایران مهاجرت می‌کند



۳۶/ بادبان نوروزی
گزارش اختصاصی سرزمین من از مراسم «هوزار» یا بادبان‌کشی در بندر لافت قشم



۴۶/ و اینک پلنگ!
پرونده‌ای درباره پلنگ ایرانی در آستانه سال ۸۹؛ سال پلنگ

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی مدیرعامل
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
فرید مرتضوی معاون تولید
مسعود شاهمرادی بازرگانی و توسعه بازار
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، خانواده، دیپلماتیک، ماه، سرنخ، خردنامه، دانستنیها کتاب داستان همشهری و ویژه‌نامه‌های سرزمین من، پایداری تماشاگر، آیه و بیست‌وچهار

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری تحریریه
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
فاطمه عطائی مدیراجرایی
علیرضا دژدار مدیریت فنی
حامد جابرها مدیرهنری
پوریا امیرزاده، علی‌محافظت‌کارابدی سرپرست‌صفحه‌آرایی
منصوربلدزاده، سعید غفوری صفحه‌آرایی
محمدمهدی رمضانی تصویرسازی
محمدامیرپور، مهدی دادخواه ویرایش
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
حمیدرضا خاموشی حروفچینی
فریبرز حیدری عکس جلد

با سپاس از: طاهره هادیان، الهه کاویار، آرش نورآقایی، علی عطایی، امیر الهامی، محمد رنجبر، علیرضا هاشمی، رمضان کریمیان، امیرحسین خالقی، حامد مشیری، حمیدرضا میرزاده، فرامرز میراحمدی، موزه ملی ایران و تولیت آستان امامزاده آقاعلی عباس

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶ / ۸۴۳۲۱۳۲۰ دورنگار: ۸۴۳۲۱۳۲۲ پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳ روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۸۴۳
ای‌میل: www.hamshahrimags.com / sarzamineman@hamshahrimags.com توزیع: مؤسسـه راه‌زندگی چاپ: هنرسـرزمین سـبز

کشف سرزمین ناشناخته

مازندران ـ نوار ساحلی دریای خزر مهم‌ترین منطقه برای سفرهای نوروزی است. بسیاری از تهرانی‌ها روزهای تعطیل را به استان‌های شمالی می‌روند تا مدتی را دور از هیاهو بگذرانند. اما بسیاری از نقاط دیدنی و بکر شمال ایران هنوز توسط گردشگران کشف نشده، چرا که هر جاده فرعی رو به دنیایی بکر و تازه دارد؛ درست مانند این منطقه در ارتفاعات مازندران / عکس: جواد مقیمی



مار و نیلوفر

گیلان ـ این مار آبی بی‌آزار که روی گل نیلوفر آمده و تصویرش در یکی از آبگیرهای اطراف شهر رشت گرفته شده، یکی از زیرک‌ترین خزندگان است؛ کافی است تا پرنده یا دشمنی به او حمله کند تا او سریعا خود را به مردگی بزند و خون بالا بیاورد. زندگی مار چلیپر با نام علمی *Natrix tessellate* کاملا به آب وابسته است و برای همین در مناطق مرطوب زندگی می‌کند / عکس: فریبرز حیدری



سفر تا شقایق

آذربایجان‌شرقی ـ ایران سرزمین ناشناخته‌هاست، کافی است مسیری کم‌تردد را برای سفر انتخاب کنید تا به منظره‌ای شگفت‌انگیز برخورد کنید. عکاس این تصویر می‌گوید در فصل بهار، مسیر شهر هوراند به دوراهی مغان ـ کلیبر، جاده‌ای فرعی را به سمت روستای وایگان رفته که ناگهان با این دشت شقایق روبرو شده است / عکس: صادق میری



۷ چهره ۸۸

نگاهی به چهره‌های خبرساز سالی که گذشت در حوزه‌های میراث فرهنگی و طبیعی ایران

فاطیما کریمی و طاهره رحیمی

سال ۸۸ در حوزه‌های میراث فرهنگی و طبیعی ایران سالی پر از حوادث خوب یا بد بود. در میان این خبرها، بعضی به عنوان چهره‌ای خوب و تاثیرگذار در یاد مردم ماندند و بعضی هم مخرب. گرچه برای دوستداران منابع طبیعی و فرهنگی ایران شروع سال جدید به منزله وقوع تام و تمام اتفاقات خوب نیست، اما با مروری بر چهره‌های تاثیرگذار سال گذشته، شاید بتوان برای سال نو تدبیر تازه‌ای اندیشید.



آیت‌الله صافی گلپایگانی، فتوای حرام بودن تخریب جنگل را صادر کرد

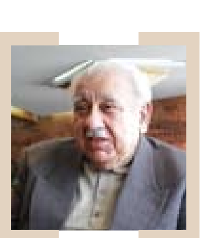
حامی طبیعت

اگرچه از محیط‌زیست در ایران دائم اخبار ناخوشایندی مبنی بر تخریب و از بین رفتن بخشی از منابع طبیعی شنیده می‌شود؛ اما با این همه اتفاقات ناخوشایند، فتوای محیط‌زیستی یک مرجع تقلید در سال گذشته برای علاقه‌مندان این حوزه بسیار خوشایند بود. آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی از مراجع عظام شیعه، تخریب جنگل را حرام اعلام کرد. ایشان توضیح داده‌اند: «قطع درختان برای مصارف مفید، احکام خودش را دارد و گرنه اگر کسی در مقام تخریب جنگل برآید حرام است. لازمه مدیریت این امور ظرافت‌های خاصی است که اهل فن باید آنها را در دست بگیرند تا مردم به حقی که در زمینه استفاده از منابع طبیعی دارند، برسند». به گفته ایشان قرآن و روایات، تعالیم فراوانی در زمینه حفظ منابع طبیعی دارند و ما باید از هدایت‌های معرفت اسلامی در این زمینه بهره‌مند شویم. ایشان همچنین تاکید کرده‌اند که ترویج فرهنگ استفاده از منابع طبیعی خود موجب خیر و برکت می‌شود.
سخنان آیت‌الله، دوستداران محیط‌زیست را که دائم نظاره‌گر کوچک‌تر شدن سطح جنگل‌های کشور هستند، امیدوار کرد تا بتوانند با تمسک به این فتوا، دست کم جنگل‌ها را از خطر تخریب نجات دهند.

محمدباقر صدوق، دوستدار محیط‌زیست، که معاون سازمان محیط‌زیست شد

مبارز مدیر

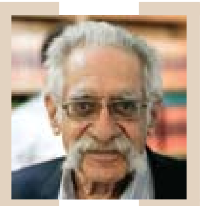
محمدباقر صدوق – مدیر کل سابق محیط‌زیست استان تهران ـ که سابقه‌اش نشان می‌دهد برای نجات محیط‌زیست حاضر است از جانش مایه بگذارد، مهرماه سال گذشته به سمت معاون محیط طبیعی و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط‌زیست کشور منصوب شد. صدوق که در زمینه محیط‌زیست دکترا دارد، یکی از خوشنام‌ترین مدیران حوزه محیط‌زیست محسوب می‌شود که با آغاز به کار دولت دهم نام او به عنوان یکی از گزینه‌های احتمالی برای نشستن بر صندلی ریاست سازمان محیط‌زیست هم شنیده شد، چرا که او با سوابق روشنی همچون تاسیس اولین گشت هوایی محیط‌زیست تهران، یکی از بهترین گزینه‌ها بود. درست است که این اتفاق نیفتاد و او به عنوان معاون سازمان محیط‌زیست انتخاب شد؛ اما باز هم باید این فرصت را مغتنم شمرد و مطمئن بود که او این بار هم می‌تواند برای کمک به محیط‌زیست بیشتر از توان یک معاون عمل کند؛ همان طور که سوابق او این موضوع را تایید می‌کند؛ توقف عملیات راهسازی و آسفالت جاده دماوند، سعی در نجات غار نخجیر در استان مرکزی، نجات پارک ملی سرخه‌حصار و مضروب شدن او در این واقعه از یاد نرفتنی است.



جمشید گیوناشویلی، ایران‌شناسی گرجستانی، که جایزه کتاب سال ایران را برد

دیپلمات ایران‌دوست

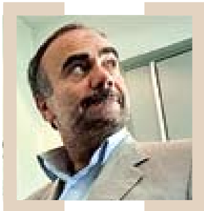
ادیب و شاعر، عکاس و گردشگر و مسافران بسیاری از ایران دیدن کرده‌اند که جذب تاریخ و فرهنگ ایران شدند. اما وقتی سیاستمداری شیفته فرهنگ ایران شود و کتابی که درباره سرزمین ما نوشته، شایسته دریافت یکی از مهم‌ترین جوایز ادبی ایران شود، قضیه جالب‌تر خواهد بود. پروفسور جمشید گیوناشویلی، سفیر سابق گرجستان در ایران که تخصصش در زمینه ایران‌شناسی است، توانست بهمن ماه سال گذشته جایزه هیات داوران دوره هفدهم کتاب سال جمهوری اسلامی را از آن خود کند. گیوناشویلی ۷۹ ساله مدرک دکترا و فوق دکترای خود را در رشته ایران‌شناسی از دانشگاه دولتی تفلیس دریافت کرده و چندین مقاله و پژوهش درباره ایران دارد. او معتقد است که شناخت تاریخ و فرهنگ گرجستان بدون شناخت تاریخ و فرهنگ ایران امکان‌پذیر نیست و همین علاقه برای شناخت کشورش، او را برای شناخت ایران ترغیب کرد. او در زمان دریافت جایزه‌اش در تالار رودکی تهران گفت: «مردم گرجستان همواره حس احترام و حسن نیت به فضای معنوی و اسلامی ایران دارند و بنده خیلی مفتخرم که به عنوان نماینده ایران‌شناسان گرجستان، این جایزه پر افتخار را دریافت می‌کنم».



عبدالمجید ارفعی، کتاب «گل‌نبشته‌های باروی تخت‌جمشید» را منتشر کرد

محقق گِل‌ها

سرانجام مطالعات به ثمر نشست و داد و ستدها، هزینه‌ها و دریافت و پرداخت‌های دوره داریوش اول هخامنشی منتشر شد. جلد دوم سندهای امور مالی ایالت پارس در سال‌های سیزدهم تا بیست و هشتم پادشاهی داریوش و تمام آنچه در زمان داریوش می‌گذشته در قالب کتابی با نام «گل‌نبشته‌های باروی تخت‌جمشید» توسط عبدالمجید ارفعی منتشر شد. این گل‌نبشته‌ها در کاوش سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در استحکامات شمال‌شرقی تخت‌جمشید پیدا شده بود. جابه‌جایی کالاهایی مانند گندم، جو، آرد، بعضی میوه‌ها مثل توت، حیواناتی مانند بز، گوسفند و گاو، دریافت، ذخیره‌سازی غذا برای مصرف انسان و دام، بذر برای کاشت، پرداخت دستمزد به کارگزاران دولتی -از شاه گرفته تا خدمتکاران و کارگران و چهارپایان مستقر در محل یا در حال سفر- پرداخت هزینه‌های سفر و نامه و گزارش سالانه عملکرد یک مکان به صورت روزانه و سالانه، همه اطلاعاتی هستند که علاقه‌مندان برای آگاهی از دوران داریوش اول می‌توانند در این کتاب به‌دست آورند. در میان اطلاعاتی که داریوش بزرگ در گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید به یادگار گذاشته، می‌توان با نام میوه‌ها و چهارپایانی آشنا شد که هنوز در زبان فارسی یا گویش‌های بعضی شهرهای ایران به‌جا مانده‌اند.



عبدالجواد زعفرانی، مدیرعامل قطار شهری اصفهان که هدف انتقادها بود

مرد پنهان

سرانجام وقوع یک اتفاق ناگوار سبب شد تا مردی که در بیش از یک‌سال گذشته همواره از رسانه‌ها گریزان بود و جواب هیچ سوالی را نمی‌داد، نشستی مطبوعاتی برگزار کند. این اتفاق چیزی نبود جز برخورد دستگاه حفار تونل مترو (TBM) با پایه سی و سه پل. البته این نخستین بار نبود که متروی اصفهان به جنجالی رسانه‌ای تبدیل می‌شد؛ پیش از این هم ماجرای گذر آن از خیابان چهارباغ به اندازه کافی سوژه خبری شده بود. اما اتفاقی که برای پل تاریخی اصفهان رخ داد از جنس دیگری بود و وقت سکوت را برای عبدالجواد زعفرانی ـ مدیرعامل سازمان قطار شهری اصفهان ـ به پایان برد. زعفرانی در این نشست رسانه‌ای خبر انحراف دستگاه TBM از مسیر اصلی خود در تونل شرقی خط شمال به جنوب متروی اصفهان را تایید کرد و گفت: «خاک اصفهان بافتی شن و ماسه‌ای دارد و همین امر شرایط مناسبی را برای حفاری ایجاد کرده بود که تا امروز ما مشکلی با این دستگاه به لحاظ فنی نداشتیم. اما به دلیل نقص فنی در دوربین دستگاه حفار در تونل شرقی با انحراف ۳۵ تا ۴۰ متر طولی از مسیر اصلی منحرف شده‌ایم». البته مدیرعامل سازمان قطار شهری اصفهان نه تنها هیچ صحبتی درباره برخورد دستگاه حفار با سی و سه پل نکرد بلکه تاکید کرد: «در حال حاضر ما با موفقیت کامل از رودخانه رد شده‌ایم».

ساسان اکبری‌پور، مدیر محیط‌زیست آستارا که به دستور شهردار این شهر زیر لودر رفت

منجی رودخانه

اواخر سال ۸۸ بود که مدیر حفاظت محیط‌زیست شهرستان آستارا به یکی از چهره‌های خبری سال تبدیل شد. ساسان اکبری‌پور زمانی که می‌بیند شهردار لوندویل آستارا سعی دارد بدون مجوز از رودخانه این شهرستان شن و ماسه برداشت کند، ممانعت کرده و با او درگیر می‌شود. او از شهردار می‌خواهد تا مجوز برداشت شن و ماسه از رودخانه را نشان او بدهد چون این کار شهردار را باعث تخریب محیط‌زیست و جاری شدن سیلاب می‌داند؛ اما به دستور شهردار چند نفر از عوامل او به اکبری‌پور هجوم می‌آورند و حتی یکی از رانندگان او را با لودر به رودخانه پرت می‌کند. اکبری‌پور مدعی است که در این حادثه شهردار فریاد می‌زده: «رئیس اداره محیط‌زیست را زیر بگیرید، دیه‌اش با من!». این درگیری تا جایی ادامه پیدا می‌کند که طبق دستور قاضی شعبه دوم دادیاری قرار بازداشت شهردار لوندویل آستارا صادر می‌شود. دو هفته بعد از حادثه، هیاتی از سوی رئیس سازمان محیط‌زیست در دیدار از این مقام مسؤول از اقدامات او در حفظ محیط‌زیست تقدیر کردند. البته پیش از این هم نام ساسان اکبری‌پور در حفاظت از محیط‌زیست بر سر زبان‌ها افتاده بود؛ همان زمانی که از طرح ضربتی خود برای جلوگیری از برداشت غیرمجاز شن و ماسه خبر داد، یک باند صید و فروش پرندگان کمیاب را کشف و نابود کرد، از حرکت شیرابه‌ها به سمت دریا خبر داد و برای نجات چکاوک آسمانی خون دل خورد.



عباس جعفری، عکاس و طبیعت‌گرد ایرانی که در نپال ناپدید شد

عاشق ناپدید

در میان تمام اخبار خوب و بد ایران در سال ۸۸، ناپدید شدن عباس جعفری ـ عکاس، طبیعت‌گرد و کوهنورد ایرانی ـ اتفاقی بود که خیلی‌ها را به حیرت برد. او که همواره در سخت‌ترین شرایط قرار گرفته و جان سالم بدر برده بود- در حالی که با یک قایق کایاک یکنفره در رودخانه تریشولی نپال در حال قایق سواری بود- دچار حادثه شد، قایقش واژگون شد و هرگز بازنگشت. در رشته ورزشی رفتینگ ـ قایق خروشان ـ بارها اتفاق افتاده که ورزشکاران دچار امواج شد و بعد از مدت‌ها پیدا می‌شوند. با توجه به آشنایی جعفری به شرایط سخت و همچنین وجود آبادی‌ها و سایت‌های ماهیگیری در مسیر ۲۰۰ کیلومتری رودخانه، همه امید داشتند تا دیر یا زود بازگردد. در این میان تیم‌های مختلفی مانند کوهنوردان مشهدی و گروه تجسس کشور نپال هم تا مدتی دنبال او گشتند. با اینکه از روز وقوع این حادثه در ۱۸ شهریور، تا ماه‌ها هیچ خبری از این طبیعت‌گرد و عکاس ایرانی نشد اما امید به نجات او همچنان برای خانواده و دوستانش وجود داشت تا اینکه در ۲۱ آبان‌ماه، مراسمی در بزرگداشت زنده‌یاد عباس جعفری برگزار شد و همه را با واقعیت تلخ از دست دادن او روبه‌رو کرد. عباس جعفری در ۲۵ سال گذشته در زمینه‌های مختلفی چون عکاسی، راهنمای گردشگری، کوهنوردی و تدریس اکوتوریسم فعالیت می‌کرد.

{طبیعت}

آیین طبیعت

نوروز تنها مبداء گاهشماری که بر پایه طبیعت است

بابک امین تفرشی

مهتاب بر فراز آسمان پارسه به کاخ تچر و ستون‌های بلند آپادانا در تخت جمشید می‌تابد. ایرانیان از دیرباز با الهام از طبیعت تقویمی طراحی کردند که سرآغازش **نوروز است** / عکس اشین دانیلی ذکریان

نجوم نوروزی

نوروز جشنی بر پایه طبیعت بود

در حالی که جایی نشسته‌اید و این مطلب را می‌خوانید شاید تصور نکنید که پس از خواندن این پاراگراف، حدود ۱۰۰۰ کیلومتر، یعنی فاصله تهران تا بندرعباس را پیموده‌اید. شما و همه موجودات و اشیای اطرافتان با سرعتی بیش از یک هواپیمای مسافربری در حال چرخش به دور مرکز زمین هستید اما درک این حرکت وضعی در مقایسه با حرکتی که سبب تغییر فصل‌ها می‌شود بسیار ناچیز است. زمین در گردش به دور خورشید هر ۳۶۵/۲۶ روز، یک بار مدار خود را دور می‌زند. زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر جابه‌جا می‌شود. هر شب که به خواب می‌رویم تا صبح، بیش از یک سفر رفت و برگشت به ماه را طی کرده‌ایم، بدون اینکه متوجه شده باشیم. این سرعت سرسام‌آور، ما را در مداری به فاصله حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر از خورشید (یک واحد نجومی) به گردش در می‌آورد و در تمام طول تاریخ انسان‌ها در این سفر فضایی بوده‌اند.



شبی پرســتاره در اواخر زمســتان یکی از ســال‌های ۲۵ قرن پیش اســت. کوه‌های افسانه‌ای پارس در تاریکی نیمه‌شب فرورفته‌اند. منجم پارسه (تخت جمشید) شاید تنها بیدار شهر باشد که به برج سنبله در آسمان چشم دوخته است که درست در نیمه شب به نصف‌النهار می‌رسد. این نشانی نیک از پایان زمستان و رسیدن خورشید به برج حمل است. سال نو در پیش است. در افســانه‌های ایران باستان، پیدایش نوروز به دوران جمشید بازمی‌گردد. فردوسی در شاهنامه و ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه آورده‌اند که روزی جمشید ارابه‌ای ســاخت که پرواز پرندگان آن را به آســمان برد و چنان سبب حیرت همگان شد که آن را روز نو یــا نوروز نامیدنــد. بیرونی همچنین می‌نویســد که در باور کهن ایرانی، نوروز سالروز آغاز حرکت کل کیهان است. رد نوروز در تاریخ هم تا دوران باستان دیده می‌شود. بعضی از پژوهشگران معتقدند که نوروز در دوران هخامنشیان جشنی گسترده بوده است و در این روز ســران و نمایندگان کشورهای همسایه و ساتراپ‌های (اســتان‌ها) امپراتوری هخامنشی، در بزرگ‌ترین گردهمایی بین‌المللی سالانه در جهان آن دوران در تخت جمشید با هدایایی در دست به دیدار پادشاه هخامنشی می‌رفتند و در تالار عظیم آپادانا با سقفی به بلندی ۲۴ متر (برابر ساختمانی هشت طبقه) جمع می‌شدند. نقش معروف نبرد شیر و گاو که در چند دیوار تخت‌جمشید تکرار شده‌است شاید نشان دیگری از بهار و نوروز باشد. بعضی شیر را نشان خورشید و گاو را نشان زمین می‌دانند و برپابودن هردو در این نبرد را به معنی برابری روز و شب در اعتدال بهاری می‌دانند. اما از سوی دیگر، این دو نقش ممکن‌است نشان‌دهنده دو صورت فلکی بارز و (دو بــرج فلکی) ثور یا گاو نر و اسد یا شیر باشد. در شب‌های نزدیک به آغاز بهار، ثور به افق غرب نزدیک می‌شود و در حال رفتن از آسمان است، درحالی که اسد که نماد آسمان بهار است، به اوج ارتفاع خود می‌رسد.

عینک آفتابی جو

ما هر روز طلوع خورشید را از شرق، بعد، جابه‌جایی آن تا فراز آسمان در صلات ظهر و سپس کاهش ارتفاع آن تا افق غرب را می‌بینیم. بر اثر دَوَران زمین به دور خود، از دید ناظر زمینی، خورشید آسمان را دور می‌زند و روز بعد دوباره طلوع می کند. این حرکت ظاهری شامل تمام ستاره‌ها و اجرام سماوی یا به قول گذشتگان همه افلاک می‌شود. اما خورشید در حین حرکت ظاهری روزانه و همسان با ســتاره‌ها، به آرامی در میان آنها از غرب به شرق جابه‌جا می‌شــود؛ به طوری که هر روز یک درجه قوس در زمینه آسمان نقل مکان می کند و طی یک سال با پیمودن ۳۶۰ درجه به همان جای قبلی نسبت به ستاره‌های دوردست زمینه بازمی‌گردد. جو زمین مانع تجربه این موضوع از روی زمین می‌شود. برای دیدن جابه‌جایی خورشید باید ستاره‌ها را در آن ببینی. اما با طلوع خورشــید نور آن در آسمان پخش می‌شود؛ در حالی که چنین پدیده‌ای در فضا یا از سطح کره‌ای بدون جو، مانند ماه قابل تشخیص است.

جشن خدادادی

جشن‌هایی که به تغییر فصل‌ها وابسته‌اند از کهن‌ترین جشــن‌های بشــرند. در طول تاریخ، رمز ماندگاری آیین‌ها و جشــن‌هایی مانند نوروز، ریشه گرفتن آنها از پدیده‌های طبیعی جهانشــمول بوده اســت که از وابســتگی به اجتماع یا کیش و مذهبی خاص عاری بوده‌اند. نوروز، جان گرفتن دوباره طبیعت در نیمکره شمالی زمین است. پس از زمانی که انسان غارنشین به زندگی در دشت روی می‌آورد، کشاورزی آغاز می‌شود. برای انسان کشاورز، تقویم نقشی حیاتی دارد تا زمان کشت و برداشــت را تنظیم کند. گردش‌های منظم سماوی، مانند حرکت ماه و خورشید، بهترین تقویم برای این تمدن‌های نخســتین بوده اســت و جالب اینکه پس از هزاران ســال هنوز هــم این حرکت‌ها مبنای بسیاری از تقویم‌های رسمی است. نخستین تقویم برای انسان کشــاورز، اهله ماه یا همان تقویم قمری بوده اســت اما این گردش ماهانه دوره تکرار فصل‌ها (سال) را نشان نمی‌داد. به مرور دنبال کردن جابه‌جایی ظاهری خورشید که نه در یک روز بلکه در طول یک سال ثبت می‌شود، زمینه تعیین سال و تقویم خورشیدی را ایجاد کرد که چون عامل اصلی پیدایش فصل‌هاست پس با آنها هم تطابق دارد. نوروز جشنی است که سنجش آن کاملا براساس مبانی نجوم است. برای درک این موضوع و اهمیت نجومی نوروز، کمی باید علت پیدایش فصل‌ها را مرور کنیم.

زین دایره مینا ▲
این تصویر طی یک ساعت عکسبرداری ثبت شده و گردش ستارگان را در آسمان روستای آب‌اسک دره هراز و فراز دماوند نشان می‌دهد. گردش افلاک که از دیرباز برای بشر تماشایی بوده، حاصل چرخش زمین به دور خود است / عکس: بابک امین تفرشی

در طول تاریخ، رمز ماندگاری آیین‌ها و جشن‌هایی مانند نوروز، ریشه‌گرفتن آنها از پدیده‌های طبیعی جهانشمول بوده‌است که از وابستگی به اجتماع یا کیش و مذهبی خاص عاری بوده‌اند

نوروز ایران، پاییز نیمی از جهان

در گذشته زمین را مرکز کل کائنات می‌دانستند و تصور می‌شد که حرکت سالانه خورشید واقعا حاصل گردش آن به دور زمین اســت اما امروزه می‌دانیم که عامل این موضوع حرکــت انتقالی یا مــداری زمین به دور خورشید است. بسیاری از مردم تصور می کنند فصل‌ها به سبب دور و نزدیک شدن زمین از خورشید در مدار خود به وجود می‌آیند اما جالب اینکه درست برعکس، اوایل تیر زمین در دورترین فاصلــه و در اوایل دی در نزدیک‌ترین فاصله از خورشید است. مدار زمین بسیار نزدیک به دایره است و به همین سبب دور و نزدیک شدن آن از خورشید جزئی است و اثر قابل توجهی بر گرمای زمین ندارد. علت پیدایش فصل‌ها محور کج زمین است. محور چرخش سیاره ما از حالت عمود بر صفحه مدار آن ۲۳/۵ درجه متمایل است. این انحراف سبب می‌شود اوقاتی از سال نیمکره شمالی زمین رو



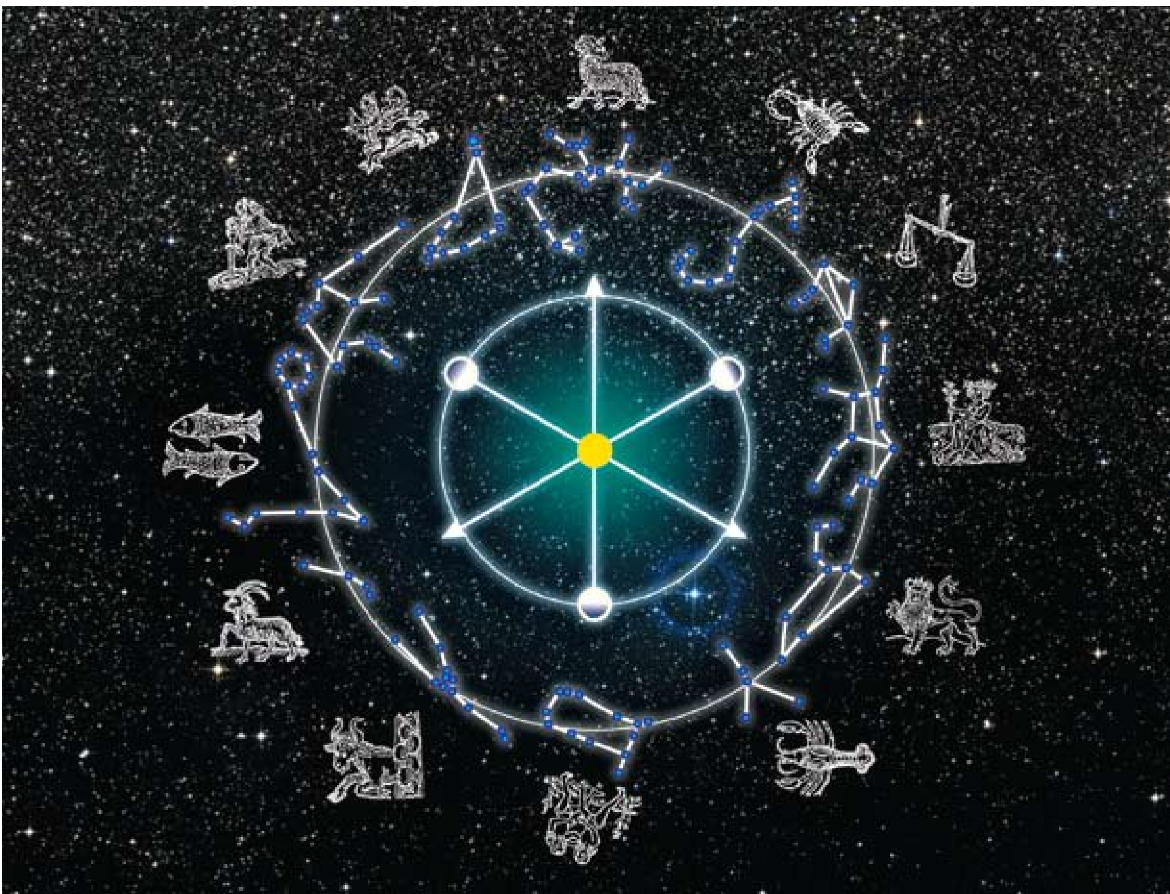
خانه کیهانی ما

آسمان پرستاره فارس در نزدیکی پاسارگاد یادآور روزگاری است که منجمان پادشاهی هخامنشـــی زمان رسیدن نوروز را با رصد ستارگان و محل طلوع و غروب خورشید پیش‌بینی می‌کردند. خانه کیهانی ما، کهکشان راه‌شیری در این تصویر بالای درخت‌های بنه (پسته وحشی) در آسمان ایران کشیده شده است / عکس: بابک امین تفرشی



مهتاب در درگاه

طلوع ماه بدر بر فراز دروازه ملل تخت جمشید شکوهی دوچندان دارد؛ دروازه‌ای که شاهد بزرگ‌ترین گردهمایی بین‌المللی جهان در دوران باستان بوده / عکس: اشین دانیلی ذکریان



دایره برج‌ها ۸

با گردش سالانه زمین به دور خورشید، هر روز محل ظاهری خورشید نسبت به ستارگان زمینه اندکی جابه‌جا می‌شود؛ به طوری که هر ماه در یک صورت فلکی آسمان قرار می‌گیرد و به سبب روشنایی روز، آن صورت فلکی از دید ما مدتی پنهان می‌شود. ایرانیان از دیرباز به این صورت‌های میزبان خورشید برج‌های فلکی می‌گویند و به‌طور سنتی ماه‌های سال را به نام این برج‌ها می‌شناسند

اگر محور زمین کج نبود خورشـــید را همواره روی استوای آســـمان می‌دیدیم (و فصلی به وجود نمی‌آمد) اما در حالت واقعی می‌بینیم که خورشید فقط در اعتدال بهاری (نوروز) یا پاییزی روی استوای آسمان قرار دارد

به خورشید سینه سپر کند و نور بیشتری دریافت کند؛ به طوری که خورشید کمان بزرگ‌تری را در آسمان طی می کند و طول روزها بیشتر می‌شود و در اوقاتی از سال هم برعکس، تمایل نیمکره شمالی از خورشید برمی‌گردد و این بار نیمکره جنوبی زمین است که رو به خورشید سینه سپر کرده است. چنین است که وقتی در ایران نوروز آغاز شـــکفتن گل‌های بهاری اســـت، در آفریقای جنوبی، اســـترالیا و آمریکای جنوبی پاییز فرامی‌رسد.

زمین و زمان

وقتی خورشید در ظهر به بیشـــترین ارتفاع سالانه در آسمان می‌رســـد و از شمال شـــرق طلوع می کند و پس از پیمودن کمانی بلند و اتمام روزی طولانی در شمال غرب غروب می کند، تابستان است و سایه‌ها در ظهـــر کوتاهند و آفتاب در ســـتیغ. اوج این پدیده یعنی بلندترین روز سال، در پایان خرداد و روز انقلاب تابســـتانی رخ می‌دهـــد. برعکـــس کوتاه‌ترین روز، بلندترین سایه‌ها و کمترین ارتفاع نیمروزی خورشید را در ظهر پیش یا پس از شب یلدا می‌بینیم. میان این دو زمان، خورشید در اعتدال است؛ یعنی یکم مهر در اعتدال پاییزی و یکم فروردیـــن در اعتدال بهاری؛ زمانی که زمین در جایی از مدار خود قرار دارد که هر دو نیمکره به یکسان نور می گیرند و خورشید درست از شـــرق طلوع می کند و در نقطه غرب افق غروب می کند. آفتاب در ظهر نه در فراز است و نه در فرود و طول روز و شب هم تقریبا یکسان است (اثر شکست نور خورشید در جو سبب چندین روز جابه‌جایی زمان و برابری دقیق روز و شب با زمان اعتدالین می‌شود).
از دید ناظری روی زمین این رویدادها بر کره فرضی آسمان این گونه رخ می‌دهد: در مختصات سماوی، کره فرضی آسمان مانند کره زمین دارای مختصه‌ای به نام بعد است شبیه طول جغرافیایی و مختصه‌ای به نام میل که مانند عرض جغرافیایی است. در اینجا هم یک دایره عظیمه، نیمکره شمالی و جنوبی را از هم جدا کرده است. دایره استوای آسمان همان تصویر استوای زمین بر کره آسمان است. وقتی خورشید در تابستان به اوج ارتفاع خود می‌رسد از استوای آسمان بســـیار بالاتر و در انقلاب تابســـتانی پایین استوای سماوی است.
اگر محور زمیـــن کج نبود خورشـــید را همواره روی استوای آسمان می‌دیدیم (و فصلی به وجود نمی‌آمد) اما در حالت واقعـــی می‌بینیم که خورشـــید فقط در اعتدال بهاری (نوروز) یا پاییزی روی استوای آسمان قرار دارد.



شیر در شب

شبی در اواخر زمستان، صورت فلکی اسد یا شیر در آسمان کویر مرنجاب طلوع می کند. خطوط فرضی و نقش شیر شکل افسانه‌ای این صورت فلکی را تداعی می کنند (ستاره پرنور در کنار شیر سیاره مریخ است). برخی از محققان نقش نبرد شیر و گاو در تخت جمشید را نشان از این صحنه آسمانی می‌دانند که طلوع شامگاهی شیر در افق شرق و غروب گاو (ثور) در غرب، نویددهنده نوروز است / عکس: بابک امین تفرشی



نقش آسمان و زمین

گردش ستارگان به دور قطب شمال آسمان بر فراز آرامگاه‌های ۲۵۰۰ ساله هخامنشی در نقش رستم شکوهی دیگرگون دارد. به سنت جهان باستان در مصر، بین‌النهرین و ایران کاهنان و موبدان رصدگران دقیق آسمان و از نخستین منجمان بوده‌اند / عکس: بابک امین تفرشی



خانه‌های خورشید

مسیر حرکت ظاهری سالانه خورشید در آسمان، به سبب گردش مداری زمین، دایره‌ای است که کره آسمان را دور می‌زند و دایره البروج یا دایره برج‌ها نام دارد. شناخت این مسیر و ستاره‌هایی که میزبان آن هستند سبب شکل گیری بعضی از نخستین صورت‌های فلکی در ذهن بشر و تولد دانش اولیه اخترشناسی در جوامع انسانی کشاورز شد. خورشید در این مسیر از بین ۱۲ صورت‌فلکی می گذرد که این خانه‌های ماهانه خورشید را برج فلکی می گویند (طبق تقسیم‌بندی های امروزی بخشی از صورت فلکی مارافسای هم در این مسیر است که سیزدهمین صورت فلکی در دایره برج‌ها می‌شود اما برج‌های نجوم قدیم در اخترشناسی مدرن اهمیتی ندارند). وقتی خورشید در یک ماه در یکی از این برج‌هاست ما آن صورت فلکی را در روشنایی خورشید نمی‌بینیم. پس وقتی گفته می‌شود فروردین معادل برج حمل است، یعنی ستارگان این صورت فلکی در آن ماه میزبان خورشید و غایب آسمان شبند. نام این برج‌ها در تقویم‌های قدیم دیده می‌شود و هنوز هم در نیمه شرقی ایران قدیم یعنی افغانستان، نام رسمی ماه‌های سال نام متداول برج‌های فلکی است مانند سنبله برای شهریور، عقرب برای آبان یا اسد برای مرداد؛ اگرچه از لحاظ نجومی دیگر این برج‌ها نشان‌دهنده موقعیت سماوی خورشید در آن ماه نیستند و جای یک خورشید یک برج جابه‌جا شده است؛ یعنی حدود ۲هزار سال است که در فروردین خورشید در حوت است نه حمل، در مهر هم در سنبله است نه میزان و از حدود ۷۰۰سال دیگر، خورشید در نوروز در برج دلو است نه در حوت. علت این ماجرا حرکت آرام امتداد محور چرخش زمین در فضاست (مانند فرفره‌ای در حال چرخش که وقتی متمایل می‌شود امتداد محور چرخش آن تغییر می کند). این حرکت کند که به نام حرکت تقدیمی شناخته می‌شود دوره‌ای ۲۶هزار ساله دارد. گرچه برج‌ها جابه‌جا شده‌اند اما به طور سنتی نام آنها هنوز بر همان ماه‌های قبلی است. عجب از طالع‌بینان است که طالع انسان‌ها را هنوز بر پایه این حساب ۲هزار سال پیش می‌سنجند! این گواه دیگری است بر پایه سست و دور از واقعیت‌بودن اخترگویی که از مبانی علمی اخترشناسی امروز کاملا جدا شده است.

به هنگام نوروز در آسمان چه رخ می‌دهد؟

زمین در این زمان به اعتدال در دریافت نور خورشید در هر دو نیمکره شمالی و جنوبی می‌رسد و در آسمان، زمین خورشید به یکی از دو محل برخورد دایره برج‌ها (مسیر سالانه خورشید) با استوای آسمان می‌رسد. این موقعیت را نقطه اعتدال بهاری می‌نامند که در قدیم به آن نقطه اول حمل گفته می‌شد. اخترشناسان زمان رسیدن مرکز قرص خورشید به این نقطه (یا در واقع زمان رسیدن زمین به این نقطه در مدار) را با دقت بهتر از ثانیه محاسبه می کنند. این کار را امروز افراد عادی هم با نرم‌افزارهای مخصوص می‌توانند برای آینده دور و نزدیک محاسبه کنند. این لحظه همان نوروز است که آغاز سال در تقویم دقیق خورشیدی بر پایه چشمگیرترین تغییر طبیعت است.

اما تقویم خورشیدی ایران و همزمانی نوروز با آغاز بهار همیشه مانند امروز دقیق نبوده است. طول سال در دوران باستان ۳۶۰ روز بوده که از ۱۲ ماه ۳۰ روزه تشکیل می‌شده است. قرن‌ها در ایران پنج روز باقیمانده انتهای سال را از تقویم حذف می کردند که به آن خمسه مسترقه یا پنجه گمشده یا دزدیده، گفته می‌شده است.

غروب تخت‌جمشید
آسمان همان آسمان چند هزار سال پیش است اما پارس دیگر آن پارسه پرهیاهو نیست و غروب خورشید در ویرانه‌های تخت جمشید دلگیر است
عکس: بابک امین تفرشی

حدود ۲هزار سال است که در فروردین خورشید در حوت است نه حمل، در مهر هم در سنبله است نه میزان و از حدود ۷۰۰سال دیگر، خورشید در نوروز در برج دلو است نه در حوت

در این ایام کاری انجام نمی‌شد و زمان خوشی مردم بود. حتی در دورانی طولانی رسم شده بود که در این پنج روز، حاکم جای خود را با فردی خوشگذران و لاابالی عوض می کرد تا با رفتار غیرعادی خود سبب خوشی بیشتر مردم و قدرشناسی آنها از نظم حکومت در طول سال شود. این میر نوروزی همان سنتی است که امروز به‌صورت عمو نوروز یا حاجی فیروز باقی مانده است.

دزدی زمان

اما حتی با پنجه گمشده هم تقویم دقیق نمی‌شد. طول سال خورشیدی دقیقا ۳۶۵ روز نیست و حدود شش ساعت اضافه دارد. در نتیجه طی سال‌ها این شش ساعت‌ها جمع می‌شد و نوروز و آغاز تقویمی دیگر فصل‌ها را نسبت به طبیعت جابه‌جا می کرد و مثلا زمان نوروز پس از حدود یک قرن به اواخر فروردین می‌رفت و پس از پنج قرن به اول تابستان می‌رسید. در ایران باستان این مشکل را با کبیسه‌گیری حل کرده‌بودند و هر ۱۲۰ سال، یک سال ۱۳ ماهه می گرفتند. این سنت در نابسمانی‌های پس از دوران خسروپرویز و نزدیک به فروپاشی پادشاهی ساسانی فراموش شد و پس از اسلام هم با ورود تقویم قمری توجهی به آن نشد، در حدی که زمانی رسیده بود که نوروز واقعا در اوایل تابستان جشن گرفته می‌شد. کمتر از هزار سال پیش در دوران جلال‌الدین ملکشاه، گروهی از منجمان به سرپرستی خیام نیشابوری، تقویم جلالی را پایه‌گذاری می کنند تا این مشکل را حل کنند و نظم را به گاهشماری خورشیدی ایران بازگردانند. اما تقویم جلالی هم به رصدهای دقیق و مداوم نیاز داشت و در زمانی که کشور با جنگ، فروپاشی و افول اخترشناسی روبه‌رو می‌شد دقت تقویم از دست می‌رفت. تقویم خورشیدی امروزی ما که دقیق‌ترین تقویم ملی در جهان دانسته می‌شود، پس از افت و خیز بسیار در طول تاریخ، سرانجام در سال ۱۳۰۴ شمسی رسما شکلی مدون گرفت و شش ماه ۳۱ روزه و پنج ماه ۳۰ روزه و اسفند ۲۹ روزه به جای ۱۲ ماه ۳۰ روزه و پنجه گمشده انتخاب شد. برای رفع مشکل، شش ساعت اضافی در سال خورشیدی هم در هر چهار سال یک روز به اسفند افزوده می‌شود و چون آن شش ساعت هم به طور دقیق پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه است، دوره‌های کبیسه‌گیری طولانی‌تری لحاظ شده که همواره اختلاف روز اول فروردین در تقویم ما با زمان اعتدال بهاری حداکثر چند ساعت باشد. حالا وقتی شنبه ۲۹ اسفند ساعت ۲۱:۰۲ شب پای سفره هفت‌سین صدای توپ سال نو را شنیدید، زیبایی نوروز و شکوفه‌های بهار را با سفر سالانه همه ما و زمین به دور خورشید تصور کنید؛ سالی که مبنای آن در طول تاریخ طبیعت بوده است ■



{طبیعت}

پیام‌آور نوروز

پرستو هر ساله نزدیک بهار به ایران مهاجرت می‌کند

عباس عاشوری

آمدن بهار که نزدیک می‌شود، طبیعت سبز می‌شود و زمین رنگی تازه می‌گیرد اما در عین حال اتفاقی هم در آسمان ایران می‌افتد. پرستوی معمولی هر ساله در اواخر زمستان از جنوب آفریقا پرواز می‌کند تا پس از طی حدود هزاران کیلومتر در نهایت به ایران برسد. آمدن این پرنده مصادف است با شروع گرمای بهاری در ایران، تا در فرهنگ مردم ما پیام‌آور نوروز لقب گیرد. از تیره پرستوییان، ۷۴ گونه در دنیا وجود دارد که هفت‌گونه آنها به نام‌های پرستو، رودخانه‌ای، کوهی، بیابانی، دمگاه‌حنایی، دمگاه‌سفید و گلوقهوه‌ای در ایران دیده شده. پرستو با نام علمی ***Hirundo rustica*** و نام انگلیسی **Barn Swallow** شناخته شده که در فرهنگ فارسی به دلیل علاقه و احترام فراوان اسم‌های بسیاری برایش گذاشته‌اند؛ چلچله، پرستوک، پرستک، فرشتو، فرشتوک، بهار، زازال، پالونه، پالوایه، بادخورک و... . اما اهمیت و ارزشی که ایرانی‌ها برای او قائل هستند بیشتر به مهاجرت او بازمی‌گردد و آمدنش در آغاز سال نو.

عکس: علی مهاجران



اواخر اسفندماه در ایران مصادف است با ورود پرنده‌ای زیبا که شهرها و کشورهای بسیاری را پشت‌سر می‌گذارد و در نهایت به ایران می‌رسد؛ پرستو از پراکنش وسیعی در دنیا برخوردار است و تقریبا در تمام دنیا به جز قاره استرالیا دیده می‌شود، در تمام نیمکره‌شمالی جوجه‌آوری می‌کند و زمستان‌ها در بیشتر مناطق نیمکره‌جنوبی از جمله آفریقا دیده می‌شود. از اواخر اسفندماه برای جوجه‌آوری به ایران مهاجرت می‌کند و تا اواخر شـهریور و اوایل مهرماه در ایران می‌ماند. سپس ایران را برای زمسـتان‌گذرانی در عرض‌های جنوبی ترک می‌کند. البته تعداد کمی از آنها زمسـتان‌ها در استان‌های جنوبی به ویژه در سـواحل خلیج‌فارس و دریای عمان باقی می‌مانند. جالب اسـت که پرستو، تمام مسیر مهاجرت را که بیش از ۱۰هزار کیلومتر است، روی هوا سر می‌خورد. این پرنده همیشه از سرما گریزان اسـت و در هر فصلی می‌کوشد تا خود را به جایی گرم برساند. گویا به قول شهید آوینی، «پرستو را با گرما عهدی است که هر بهار تازه می‌شـود. وطن پرستو بهار اسـت و اگر بهار مهاجر است از پرستو مخواه که بماند».

پرنده خوش‌یمن

پرستو برای ایرانیان، جانور ناشناخته‌ای نیست. آنها این پرنده را از دیرباز می‌شناسند و احترامش را همیشه داشته‌اند. این موضوع به خوبی در اسامی متعددی که ایرانیان از قرن‌ها پیش روی آن گذاشته‌اند مشخص است؛ نام‌هایی که به فراخور گویش‌های محلی و علاقه‌ای خاص روی پرستو گذاشته شده است؛ در مازندران «چیل‌چیلا»، در آذربایجان و اردبیل «قرنقش»، در کرمانشاه «سیه‌پریوسنک»، در چهارمحال‌بختیاری «پرستو»، در سیستان «پلپلاسـی»، در ترکمن‌صحرا «قارلواچ» و در گیلان «حاج حجه» که یکی از جالب‌ترین نام‌های این پرنده اسـت، همچنان که زنده‌یاد شیون فومنی ـ شاعر بلندآوازه گیلانی ـ در توصیف آغاز بهار او را با همین نام صدا زده: «عید دم بو خنکی داشتی هوا / بنابو غنچه خو سر سـرخ کلا / خالی واشان بزابو دشت جه سر / حاج حجیه تازه بومایدی جه سفر» که معنی شعر می‌شود؛ «نزدیک عید است و هوا خنک شده / غنچه کلاه قرمز بر سر گذاشته / گیاهان سر از خاک بیرون آورده‌اند / پرستو تازه از سفر آمده است».

اینکه گیلانی‌ها چرا این پرنده را به حج مربـوط می‌دانند، به خاطر اطلاعاتی اندکی است که درباره مسیر مهاجرت پرستو دارند. محمد بشرا در جلد اول کتاب «افسانه‌ها و باورداشت‌های مردم گیلان» این موضوع را توضیح می‌دهد: «در فرهنگ گیلان، پرستو متبرک، مظلوم و دیدارش در هر سحر پرشگون است. آنها بر این باورند که پرستو بعد از تمام شدن گرمای تابستانی و شروع سرما در مهاجرت زمستانه، از گیلان به کشور عربستان و شهر مکه می‌رود.» همین موضوع باعث شده تا گیلانی‌ها احترام خاصی برای پرستو قائل باشند. البته این احترام فقط مختص این خطه از سرزمین ایران نیست. «سالی که نکوست از بهارش پیداست.» ایرانیان بر این باورند که هر رخداد پرشگونی در ابتدای سال نو تا آخر آن سال همراهشان می‌ماند، پس می‌کوشند تا بهترین‌ها پیش بیاید. ورود پرستو به ایران یکی از پدیده‌هایی است که برای ایرانیان بابرکت محسوب می‌شود، به خصوص اینکه کسی این شانس را هم بیاورد و پرستو لانه‌اش را در خانه او بسازد. برای این خوش‌اقبالی افسـانه‌های عامیانه زیادی بین ایرانیان رایج است. می‌گویند: «با این اتفاق بیماری از اهل آن خانه دور می‌شود و دولت و نعمت بر آن خانه سایه می‌افکند و صاحبخانه به حج می‌رود. پس اگر تا قبل از نوروز پرستویی به خانه‌تان پناه آورد و آشیانه ساخت آزارش نرسانید و آشیانه‌اش را ویران نکنید و او را در امان دارید که اگر خلاف کنید باعث آوارگی اهل خانه و کشتن جوجه‌هایش موجب خشک شدن دست کسی می‌شود که مرتکب چنان عملی شده باشد زیرا پرنده‌ای مقدس است و ورودش خوش‌یمن و پربرکت». نکته جالب دیگر درباره پرستو تفسیری است بر یکی از آیات قرآن مجید که در «تاریخ طبری» به ترجمه «بلعمی» درباره این پرنده آمده است. در این تفسیر، پرنده‌های «ابابیل» که به عنوان سربازان خدا در اجرای فرامین الهی به سپاه ابرهه حمله بردند با پرستو یکی آمده است؛ «خدای تعالی مرغانی را بفرستاد همچون خطاف که آنرا پرسـتوک خوانند، تا به لب دریا شدند، هر یکی سه پاره گل برگرفتند، دو به پای و یکی به منقار و به هوا اندر پریدند و بر زیر سر آن لشکر بایستاند»/ از طرفی محمدباقر مجلسی در «حلیته المتقین» از حضرت رسول اکرم(ص) نقل کرده است که «پرستک را حرمت بدارید که زیاده از همه مرغان، انس به مردم دارد و در ذکری که می‌کند، سوره حمد می‌خواند».



در فرهنگ گیلان این باور وجود دارد که پرستو بعد از تمام‌شدن گرمای تابستانی و شروع سرما در مهاجرت زمستانه، از گیلان به کشور عربستان و شهر مکه می‌رود

▲ جیغ آشنا
«ویت ویت»؛ این صدای آهنگین، آواز یک پرستو است که اصولا در بهار آواز می‌خواند. یکی از دلایل آواز خواندن این پرستو را در تالاب انزلی می‌توان برای جفت‌یابی دانست. درست است که آواز این پرنده ملودی خاصی ندارد اما از مشهورترین آوازها میان پرندگان است / عکس: عباس عاشوری

◄ عشق آب
اواخر زمستان که هوا رو به گرمای بهار می‌رود، وقت آمدن پرستوها به ایران است. برای این پرنده‌ها که علاقه ویژه‌ای به آب دارند، تالاب‌ها مناطق مهمی برای لانه‌سازی هستند؛ درست مثل این سه پرستو که کنار تالاب آلاگل در استان گلستان روی درختی نشسته‌اند / عکس: علی مهاجران

به دنبال گرما

اینکه ایرانیان در گذشته برای پرستو تا این اندازه احترام قائل بودند و به هیچ‌وجه لانه آنها را خراب نمی‌کردند، برای این است که آنها زودتر و بهتر از ما به ارزش و اهمیت این گونه پی برده بودند. پرستوها از نظر زیستی و پاکیزگی محیط بسیار باارزشند زیرا با تغذیه از حشرات ریز در هوا و نزدیک به سطح زمین، در کاهش جمعیت آنها که از مزاحمان انسان‌ها هستند، بسیار نقش دارند. اما حیف که در سال‌های اخیر دیده شده که آشیانه پرستوها و دیگر پرندگان در ساختمان‌های شهری به بهانه کثیف کردن حیاط منازل تخریب می‌شود.

البته به جرات می‌توان گفت که ورود پرستو در آغاز سال نو هم یکی از مهم‌ترین دلایل احترام به این پرنده است. پرستو به گرما علاقه‌مند است و شروع گرما در ایران مصادف با شروع نوروز است. اما علاقه پرستو به گرما برای چیست؟ جواب این سؤال را باید در چرخه زندگی او پیدا کرد. گرما مهم‌ترین عامل برای تخم‌گذاری، جوجه‌آوری و ادامه یافتن نسل پرستوهاست و همه اینها امکان‌پذیر نخواهند بود مگر حضور حشرات که



دمگاه سفید

اینجا دیواره غار کرفتو در زنجان است که ده‌ها چلچله دمگاه سفید روی آن کنار به کنار هم لانه ساخته‌اند؛ یعنی همان پرنده‌هایی که بعضی‌ها آنها را با پرستو اشتباه می‌گیرند. این پرنده یکی از گونه‌های خانواده پرستو است که نزدیکی‌های بهار به ایران می‌آید اما کوچک‌تر از پرستو است و به خاطر اینکه نزدیک دمش سفید است به آن دمگاه سفید می‌گویند. چلچله‌های دمگاه سفید با نام انگلیسی House Martin **و نام علمی** *Delichon urbica* **لانه‌اش را در ارتفاع بالاتری نسبت به پرستو می‌سازد؛ آشیانه گِلی گِردی با سوراخی بالای آن برای ورود و خروج**

عکس: کاوه فرزانه





خانه‌ای برای زوج همکار

پرستوهای نر و ماده با کمک هم آشیانه را می‌سازند. پرستوی ماده در لانه می‌ماند و با سنگ و گلی که پرستوی نر می آورد لانه را می‌سازد. از آنجا که پرستوها میان ایرانیان خوش‌یمن و پربرکت قلمداد می‌شوند، کمتر کسی به آشیانه آنها آسیب می‌رساند. همین هم باعث شده تا آنها احساس امنیت بیشتری کنند و حتی روی مهتابی اتاق‌ها یا کناره سقف خانه‌ها آشیانه خود را بسازند

عکس بالا: علی مهاجران
عکس سمت چپ: عباس عاشوری

پرستو که رکورددار سرعت بین پرندگان مهاجر است، می تواند با سرعت ۴ هزار کیلومتر در ۲۴ ساعت، بدون بال زدن و صرف انرژی از قاره‌ای به قاره دیگر کوچ کند

غذای پرستوها هستند. حشرات که مهم‌ترین عامل مهاجرت پرستوها شناخته شده‌اند، با آغاز بهار و گرم شدن هوا در ایران، بر جمعیت و تنوعشان افزوده می‌شود و این یعنی احساس امنیت، فراوانی غذا، شروع مهاجرت و جوجه‌آوری.

پرستوی مهاجر با تنظیم فشار هوا بین پرهایش می کوشد تا خود را برای سر خوردن روی جبهه‌های هوای گرم و سرد آماده کند. او که رکورددار سرعت بین دیگر پرندگان مهاجر است، می تواند با سرعت ۴ هزار کیلومتر در ۲۴ ساعت، بدون بال زدن و صرف انرژی و هر گونه خستگی از قاره‌ای به قاره دیگر کوچ کند. بال‌های دراز و کشیده این پرنده و همچنین بدن باریک و دوکی شکلش این کار را برای او راحت‌تر می کند. پرستو تمام این مسیر را پشت سر می گذارد تا جوجه‌هایش را در مکانی مناسب به دنیا بیاورد.

پرستوی بنّا

درست است که با رفتن پرستوها، آشیانه آنها خالی می‌ماند اما باید به یاد داشته باشیم که آنها هر ساله پس از بازگشت از مهاجرت و رسیدن به ایران به آشیانه‌های قبلی خود باز می گردند. پرستوهای نر و ماده با کمک هم می کوشـــند در روزهای آغازین بهار آشیانه‌شان را ترمیم کنند. کار ساخت لانه برای خود قواعدی دارد و هر کدام از زوج‌ها هم کاری را بر عهده دارند؛ پرستوی ماده بیشتر نقش بنّا را به عهده دارد و پرستوی نر هم مسؤول جمع‌آوری مواد لازم برای ساخت لانه است. پرنده ماده اغلب در آشیانه می‌ماند تا از موادی که پرنده نر برایش می‌آورد آشیانه را بسازد. به همین دلیل است که در طول دوران جوجه‌آوری، نرها دارای سینه سفیدتر و ماده‌ها دارای سینه خاکستری و گل‌اندودی هستند. محمد بشرا در کتاب خود می گوید: «مردم گیلان در زمان ساخت آشیانه بر این باورند که پرستوها هر دو آواز می‌خوانند و می گویند: تو چه کردی/من چه کردم/تو گل آوردی /من خانه ساختم».

پس از ساخت لانه، نوبت به تخم‌گذاری می‌رسد. مادر هر روز صبح یک تخم می گذارد و پس از گذاشتن تمام تخم‌ها که عموما ۴ و به ندرت ۶ عدد است، روی آنها می‌خوابد. اوج تخم‌گذاری از اواسط فروردین تا اوایل اردیبهشت‌ماه است. پرستوی پدر هر چند کمتر از مادر ولی در خوابیدن روی تخم‌ها به همسرش کمک می کند. سرانجام جوجه‌ها پس از ۱۳ تا ۱۷ روز خستگی والدین، ناتوان و با بدنی بدون پر و با چشمانی بسته به‌دنیا می‌آیند. والدین که می کوشند به جوجه‌ها غذا برسانند و محوطه آشیانه را تمیز نگه دارند، در چند روز اول، مدفوع جوجه‌ها را با منقار می گیرند و از آشیانه دور می کنند. پس از سه هفته تلاش پدر و مادر، جوجه‌ها می‌توانند آشیانه را ترک کنند. هر چند تا چند روز پس از ترک آشیانه، شب‌ها به آنجا برمی گردند اما پس از مدتی کوتاه لانه را برای همیشه ترک می کنند.

آشنای بهار

اگر در بهار به دنبال پرستوها بگردید می توانید آنها را همه جا بیابید. آنها که به صورت گروهی و در دسته‌جات خیلی بزرگ روی سیم‌های انتقال برق و تلفن در حاشیه شهرها و بزرگراه‌ها، تالاب‌ها، نیزارها، کشتزارها، علفزارها، آبگیرها و سواحل دیده می‌شوند، به پرندگان اجتماعی شهرت یافته‌اند و در کنار هم می‌خوابند اما بعد از جفت‌یابی و در زمان جوجه‌آوری جفت‌جفت دیده می‌شوند و آشیانه‌هایشان را با فاصله از یکدیگر، از گل، ساقه خشک گیاهان علفی و کاه به شکل فنجان در زیر شیروانی‌ها، سایه‌بان احشام، زیر پشت‌بام طویله‌ها، زیر پل‌ها، کانال‌ها و شاید هزاران مکان دیگر می‌سازند و درون آن را با آستری از پَر و گیاهان علفی خشک می‌پوشانند.

شناخت پیام‌آور نوروز از دیگر گونه‌های پرستو کار زیاد سختی نیست. اگر پرستویی را دیدید با دم دو شاخه خیلی دراز، پشت بدن آبی پررنگ با جلای فلزی، پیشانی و گلویی به رنگ قرمز بلوطی که پایین گلویش آبی تیره است و بقیه سطح شکمش سفید مایل به کرم، شک نکنید که همین پرنده است. پرستو اندازه‌اش خیلی بزرگ و وزنش خیلی سنگین نیست؛ از نوک سر تا انتهای دمش ۱۷ تا ۲۱ سانتی‌متر، بین دو سر بالش ۳۲ تا ۳۴ سانتی‌متر و وزنش بین ۱۷ تا ۲۰ گرم است.

پرستوها پاهایی کوتاه و ضعیف اما پنجه‌هایی قوی دارند و مانند بیشتر پرندگان چهار انگشت در پا دارند که یک انگشت عقب و سه انگشت جلو است. اما از آنجا که بیشتر به جایی آویزان می‌شوند و کمتر روی زمین می‌نشینند، می‌توانند انگشت اول را به طرف جلو آورده و از چهار انگشت برای چسبیدن و ایستادن استفاده کنند که به این حالت در اصطلاح پرنده‌شناسی Pamprodactyl می گویند. جنس‌های نر و ماده پرستوها شبیه به همند اما دم نرها کمی کوتاه‌تر و پهن‌تر است و در این میان پرستوهای ماده، همسر خود را از میان نرهایی که دم درازتر و زیباتری دارند، انتخاب می کنند. البته پرستوهای نر هم پرستوهای ماده‌ای را ترجیح می‌دهند که گلوی قرمز جگری‌رنگ‌تری داشته باشند.

نکته جالبی هم درباره عمر پرستوی معمولی وجود دارد. بر اساس باورهای قدیمی پرستو تنها یک‌سال عمر می کند. چنان که رودکی ـ شاعر آغاز قرن چهارم ـ هم در شعر خود به این موضوع اشاره کرده است؛ «چرا عمر کرکس دو صد سال، وَیحَک (= در مقام تعجب؛ به معنی ای وای بر تو) /نماند فزون‌تر ز سالی، پرستو». مطالعات علمی نشان داده که این امر صحت ندارد. تعیین سن دقیق پرستو در طبیعت مشکل است چرا که این گونه مهاجر است و هنگام مهاجرت تلفات و شکارش توسط پرندگان شکاری بسیار زیاد است. البته درست است که این باور قدیمی از نظر علمی اشکال دارد اما قدیمی‌ها حداقل برای این پرنده احترام قائل بوده‌اند. حالا دیگر از آن روزها گذشته و دیگر خیلی از ایرانیان حتی فصل مهاجرت پرستو را هم نمی‌دانند. پیام‌آور نوروز به دست فراموشی سپرده شده و دیگر از آن احترام گذشته خبری نیست ■

{ خلیج‌فارس }

بادبان نوروزی

گزارش اختصاصی سرزمین من از مراسم «هوزار» یا بادبان کشی در بندر لافت قشم

محسن ظهوری و گلی نقی‌زاده/ عکس: اصغر بشارتی

روزگاری سفر دریایی در جنوب ایران از دشوار ترین کارها بود. تجارت چوب و خرما از آفریقا و هند و جابه‌جایی ادویه و میوه‌جات از این کشور به آن کشور گاهی تا یک‌سال زمان می‌برد. برای همین هم رفتن یک لنج یا کشتی از ساحل به معنی جدا شدن ده‌ها نفر از خانواده خود بود. پس خانواده و نزدیکان مردان دریانورد به بدرقه آنها می‌رفتند و بادبان کشتی یا لنج را با دهل و آواز بالا می‌بردند. حالا دیگر سال‌ها از آن زمان گذشته و دیگر شناوری با بادبان برافراشته در آب‌های جنوب ایران به دریا نمی‌رود اما مراسم بادبان‌کشی یا به زبان محلی «هوزار» هنوز برگزار می‌شود. یکی از اجراهای این مراسم در دومین روز فروردین، یک روز پس از سال نو برگزار می‌شود که گزارش حاضر شرح این مراسم در دوم فروردین سال ۱۳۸۸است.

هوا شرجی است و شهر آرام. بهار تازه یک روز است از راه رسیده و شهر پر شده از مسافرانی که هوای بهاری جنوب ایران را برای تعطیلات نوروز انتخاب کرده‌اند. اینجا بندر لافت در جزیره قشم است و یکی از پرطرفدارترین شهرها برای مسافران.
در انتهای بلوار ساحلی و روبه‌دریا محوطه وسیع و بازی وجود دارد که کشتی بزرگی وسط آن قرار گرفته و دورتادورش عده زیادی چادر زده‌اند. یک‌ساعتی به غروب مانده و همه‌جا در عین شلوغی آرام است که ناگهان صدای طبل در شهر می‌پیچد؛ صدایی که خبر از وقوع یک اتفاق می‌دهد.

هوزارکشی

سال‌هاست که دیگر در سواحل جنوب ایران، بادی بادبانی را برای حرکت کشتی تکان نمی‌دهد و کشتی‌ای در انتظار وزیدن باد مساعد نیست. دیگر باد هدایت‌گر کشتی‌ها نیست و جای آن موتورهای قدرتمندی برنشسته تا ناخدا و ملوان‌ها در انتظار وزش باد نمانند. سال‌ها از روزگار کشتی‌های بادبانی گذشته اما باد هنوز این بخت را دارد که بر تنها بادبان برجا مانده بوزد؛ بادبانی که ۶روزی را در سال در انتظار باد است و تجدید خاطره سالیان دور؛ هرچند که این وزیدن فقط نمایشی باشد و کشتی حتی قدمی تکان نخورد.
کشتی قدیمی بندر لافت که حضور تاریخ دریانوردی ایران را به همراه دارد، دیگر تبدیل به نماد شده و برخلاف روال کاری‌اش، محکم و استوار ایستاده تا در همان شش روز، روزهای سخت و طولانی کشتی‌رانی را به یاد آورد؛ شش روزی که مراسم «هوزار» یا بادبان کشی را درست در کنار خودمی‌بیند.
«هوزار» را بادبان معنا کرده‌اند و «هوزاری» را لنج شراعی یا بادبانی اما ناخدا حاج یوسف صفاری که نزدیک به ۵۰ سال تجربه ناخدایی دارد، تعریف مفصل‌تری از این کلمه می‌کند: «مفهوم بعضی از واژه‌های محلی را نمی‌شود به سادگی منتقل کرد. هوزار ترکیبی از دو عبارت هو به معنی «آب» و مشخصا آب دریا، و زار به معنی تکان و لرزه‌ای است که هنگام حرکت بادبان کشتی در آن اتفاق می‌افتد». این تکان و لرزه را در ۴۰ نفری که کشتی را احاطه کرده‌اند هم می‌بینیم؛ کسانی که با ریتم طبل و دهل جلو و عقب می‌روند و مثل بادبانی در معرض باد می‌مانند. حاج یوسف صفاری که در هفت سالگی اولین سفر دریایی خود را با پدرش رفته از قول پدر می‌گوید: «قدیم‌ها هم همین‌طوری اجرا می‌شد؛ می‌آمدند کنار کشتی و با زدن ساز و خواندن آواز لنگر کشتی را می کشیدند و بادبان را باز می‌کردند».
طبال رو به کشتی می کوبد و دف‌نواز و دهل‌نوازان همراهی‌اش می‌کنند؛ یکنواخت، یک‌ریتم ولی محکم. نیم‌دایره بزرگی از کشتی را مردانی با لباس محلی احاطه می‌کنند، حدود ۴۰ نفری می‌شوند. همه در یک خط ایستاده‌اند، یک دست بر کمر کناری خود و دستی هم بر عصایی نازک، تاب می‌خورند و با ریتم موسیقی طبال‌ها خم و راست می‌شوند. مراسم هوزار که با نواختن موسیقی رزیف آغاز می‌شود، قدمتی طولانی دارد؛ قدمتی به اندازه دل‌نگرانی خانواده‌ها برای رفتن دریانوردان به سفری طولانی و دشوار.
زمانی که باد مهم‌ترین وسیله حرکتی برای لنج‌ها و کشتی‌ها محسوب می‌شد، سفرهای دریایی که عموما هم برای تجارت انجام می‌شد، ماه‌ها طول می‌کشید. جاشوها یا همان ملوانان به دریا می‌رفتند تا با آب و دریا موافق شوند و با دستی پر به خانه برگردند. سختی این سفرها باعث می‌شد تا برای رفتن یک لنج یا کشتی به دریا، با ساز و آواز به بدرقه‌اش بروند و بادبانش را با خواندن ذکر بالابکشند.

تا هند و آفریقا

«در قدیم هر کسی نمی‌توانست جاشو باشد؛ این کار جدای از قدرت بدنی، بی‌باکی خاصی می‌خواست. جاشوها، در قدیم برای خود سلحشورانی به حساب می‌آمدند.» این را محمدامین اخلاصی که از اعضای شورای روستای لافت است، می‌گوید؛ کسی که اعتقاد دارد ایرانیان دریانوردان ماهری بوده‌اند. درست است که از دریانوردی ایرانیان اسناد مکتوب کمی به‌جا مانده اما این عضو شورای روستای لافت می‌گوید که هنوز در بنادر جنوب ایران کسانی هستند که عمری را در لنج‌ها و کشتی‌ها گذرانده‌اند و خاطراتی هم از پدر و پدربزرگ‌های خود دارند؛

ضرباهنگ دف
موسیقی در مراسم بادبان‌کشی با ضرباهنگ همراه است. گروه اجرای موسیقی رزیف که ۴۰، ۵۰ نفری می‌شوند و عصاهای نازکی در دست دارند، با ضرباهنگ دف و دهل و طبل، جلو و عقب می‌روند. اجرای رزیف عموما با شمشیربازی همراه بوده است، اما در بندر لافت این بازی انجام نمی‌شود

در قدیم سفرهای دریایی ماه‌ها طول می‌کشید. سختی این سفرها باعث می‌شد تا برای رفتن یک لنج به دریا، به بدرقه‌اش بروند و بادبانش را با خواندن ذکر بالا بکشند



قصه بادبان
مغنی که همان آوازخوان اصلی موسیقی رزیف است، از ابتدا تا انتهای مراسم بادبان‌کشی یا هوزار، می‌خواند. رزیف، موسیقی سفر است، سفری دریایی به سواحل دوردست با همه شرح خطرات و خاطرات و تجربه‌هایش. مغنی در کنار شرح ماجرای سفرهای دریایی، مدح پیامبر اسلام را می‌گوید و اسامی خداوند را تکرار می‌کند

آن‌طور که از اسناد و خاطرات دریانوردان به‌جامانده، مسیر تجارت دریایی از بندر لافت انجام می‌شد و دریانوردان در دو مسیر حرکت می‌کردند؛ یا به آفریقا می‌رفتند یا به هند

طناب‌ها و جاشوها

وقت برافراشتن بادبان، موسیقی همچنان همه‌کاره میدان است و ریتم باز کردن طناب‌های بادبان هم با اوست. جاشوها یا همان ملوانان، از طناب‌های لنج بالا می‌روند و با باز کردن طناب بادبان آن را در برابر باد قرار می‌دهند. این مراسم در گذشته برای بدرقه دریانوردان انجام می‌شد، چراکه وقتی آنها به سفری دریایی برای رسیدن به ساحلی دوردست در آفریقا و هند می‌رفتند، تا یک‌سال دیگر خبری از آنها نمی‌شد. برای همین هم خانواده‌ها و نزدیکان با اجرای موسیقی و ذکر نام‌های خدا و پیامبر(ص)، بادبان لنج را باز می‌کردند و لنگر آن‌را از آب بیرون می‌کشیدند

کسانی که در سفرهای دریایی بادبان تنها وسیله حرکت کشتی‌شان بود و باد موافق و آب آرام تنها امیدشان. جاشوها با هر سفر دریایی، دل به دریا می‌زدند تا سفری پرخطر و طولانی را پشت سر بگذرانند؛ سفری که به گفته اخلاصی، از لافت در بندر قشم آغاز می‌شد و به هند یا جنوب آفریقا می‌رسید. شرح این سفرها همان چیزی است که در موسیقی رزیف خوانده می‌شود. ترانه‌هایی به‌جامانده از سال‌های دور که شرح سفر لنجی را از ابتدا تا به آخر به‌صورت شعر بیان می‌کند؛ شرح سفرهایی با تمام خطرات، دیدنی‌ها و تجربه‌های خاص و منحصربه‌فردش. این اشعار بیشتر به زبان عربی هستند که کلماتی فارسی یا سواحلی هم در بینشان یافت می‌شود.

آن‌طور که از اسناد و خاطرات دریانوردان به‌جا مانده، مسیر تجارت دریایی جزیره قشم از بندر لافت انجام می‌شده. به گفته محمدامین اخلاصی، دریانوردان با لنج‌های چوبی و بادبان‌های برافراشته در دو مسیر حرکت می‌کردند؛ یا از بندر لافت به آفریقا می‌رفتند یا به هند.

مسیر دریایی بندر لافت ـ آفریقا از ساحل شمالی خلیج‌فارس آغاز می‌شد و پس از رسیدن به آبادان، شهرهای مسقط در عمان، عدن در یمن، موگادیشو در سومالی و مومباسه در کنیا را پشت سر می‌گذاشتند و سفر را در تانزانیا با رفتن به شهرهای زنگبار و دارالسلام پایان می‌دادند؛ هرچند احتمال دریانوردی ایرانیان در ادامه این مسیر و رفتن به کشورهایی چون موزامبیک، ماداگاسکار و آفریقای جنوبی هم وجود دارد. مسیر دریایی دوم به سمت بمبئی در هند بود. این مسیر که شهرهای جاسک و چابهار هم در آن قرار داشت، از کراچی در پاکستان هم گذر می‌کرد. البته اخلاصی می‌گوید که در این مسیر هم احتمال دریانوردی ایرانیان از بمبئی به سریلانکا یا موگادیشو در سومالی وجود دارد.

طبیعی است که چنین سفرهایی– آن هم با لنج‌های چوبی قدیمی که حرکتشان وابسته به باد موافق است– چقدر سخت و طاقت‌فرسا بوده است. برای همین است که در موسیقی رزیف شرح این سفرها با آب و تاب زیادی آمده. البته موسیقی رزیف تنها شرح سفر نیست و بخش زیادی از آن به مدح



در برابر باد

خورشید که به غروب خود نزدیک می‌شود، بادبان لنج نمادین بندرلافت هم برفراشته شده و مراسم رو به اتمام است. وقتی بادبان کاملا باز می‌شود، تماشاچیان مراسم که عموما از گردشگران هستند کف می‌زنند و شادی می‌کنند. این مراسم در ایام نوروز چهار بار انجام می‌شود که اولین اجرای آن در دومین روز عید است





عشق آب
وقت اذان مغرب است، بادبان دوباره جمع‌می‌شود بدون آنکه لنج چوبی قدمی حرکت کرده باشد. با تمام شدن مراسم، خورشید آماده‌گذر از خط افق است

نزدیک غروب آفتاب، بادبان مثلثی شکل لنج برافراشته می‌شود و جاشوها بادبان را دقایقی بعد دوباره با ریتم موسیقی جمع می‌کنند

غروب خاطرات
بادبان که جمع می‌شود، گروه اجرا کننده مراسم که عموما از قدیمی‌های بندر لافت هستند، وسایل خود را جمع می‌کنند، به کنار ساحل می‌روند تا از فرصت دورهم جمع‌شدن دوباره‌شان استفاده کنند و خاطرات سفرهای سخت دریایی خود را با هم مرور کنند

پیامبراسلام(ص) اختصاص دارد. برای همین وقتی در سال ۸۶ میلاد پیامبر(ص) با عید نوروز همزمان شد، مراسم هوزار شور و هیجان خاصی گرفت و گروه رزیف سنگ تمام گذاشتند.

مدح پیامبر(ص)

طبال می کوبد و دهل‌نوازان و دف‌نواز مراسم همراهی‌اش می کنند. گروه نیم‌دایره‌ای دور لنج نمادین بندر لافت زده و مغنی یا خواننده اصلی مدح پیامبر(ص) را می‌خواند.

نوازنده‌ها در وسط گروه ۴۰ نفره‌ای قرار گرفته‌اند که همه در یک خط با ریتم موسیقی تکان می‌خورند. مغنی هم برای اینکه شور و حال مراسم را زیادتر کند، از سر این صف به انتهای آن می‌رود و شعر می‌خواند. ناخدا حاجی یوسف صفاری ـ ناخدای باتجربه لافت ـ می گوید: «در قدیم گاهی گروه موسیقی همراه دریانوردان می‌شدند تا در سفرهای طولانی دریایی برایمان بخوانند و بنوازنند».

پدر حاج یوسف که عبدالله نام داشت، سال‌ها مسؤول برگزاری نمادین این مراسم در بندر لافت بوده و می گویند تعداد گروهش به ۶۰ نفر می‌رسیده است. اما با درگذشت او درسال ۶۹ اجرای این مراسم هم تا چهار– پنج سالی متوقف شد.

اخلاصی می گوید: «با کمک حاج یوسف توانستیم گروه را دوباره دور هم جمع کنیم و مراسم را دوباره زنده نگه داریم». این مراسم هرساله دو بار در اعیاد غدیر و قربان و چهار بار هم در اول سال نو با این گروه ۴۰نفره برگزار می‌شود که اولین روز اجرای این مراسم در سال نو، دومین روز بهار است و سه اجرای دیگر بدون ترتیب و زمان‌بندی خاصی تا سیزدهمین روز بهار می‌رسد.

«کریم و عالم / عالم بحالی / علمک بسود / سود لیالی / یا محمد مصطفی / صلی و سلم علیک / علی یا امامی / امامی یا علی / ... .» صدای مغنی کم کم اوج می گیرد و گروه هم با حرکات موزون و هماهنگ و با تکان دادن منظم عصاهای نازکی که در دست دارند، این عبارات را تکرار می کنند. گروه وارد لنج می‌شوند و چندنفری با دشداشه‌های بلند بر تن از تیرک لنج بالا می‌روند؛ وقت برافراشتن بادبان‌هاست.

بادبان بر باد

بادبان لنج هوزاری بندر لافت در حال بالاآمدن است. جاشوها هم‌ریتم با موسیقی رزیف، ریسمان‌های بادبان را که دور غلتک‌های چرخشی پیچیده باز می کنند و باد هم کم کم می‌پیچد به درون بادبان. ریتم موسیقی تندتر می‌شود و جوانانی که دور و اطراف مشغول تماشای مراسم هستند با این ریتم دست می‌زنند.

دیگر چیزی به غروب آفتاب نمانده که بادبان مثلثی شکل لنج برافراشته می‌شود و از هجوم باد گود می‌افتد. جاشوها بادبان برافراشته را دقایقی به همین حالت نگه می‌دارند و دوباره با ریتم موسیقی آن را جمع می کنند.

خورشید غروب می کند و صدای کف زدن جمعیت به آسمان می‌رود. در گذشته پس از اجرای مراسم بادبان کشی، کشتی به حرکت درمی‌آمد تا پس از هشت ماه تا یک‌سال دوباره بازگردد که این بازگشت هم برای خود مراسم جداگانه‌ای داشت. به گفته ناخدا صفاری؛ «با پیدا شدن پیکره یک کشتی در دریا که برای پهلوگیری به سمت ساحل در حرکت بود تمامی مردم روستا می‌آمدند و یک نفر از آنها با آینه‌ای محدب که سوغاتی از هند بود افراد داخل کشتی را نظاره می کرد و به خانواده‌های چشم انتظار نوید رسیدن پدر یا پسرشان را می‌داد».

ترانه احمد لنگو که شاعری از محله سورو در بندرعباس است به همین لحظه اشاره می کند: «بوم ساعتی هوند وا دو بندیره / زنون پوش بکنی جیمه کندوره / از بمبئی تا بندر شو کشید هوزار / جفت وا جفت نهندن همه شون سینگار / زنون از لهر بیایی در، بسوزنی گشته و اسفند / که لنجون هوندن از سفر» که معنی‌اش می‌شود: «لنج با دو پرچم در حال آمدن است/ زنان جامه‌های محلی زیبا پوشیده‌اند / لنج‌ها از بمبئی تا بندر بادبان کشیده‌اند / همه آنها کنار به کنار هم در حال آمدن هستند/ زنان از خانه‌ها بیرون آمده‌اند و اسفند و مواد خوشبو سوزانده‌اند / که لنج‌ها از سفر آمده‌اند».

لنج نمادین بندر لافت بدون آنکه قدمی حرکت کند، بادبان‌هایش دوباره جمع شده اما هم باد خوشحال است و هم بادبان که دوباره توانسته‌اند لحظه‌ای باهم باشند ■

واینک پلنگ!

پرونده‌ای درباره پلنگ ایرانی
درآستانه سال ۸۹؛ سال پلنگ

«موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار / زان چار چو بگذری نهنگ آید و مار» همانطور که در این شعر مربوط به قرن ۶ و ۷ هجری قمری به اسامی جانوران شش سال اول گاهشماری دوازده‌حیوانی اشاره شده، پس از گذر از سال گاو نوبت به پلنگ می‌رسد؛ یعنی سال ۱۳۸۹. پلنگ برای ایرانیان از دیرباز جایگاهی مخصوص به خود داشته است. رفتار پرغرور این جانور در مواجهه با انسان و نحوه شکارش از گله‌های دامداران باعث شده تا ایرانی‌ها همواره برای پلنگ احترام و اهمیت خاصی قائل باشند و او را جانوری جوانمرد و مغرور بنامند که حاضر نیست زیر بار هیچ قدرتی قرار بگیرد. یعنی همان ویژگی‌هایی که طالع بینان چینی در سال پلنگ به متولدین این سال نسبت داده‌اند؛ «او یک عصیانگر و شورشی ناراضی است، او همیشه علیه قدرت‌های برتر طغیان می‌کند.» جالب اینجاست که این تعریف و تمجیدها فقط برای عامه مردم نیست، بلکه متخصصان حیات وحش هم نسبت به این گربه‌سان بزرگ احترام و علاقه ویژه‌ای قائل هستند. «سرزمین من» در آستانه سال ۸۹ یعنی سال پلنگ پرونده مفصلی را به این گوشتخوار زیبا اختصاص داده است. نویسنده جوان اولین متن این پرونده سال‌ها درباره پلنگ تحقیق کرده و برای حفظ این جانوران در اسفندماه سال ۸۷ توسط بنیاد بین‌المللی آینده طبیعت برترین مختصص حفاظت از حیات وحش دنیا لقب گرفته است. دومین متن هم توسط یکی از پیشکسوتان حیات ایران نوشته شده که عمری را در راه حفظ طبیعت و حیات وحش این کشور گذاشته و چندباری با پلنگ ایرانی رودررو شده است.

عکس: فریبرز حیدری

پلنگ ایرانی
درنده دلاور، مهاجم مغرور

همه‌چیز درباره بزرگ‌ترین گربه‌سان ایران

محمدصادق فرهادی‌نیا

روزگاری سراسر ایران زمین محلی امن برای زندگی پلنگ ایرانی بود، گربه‌سان بزرگی که خود را با هر محیطی وفق می‌دهد و آنجا را به راحتی تبدیل به زیستگاه خود می‌کند. البته امروز هم می‌توان گفت که در سراسر ایران پلنگ وجود دارد، اما تفاوت این دو جمله در تعداد جمعیت این گوشتخوار بزرگ و زیباست. پلنگ ایرانی امروزه بزرگ‌ترین گربه‌سان ساکن در ایران است و از گذشته تاکنون نزد ایرانیان احترام خاصی داشته است که ضرب‌المثل‌ها، حکایت‌ها و شعرهای گذشتگان این احترام را به‌خوبی نشان می‌دهد. اما متاسفانه جانش با همه ارزشمندی‌اش در خطر است و متاسفانه حتی مطلب مفصلی هم درباره آن در ایران منتشر نشده است. پلنگ بزرگ‌ترین گربه‌سان ساکن ارتفاعات کوهستان در دنیاست. زیرگونه خاصی از این جانور با نام علمی (*Panthera pardus saxicolor*) در ارتفاعات کوهستانی اکثر مناطق ایران زیست می‌کند و همین بالا و دور از دسترس بودنش باعث شده که آن‌را شکارگری مغرور بدانند. تعبیری که باعث شده از دیرباز مثل‌های مختلفی در میان مردم سینه به سینه نقل شود. می‌گویند پلنگ آن‌قدر مغرور است که برای آنکه از تمامی جانوران بالاتر باشد، از بلندترین کوه‌ها بالا می‌رود و از اینکه همه را زیر پای خود ببیند، به خود می‌بالد. می‌گویند پلنگ مغرور شبی ماه را در دل آسمان و بالاتر از خود دید، تاب این توهین نیاورد و از روی صخره‌ها به سمت‌اش پرید تا بتواند ماه را هم تحت سیطره خود درآورد، اما به ته دره سقوط کرد و کشته شد. از آن‌جا که نسل پلنگ ایرانی در خطر انقراض است و روزبه‌روز هم از تعداد آنها کاسته می‌شود، نگرانی بسیاری از کارشناسان در این است که نسل پلنگ ایران به سرگذشت همین افسانه دچار شود و به دره انقراض سقوط کند.

وقتی با انسان چشم در چشم می‌شـــود، رفتارش درست برخلاف دیگر جانوران است؛ وقار و آرامش خود را کاملا حفظ می‌کند، بدون آنکه نشانی از اضطراب از خود نشان دهد، خیلی آرام به سمت نزدیک‌ترین پناه که معمولا خط‌الراس کوه است می‌رود و به محض آنکه پشت کوه رسید و از دید انسان دور شد، به سرعت فرار می‌کند. این جانور مغرور و پرابهت، به انسان که مهم‌ترین دشمن‌اش است، پشت نکرده و با فرار از خود ضعف نشان نمی‌دهد.

مشـــاهده پلنگ در طبیعت خیلی به نـــدرت رخ می‌دهد. ایـــن جانور مرموز و مخفی‌کار اجازه مشاهده شدن را به کمتر کسی می‌دهد. بارها مشاهده شده که پلنگ به فاصله چند لحظه زودتر متوجه حضور انسان شده و آنجا را ترک کرده است. یک‌بار که در تاریکی نیمه‌شب زمستان به سمت ارتفاعات رهسپار شدیم تا شانس خود را بیازماییم، در مسیر بازگشـــت به رد پلنگی برخوردیم که از روی ردپای ما پاییـــن رفته بود. زیر بارش برف هـــم در ارتفاعات البرز شانس خود را برای دیدن این جانور آزمودیم، ردپاها گواهی می‌داد که پلنگ در نزدیکی ماست، ولی اجازه دیده شدن به ما نمی‌دهد. پلنگ ایرانی که حالا پس از انقراض ببر مازندران و شیر ایرانی در کشـــور، عنوان بزرگ‌جثه‌ترین گربه‌ســـان ایران را بر خود دارد، همیشـــه یـــک گام جلوتر اســـت و هیچ‌گاه نمی‌توان انتظار دیدن آن‌را داشـــت.

همه‌جای ایران سرای اوست

می‌گویند در زمانی نه چندان دور، پیرزنی که تنها در خانه خود زندگی می‌کرد، شب هنگام متوجه ضربه‌ای به در خانه خود شد و دست پلنگی را دید که از شکاف زیر در به داخل آمده بود. پلنگ به‌خاطر فرورفتن تیغ یک تشـــی ـ بزرگ‌ترین جونده ایران که آن‌را اغلب با جوجه‌تیغی اشتباه می‌گیرند ـ می‌نالید. پیرزن سریع دست به کار شد و تیغ‌ها را درآورد. فردا شب، پیرزن دوباره با صدای ضربه‌ای به در از خواب برخاست. در را که باز کرد، لاشه میش نیمه‌جانی را دید که دست و پاهایش شکسته بود تا پیرزن خود آن‌را حلال کند. پلنگ از پیرزن تشکر کرده بود. این داستانی اســـت که در یکی از روستاهای ساغند در اســـتان یزد درباره جوانمردی پلنگ گفته می‌شـــود و از احترامی حکایت می‌کند که ایرانیان برای این جانور زیبا قائلند. پلنگ ایرانی با نام انگلیسی (Persian Leopard) تمامی پلنگ‌هایی را که از پاکستان تا غرب آســـیا ـ به استثنای شبه جزیره عربستان ـ زندگی می‌کنند شامل می‌شود. پراکندگی پلنگ در ایران بسیار قابل توجه است و تمامی استان‌های ایران میزبان این گربه بزرگ هستند، هرچند که هنوز برای کسب اطمینان از حضور پلنگ در اســـتان همدان نیازمند بررسی‌های بیشتری هستیم. پلنگ تقریبا در تمامی انواع زیستگاه‌های موجود در ایران، از ارتفاعات البرز و زاگرس تا ارتفاعات کویری و جنگل‌ها تا مناطق ساحلی خزری و همچنین مناطق کوهســـتانی و صخره‌ای خلیج‌فارس و دریای عمان زندگی می‌کند. به



گربه بزرگ

پلنگ بزرگ‌ترین گربه خالدار آسیا و آفریقاست که یکی از زیرگونه‌های آن به نام پلنگ ایرانی از پاکستان تا غرب آسیا ـ به استثنای شبه جزیره عربستان ـ زندگی می‌کند. این گوشتخوار بزرگ که طول سر و بدنش در نمونه‌های بزرگ تا بیش از ۳ متر می‌رسد و با ارتفاعی حدود ۷۰ سانتی‌متر در برابر شکار خود می‌ایستد، یکی از زیباترین و ماهرترین شکارچی‌ها در میان گوشتخواران جهان است / عکس: فریبرز حیدری





< این‌جا خانه من است!
پلنگ‌ها برای تعیین قلمروی خود راه‌های زیادی به‌کار می‌برند؛ پشته کردن خاک، سرگین و ادرار، غرش و پنجه کشیدن بر درختان. این تصویر پلنگی را نشان می‌دهد که در پارک ملی بمو در استان فارس با خراش بر درخت قلمروی خود را مشخص می‌کند. دیده شده که قلمروی یک پلنگ تا ۶۷هزار هکتار هم می‌رسد

از اهالی فارس >
پلنگ‌ها معمولا شب فعال هستند ولی وقتی در محیط زندگی آن‌ها امنیت وجود داشته باشد روزها هم فعالیت می‌کنند. پلنگ‌های ماده بسیار بیشتر از پلنگ‌های نر محتاط هستند و از همین رو بسیار کمتر از نرها توسط انسان شکار می‌شوند، مانند این ماده پلنگ بالغ که تصویر آن در پارک ملی بمو در استان فارس گرفته شده است
عکس‌ها: دوربین تله‌ای، انجمن طرح سرزمین

عبارت دیگر هر جا طعمه کافی وجود داشته باشد، پلنگ هم می‌تواند زندگی کند و تنها از بیابان‌های مرکزی ایران اجتناب می کند.

اصولا در میان گربه‌سانان بزرگ دنیا، پلنگ از گسترده‌ترین پراکنش جغرافیایی برخوردار است. این جانور سازگاری بالایی با محیط دارد و می‌تواند در مناطق مختلف با طعمه‌های مختلف زندگی کند و خود را با شرایط وفق دهد. هر کجا که آب و طعمه‌های مطلوب در سرزمین محل زندگیش یافت شود، می‌توان انتظار داشت که این جانور هم در آن مکان یافت شود. برای همین است که این حیوان در بسیاری از مناطق دنیا زیست می کند؛ از علفزارهای گرم و باز آفریقا گرفته تا جنگل‌های مرطوب و حاره‌ای هند و آفریقا، کوهستان‌های سرد و صخره‌ای خاورمیانه و جنگل‌های سرد خاور دور و روسیه. مطالعات ژنتیکی در یک دهه اخیر نشان داده که پلنگ‌های سرتاسر دنیا تنها متعلق به ۹ زیرگونه آفریقایی، عربی، آمور یا خاور دور، شمال چین، جنوب چین، جاوه، سری‌لانکا، هندی و ایرانی هستند. ایرانیان روی پلنگ ایرانی صفات جالبی گذاشته‌اند؛ مغرور و جوانمرد. اینکه چرا این صفات توسط ایرانیان به این جانور داده می‌شود، به نحوه زندگی و به‌خصوص شکار کردن آن برمی‌گردد.

شکارچی مغرور

پلنگ شکارچی قابلی است، گاهی پیش می‌آید که به‌خاطر نبود طعمه برای سیر کردن شکم خود چاره‌ای جز حمله به دام‌های اهلی ندارد. با این حال باز هم در میان بسیاری از دامداران نوعی حس احترام به پلنگ دیده می‌شود. آنها پلنگ را دارای «مرام مردانه» می‌دانند، چراکه برخلاف گرگ که در مواجهه با گله دام چندین رأس را می کشد ولی تنها یکی را می‌برد، پلنگ خیلی آرام تنها یک راس را شکار کرده و همان را می‌برد و چندین روز را با همان سر می کند. از همین رو، در مقایسه با گرگ، اکثر دامداران تحمل‌پذیری بسیار بیشتری نسبت به پلنگ دارند، چون معتقدند مردانه تنها یک گوسفند را برای سیر کردن شکم خود می‌برد. البته ناگفته پیداست که باز هم بر خلاف گرگ، دور کردن یک پلنگ گرسنه از گله تقریبا غیرممکن است.

پلنگ‌ها حتی به نسبت سایر گربه‌سانان هم قدرت شکارگری بالایی دارند. قدرت بینایی آنها بسیار قوی است و به همین دلیل برخلاف سگ‌سانان کمتر شکار را از روی بو تعقیب می کنند. پلنگ‌ها با کمین کردن در مسیر طعمه، همراه با دویدن و پرش ناگهانی آن را شکار می کنند. پلنگ علاوه بر بینایی بسیار قوی خصوصیت‌های منحصر به فردی نیز دارد؛ مثلا قسمت زیرین و بخش داخلی پاهای پلنگ از موهای نرمی پوشیده شده است که موجب می‌شود صدای پای او به هنگام گام برداشتن کاملا خفه شود و به راحتی، بدون اینکه طعمه متوجه شود، به آن نزدیک شود. از طرفی داخل گوش‌های پلنگ هم پوشیده از موهای ریزی است که حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به جریان باد دارد. این موها کوچک‌ترین

پلنگ‌ها به نسبت دیگر گربه‌سانان هم قدرت شکارگری بالایی دارند. بینایی آنها بسیار قوی است و به همین دلیل برخلاف سگ‌سانان کمتر شکار را از روی بو تعقیب می کنند

تغییر جهت باد را مشخص می کند و پلنگ می‌فهمد که در صورت تغییر ندادن مسیر، طعمه بوی او را می‌فهمد و فرار می کند. همین توانایی است که شیرها از داشتن آن محروم‌اند.

شکار برای پلنگ‌ها یعنی هرچه که بتوانند به چنگ بیاورند. با اینکه در بسیاری از مناطق، رژیم غذایی پلنگ‌ها عمدتا از پستانداران کوچک تا متوسط جثه ـ ۵ تا ۴۵ کیلوگرم ـ تشکیل یافته ولی توانایی آنها برای شکار جانوران بسیار کوچک‌جثه به آنها اجازه می‌دهد که در جاهایی که طعمه‌های بزرگ‌جثه سال‌هاست که از بین رفته‌اند هم بتوانند بقای خود را حفظ کنند. پلنگ‌ها از گستره وسیعی از طعمه‌ها با اندازه‌های متفاوت شکار می کنند و نسبت به دیگر گربه‌سانان، رژیم غذایی متنوع‌تری دارند. آنها اگر بتوانند از پرندگان هم تغذیه می کنند؛ پرندگانی مانند کبوتر، کبک، مرغ شاخدار، قرقاول، کرکس و حتی شترمرغ. خزندگان، دوزیستان، بی‌مهرگان و حتی مواد گیاهی هم از نظر پلنگ دور نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد که در بیشتر زیستگاه‌ها، رژیم غذایی پلنگ از تراکم نسبی طعمه‌های سُم‌دار پیروی می کند و فراوان‌ترین گونه اصلی‌ترین طعمه‌شان است. در ایران، پلنگ‌ها عمدتا قوچ‌ها و کل‌ها را شکار می کنند و معمولا این تلاش آنها روی افراد بالغ متمرکز است. یکی از دلایلی که باعث این رفتار پلنگ‌ها می‌شود این است که میش‌ها و کل‌های ماده همیشه هشیارتر از نرها بوده و چابک‌تر از آنها هستند. به علاوه نرها، به‌خصوص جوان‌ترها بیشتر توسط بالغ‌ها به حاشیه گله رانده می‌شوند که البته در این حالت بیشتر در معرض خطر شکار شدن هستند.

در ایران، مطالعات متعدد نشان داده که پلنگ‌ها از جانوران متنوعی تغذیه می کنند، به عبارت دیگر کمتر جانوری در زیستگاه پلنگ ایرانی است که طعمه آن نشود. در منوی غذایی پلنگ ایرانی می‌توان علاوه بر قوچ و میش، کل و بز و آهو، جانورانی چون روباه، گراز و گرگ را هم دید. البته این منوی غذایی با توجه به زیستگاه پلنگ ایرانی متغیر است. مثلا در منطقه البرز مرکزی شمالی، مطالعات نشان داده که علی‌رغم تنوع در رژیم غذایی، پلنگ‌ها کل و بزها را بیش از هر طعمه دیگری ترجیح می دهند. همچنین در ماهی‌سراهای نزدیک تهران، بارها پلنگی را دیده‌اند که به انبار غذای ماهی‌ها دستبرد می‌زده است. در بسیاری از



پنهان و محتاط

رنگ و خال‌های پلنگ از مهم‌ترین ابزار او برای استتار و پنهان شدن است. پلنگ با استفاده از این خال‌ها که مثل اثر انگشت است و در هیچ دو پلنگی یک‌شکل نیست، به محض اینکه جانوری را برای شکار انتخاب کند یا از وجود موجود جانداری احساس خطر کند، به راحتی پشت بوته‌ها و خارها پنهان می‌شود و با چشم‌های قوی خود تمام حرکات محیط اطراف خود را می پاید / عکس: فرامرز اسفندیاری

در ایران گرگ‌ها را باید رقیب طبیعی این جانور به شمار آورد، به‌طوری که در بعضی مناطق دیده شده دسته‌های گرگ به پلنگی حمله کرده، او را فراری داده و لاشه شکارش‌را ربوده‌اند

مناطق استان خراسان‌شمالی مانند تندوره، سالوک و سـاریگل، بقایای پایکا ـ پستاندار کوچک‌جثه‌ای از راسته خرگوش‌ها ـ به وفور در سرگین پلنگ‌ها یافت می‌شـود. در لاشه‌گشـایی یک ماده پلنگ جوان در پارک ملی گلستان، تعداد زیادی تیغ‌تشی(یک نوع پستاندار شبیه جوجه‌تیغی) در روده جانور مشاهده شد، بدون آنکه حتی کوچک‌ترین زخمی ایجاد کرده باشد. از طرفی علاقه پلنگ به سگ هم بسیار معروف است و در مناطق مختلف این جانور سگ گله را کشته و با خود می‌برد. در منطقه آریز بافق، تابه‌حال چندمورد حمله پلنگ به شـتر، حتی شترهای نر بزرگ هم دیده شده اسـت. در یک مورد، محیط‌بانان وقتی به لاشه شتر نزدیکی شدند، پلنگی را دیدند که از دل آن شتر بزرگ بیرون آمد و فرار کرد. در ارتفاعات البرز، حتی بقایای زباله در سرگین پلنگ‌ها به‌دست آمد. در خیلی از مناطق، پلنگ‌ها حتی از گیاه هم تغذیه می کنند. یافتن سنگ و خاک هم در بقایای سرگین پلنگ‌ها رایج است ولی با همه اینها، بقای بلندمدت پلنگ در هر منطقه‌ای عمدتا منوط به حضور کل و بز و قوچ ومیش است.

پنهان در میان دشمنان

بالا رفتن از درخت در بسیاری از گربه‌سانان امری عادی است اما اینکه گربه‌سان بزرگی طعمه خـود را تا ارتفاعات بـالای یک درخت حمل کنـد، فقط از پلنگ برمی‌آید. این گربه‌سان زیبا در مناطق جنگلی، گاهی اوقات لاشه شکار خود را به بالای درختان می‌برد تا آن را از سرقت توسط خرس‌ها در امان بدارد. مواردی از این رفتار در مناطق مختلف مشاهده شده که لاشه شوکا، سگ و حتی دام اهلی را هم بالای درخت برده است. به هرحال این گوشتخوار بزرگ‌جثه هم برای خود دشمنانی دارد که باید لاشه شکار را از دسترس آنها دور نگه‌دارد. برای وجود همین دشمنان است که پلنگ‌ها مخفی کارانه زندگی می کنند. آنها به‌طور شگفت‌انگیزی در مناطقی که بعید به نظر می‌رسـد جانوری با چنین جثه‌ای بتواند مخفی شود، می‌تواند خود را به سادگی از نظرها پنهان کند.

نیاز پلنگ‌ها به مخفی شـدن برای این است که در بسـیاری از مناطق جهان، با طعمه‌خواران بزرگ‌جثه‌ای همزیست هستند که قادرند پلنگ‌ها را بکشند و لاشه شکارشـان را تصاحب کنند؛ در آفریقا شـیر و کفتار خالدار و در آسیا ببر و سگ وحشی. در ایران هم گرگ‌ها را باید رقیب طبیعی اصلی این جانور به شمار آورد، به‌طوری که در بعضی مناطق دیده شده دسته‌های گرگ به پلنگی حمله کرده، او را فراری داده و لاشه شکارش را ربوده‌اند.

جالب اسـت که عده‌ای از محققان معتقدند که شـب‌زی بودن پلنگ‌ها هم به‌خاطر وجود دشمن در سرزمین آنهاست. شـب‌فعال بودن این جانوران در مناطقی که پلنگ‌ها به شدت شکار شده یا از دسـت انسان به ستوه آمده‌اند، صدق می کنـد، در حالی که گزارش شـده در مناطقی که ببر و شـیر زندگی نمی کند و پلنگ‌ها کمتر در خطر هستند فعالیت بیشتری در روز دارند و کمتر شب فعال هستند. مثال مشهود آن، کشور جزیره‌ای سریلانکاست که رویت پلنگ در روز کاملا طبیعی اسـت. تجزیه و تحلیل سـرگین پلنگ‌ها از چهار منطقه در کوه‌های کیپ جنوب آفریقا نشـان داده آنها به شدت از هایراکس صخره‌ای ـ یک نوع پستاندار کوچک جثه ـ که روزفعال بوده و در شب قابل دسترس نیستند، تغذیه کرده‌اند.



فکی به قدرت گردن گوزن

پلنگ‌ها دارای فکی قوی هستند، به‌طوری که با یک گاز گرفتن، گردن یک قوچ یا گوزن بزرگ را می‌شکنند. البته پلنگ‌های مسن در سنین بالا دندان‌های خود را از دست‌می‌دهند و شکار کردن برایشان سخت می‌شود، برای همین هم به سراغ دام‌های اهلی می‌روند / عکس: فریبرز حیدری



جفت حیرت‌انگیز

این تصویر که در پارک ملی ساریگل در خراسان شمالی گرفته شده، تنها تصویر از یک جفت پلنگ نر و ماده در غرب آسیاست. پلنگ‌ها که همواره به‌صورت انفرادی زندگی می‌کنند، در سال فقط چند روزی را با جفت خود می‌گذرانند و پس از آن دوباره به تنهایی بازمی‌گردند. برای همین هم دیدن تصویر یک جفت پلنگ در کنار هم برای کارشناسان بسیار هیجان‌انگیز است / عکس: دوربین تله‌ای، انجمن یوزپلنگ ایرانی

در سال ۱۳۸۶ با ردیابی یک پلنگ در منطقه بافق یزد، مشخص شد که طی ۶ ماه، محدوده‌ای به وسعت ۶۷هزار هکتار را تحت پوشش خود قرار داده

اینجا پلنگ زندگی می‌کند!

پلنگ‌ها جزو جانورانی هستند که به‌صورت انفرادی زندگی می‌کنند و برای خود قلمروی مشخصی دارند. اندازه قلمروی آنها در شرایط عادی بین ۵ تا ۵۰ کیلومتر مربع در نوسان است و حتی ممکن است از این مقدار هم فراتر رود. به‌طور کلی اندازه قلمروی پلنگ‌ها به عوامل مختلفی چون جنسیت، سن، تعداد طعمه و حضور یا عدم حضور شکارچیان بزرگ دیگر در آن بستگی دارد. در منطقه حفاظت شده بافق یزد، یک پلنگ نر طی ۶ماه در سال ۱۳۸۶، محدوده‌ای به وسعت ۶۷هزار هکتار را تحت پوشش خود قرار داد که این یافته به‌واسطه وجود گردن‌بندی مجهز به GPS روی گردن‌اش به‌دست آمد. همچنین تحقیقات نشان می‌دهد که معمولا قلمرو نرها بزرگ‌تر از ماده‌ها بوده و قلمرو چند ماده را در برمی‌گیرد.

یک پلنگ جدا از سرکشی مدام قلمروی خود، برای دور کردن و اخطار به دیگر جانوران، با علائم و نشانه‌های مختلف سرتاسر مرزهای قلمروشان را نشانه‌گذاری می‌کند. این علائم به دو گروه علائم بصری، علائم وابسته به بویایی و همچنین علائم صوتی تقسیم می‌شوند. علائم بصری شامل پشته کردن خاک، سرگین و همچنین در مناطق پر درخت، پنجه کشیدن روی درختان هستند. علائم وابسته به بویایی نیز شامل ادرار با حجم کم است که روی جای پنجه‌کشی روی درخت و محل پشته‌کردن خاک یا روی قسمت‌های انتهایی گیاهان و بوته‌ها، اسپری می‌شود. غرش کردن هم نوع دیگری از علائم صوتی است که به دیگر پلنگ‌ها هشدار می‌دهد «از قلمروی من بیرون برو»، البته این اتفاق اگر در فصل جفت‌گیری رخ دهد، برای دعوت از ماده‌ها هم صورت می‌گیرد. گاهی‌اوقات پلنگ‌ها برای تاکید بیشتر از تلفیق این علائم استفاده می‌کنند. پلنگ‌ها به صورت مرتب حدود قلمروی خود را دائما مشخص می‌کنند و مسیرهای استراتژیک را از لحاظ طعمه بررسی می‌کنند و به این شکل تمام قلمرو را مورد بازدید قرار می‌دهند.

روزی برای ازدواج

پلنگ‌ها هیچ چیز را به زندگی انفرادی ترجیح نمی‌دهند. مشاهدات در طبیعت نشان می‌دهد که پلنگ‌ها حتی در دوران جفت‌گیری هم مدت زمان کوتاهی با هم هستند که این مدت زمان متغیر است. در بیابان کالاهاری آفریقا جفت‌های پلنگ بیش از یک روز با یکدیگر مشاهده نشده‌اند، اما در پارک ملی کروگر که در همان قاره است، میانگین همراهی نر و ماده دو روز بوده است. در مناطق مختلف مشاهده شده که پلنگ‌ها ۲ تا ۷ روز تشکیل جفت داده و پس از این دوران جفت‌گیری کوتاه از یکدیگر جدا می‌شوند. با این حال، خیلی اوقات وقتی یک جفت پلنگ بالغ در طبیعت دیده می‌شود، تعبیر به یک جفت نر و ماده می‌شود، درصورتی که همراهی نر و ماده تنها به چند روز محدود می‌شود.

طبق مطالعات صورت گرفته در پارک ملی ساریگل خراسان‌شمالی، فصل جفت‌گیری پلنگ ایرانی در این منطقه از اوایل بهمن آغاز شده و در اواخر این ماه به اوج می‌رسد. در منطقه بیرک سیستان و بلوچستان هم صدای غرش مستی پلنگ‌ها در اواخر بهمن و اوایل اسفند شنیده شده است. در این زمان از سال، تحرک پلنگ‌ها در سرتاسر قلمروشان بیشتر بوده و بیش از هر زمان دیگری به علامت‌گذاری می‌پردازند. این عمل در واقع نشانه‌ای از روزهای پیش از زمان جفت‌گیری است. محققان دریافته‌اند که بیشتر معاشرت‌های جفت‌گیری پلنگ ظاهرا ناموفق است، به‌طوری که فقط ۱۵٪ جفت‌گیری‌های مشاهده شده در پارک ملی کروگر آفریقا منجر به تولد توله‌ها شد. در خصوص جمعیت پلنگ در اسارت متشکل از ۸ ماده پلنگ نیز تحقیقی صورت گرفت که برآورد شد حداکثر احتمال آبستنی ۶۵٪ بوده است.

مادر برای زایمان توله‌ها باید دوره بارداری را در حدود ۹۰ تا ۱۰۶ روز طی کند. تعداد توله‌ها معمولا یک تا سه قلاده بوده ولی گزارش‌هایی مبنی بر ۶ توله هم وجود دارد. در بیشتر مناطق ایران، معمولا توله‌ها در اواخر فروردین یا اردیبشهت‌ماه به دنیا می‌آیند. همچنین بر اساس بررسی ۷ خانواده از پلنگ‌ها در ساریگل و ۴ مورد در البرز، نتیجه‌گیری شد که پلنگ‌ها در این مناطق معمولا ۱تا ۲ توله داشته و خیلی بعید است که بتوانند بیش از ۲ توله را بزرگ کنند. موارد مشابهی از همراهی یک توله در گلستان، بشاگرد، بمو، هشتادپهلو لرستان، جهان‌نما و سوادکوه و ۲ توله در مناطقی چون کیامکی، گلستان، قرخود، بیرک بلوچستان، لرستان، قوچان، گلول و سرانی، بمو و نایین هم به ثبت رسیده است. در بهار سال ۱۳۸۸ هم در منطقه نکای مازندران، چند طبیعت‌گرد به ۳ توله پلنگ که عمرشان کمتر از دو هفته بود برخورد می‌کنند. البته خوشبختانه پلنگ مادر پس از آنکه طبیعت‌گردها منطقه را ترک می‌کنند، سراغ توله‌هایش آمد و مأمن آنها را تغییر داد. در منطقه شن‌رود دیلمان گیلان هم پلنگی با سه توله رؤیت شده است. ولی چنین مواردی بسیار نادر هستند. توله‌ها در سن ۱۲ تا ۱۸ ماهگی از مادر مستقل شده و تا چندماه پس از آن با هم می‌مانند. عمر این جانور در طبیعت به ندرت به ۱۰ تا ۱۵ سال می‌رسد. البته اگر از حوادث طبیعی و به‌خصوص تهدید انسانی جان سالم به در برد.

در معرض خطر

وضعیت پلنگ در مناطق مختلف دنیا بسیار متضاد است. به‌طوری که در برخی بخش‌ها گستره پراکنش این جانور «شدیدا درخطر» انقراض است، حال آنکه در بعضی نقاط دیگر آن‌قدر تعدادش زیاد است که آن‌را به عنوان یک آفت می‌شناسند. خوشبختانه در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ میلادی، تمامی پلنگ‌ها به عنوان آسیب‌پذیر در لیست سرخ طبقه‌بندی شده و تجارت بین‌المللی پلنگ ممنوع اعلام شد. در ایران هم این جانور در حال حاضر به عنوان یک گونه حمایت شده است و شکار آن قاچاق به حساب می‌آید. زیرگونه پلنگ ایرانی «درمعرض خطر» انقراض طبقه‌بندی شده و به هیچ‌وجه به وفور پلنگ در آفریقا یا هندوستان نیست. حدود ۵ سال پیش برآورد شد که کمتر از ۱۳۰۰ قلاده پلنگ در غرب آسیا و در محدوده‌ای که قفقاز، ترکمنستان، جنوب روسیه، پاکستان، افغانستان و ایران را در برمی‌گیرد، زیست می‌کند. نکته قابل توجه آن است که حداقل ۶۰ تا ۷۰ درصد این جمعیت، در داخل مرزهای ایران است و کشور ما بدون شک آخرین قلمرو زیست برای پلنگ ایرانی در غرب آسیا به شمار می‌رود.

بیش از ۳۰٪ جمعیت پلنگ در ایران، در شمال‌شرقی کشور وجود دارد، استان‌های خراسان‌رضوی و شمالی، گلستان، مازندران و سمنان هنوز بیش از بسیاری از دیگر استان‌ها پلنگ دارند. در جنوب، فارس را باید پرجمعیت‌ترین استان کشور



در میان صخره‌ها
پلنگ‌ها معمولا روز را در شکاف صخره‌ها به استراحت می‌پردازند. این تصویر، یک پلنگ بالغ را در پارک ملی توران در استان سمنان نشان می‌دهد. در این منطقه پلنگ‌ها به بخش عمده‌ای از زیستگاه خود مسلط هستند و به‌محض نزدیک شدن انسان به سرعت آن‌جا را ترک می‌کنند؛ درست مانند رفتاری که از این پلنگ در تصویر می‌بینید
عکس: فرامرز اسفندیاری

در سال‌های اخیر گسترش شبکه جاده‌های کشور بلایی برای پلنگ‌های ایران شده و تنها در ۲ سال گذشته، حداقل ۶ پلنگ به دلیل برخورد با خودروهای عبوری کشته شده‌اند

در نیمه جنوبی کشورمان است. در جنوب‌شرقی کشور، اطلاعات بیشتری درخصوص وضعیت و پراکنش پلنگ در استان پهناور سیستان و بلوچستان در سال‌های اخیر به‌دست آمده و حداقل ۵ منطقه در سرتاسر این استان، زیستگاه پلنگ است. در شمال‌شرقی ایران، آذربایجان‌شرقی متراکم‌ترین استان از حیث پلنگ است و منطقه کیامکی شناخته‌شده‌ترین زیستگاه این استان است. در مرکز ایران، شهرستان بافق یزد معتبرترین زیستگاه این گربه‌سان در میان استان‌های کویر مرکزی (مانند اصفهان و یزد) است. ولی اطلاعات موجود درباره بزرگ‌ترین گربه‌سان ایران از غرب کشور بسیار ضعیف است. درباره پلنگ کرمانشاه و کردستان کمتر سخن گفته شده و به نظر می‌رسد ایلام از این نظر اطلاعات بیشتری را در دسترس دارد.

در جنوب، استان‌های هرمزگان، بوشهر و خوزستان، پیش از آنکه آخرین انشعابات زاگرس وارد جلگه‌های ساحلی شوند، می‌توان آثاری را از پلنگ‌ها رویت کرد. درمجموع، شاید به جرات بتوان گفت که بیشتر مناطق کوهستانی و جنگلی کشور زیستگاه پلنگ بوده و عمدتا هستند و تقریبا تمامی استان‌های کشور در حوزه پراکنش این جانور قرار دارند.

روی جاده‌های خطر

شکار غیرمجاز پلنگ و طعمه‌هایش عمده‌ترین عامل تهدید بقای پلنگ در ایران است. همین باعث می‌شود که پلنگ‌ها برای تامین غذای خود چاره‌ای جز نزدیکی به روستاها و آغل‌ها نداشته باشند. در این حال، مردم روستایی هم خسارت وارد شده به دلیل حمله به گاو و گوسفند خود را برنتافته و در بعضی موارد با مسموم کردن لاشه و قرار دادن در مسیر پلنگ، اقدام به از بین بردن این گربه‌سان ارزشمند می‌کنند، درصورتی که پلنگی که عادت به شکار دام اهلی آنها کرده، در قالب گشت دوره‌ای در قلمرو خود ممکن است آن منطقه را ترک کرده باشد و پلنگ‌های دیگری که به این منطقه می‌آیند با خوردن این لاشه از پا درآیند. در این حالت، نه تنها مشکل آنها حل نشده بلکه پلنگ‌های دیگری هم از پا درآمده‌اند.

از دیگر عوامل تهدید نسل پلنگ ایرانی، تخریب زیستگاه‌ها و ناامنی است. در سال‌های اخیر گسترش بی‌رویه شبکه جاده‌های کشور هم بلایی برای جان پلنگ‌های ایران شده است و تنها در ۲ سال گذشته، حداقل ۶ پلنگ به دلیل برخورد با خودروهای عبوری کشته شده‌اند. همه این عوامل باعث شده که جمعیت پلنگ ایرانی روز به روز کاهش یابد، به‌طوری که در بسیاری از



توله‌های آجرپزی
این توله‌های کوچک پلنگ که هنوز چشم بازنکرده‌اند در بهار سال ۸۸ در منطقه نکای مازندران دیده شده‌اند؛ وقتی عده‌ای از طبیعت‌گردان به کوره آجرپزی در ارتفاعات این منطقه رسیدند، این توله‌ها را درون آن دیده و تصویرشان را ثبت کردند. تعداد توله‌های یک پلنگ معمولا یک تا سه قلاده است که در بیشتر مناطق ایران، معمولا در اواخر فروردین یا اردیبهشت‌ماه به دنیا می‌آیند / عکس: اداره کل حفاظت محیط زیست مازندران

مناطق دچار کاهش چشمگیر شده و همین موضوع باعث نگرانی کارشناسان و علاقمندان شده است.

در سال‌های اخیر، لاشه‌های متعددی از پلنگ‌ها مورد بررسی قرار گرفته و آثاری از تیغ تشی در دستان آنها رویت شد. پلنگ‌ها شکارگران متبحری در شکار این جانور نیستند و هنگام تلاش برای شکار آن، ممکن است دستان‌شان به شدت صدمه ببیند. به نظر می‌رسد یکی از علل رفتن سراغ تشی، عدم دسترسی به طعمه‌های مورد علاقه‌شان باشد. باقی ماندن تیغ تشی باعث عفونت و عدم توانایی پلنگ شده و با توجه به تراکم پایین طعمه‌های طبیعی در اکثر مناطق کشور، گزیری جز آمدن به سمت گله‌های دام‌های اهلی ندارند و البته چوپانان هم به دنبال دفاع از گله‌شان آنها را از پا در می‌آورند.

همچنین در برخی از لاشه‌هایی که مورد بررسی نگارنده قرار گرفتند، آثاری از شلیک گلوله در گذشته در بدن‌شان وجود داشت. در تیرماه ۱۳۸۸، پلنگی با شلیک گلوله مامورین انتظامی در نزدیکی یاسوج از پا درآمد. در بررسی سر آن بقایای تیرهای ساچمه درون فک آن رویت شد، یعنی این اولین بار نبوده که به این جانور حمله شده است! همین مورد درباره پلنگی از استان گلستان هم مشاهده شد.

عدم وجود طعمه‌های طبیعی در زیستگاه‌های طبیعی پلنگ‌ها باعث شده که پلنگ‌ها به نزدیکی روستاها و آغل‌ها بیایند تا بتوانند با شکار گاو، گوسفند، بز و حتی سگ شکم خود را سیر کنند. ولی متاسفانه نه تنها عموم مردم، بلکه حتی بعضی از کارشناسان هم گمان می‌کنند که جمعیت پلنگ در کشور افزایش داشته و حتی گاهی اوقات نظریه صدور پروانه شکار مطرح می‌شود. حال آنکه این معدود افرادی که در نزدیکی روستاها به کرات دیده می‌شوند، به آن معنا نیستند که در ارتفاعات هم افراد دیگری هم وجود دارند، در ارتفاعات چیزی برای خوردن وجودندارد که آنها را ناچار به آمدن به پایین دست می‌کند.

باز کردن معده پلنگ‌های متعدد در سال‌های اخیر هم مبین همین مساله است. در سال ۱۳۸۶، پلنگی در کنار شهرستان برازجان کشته شد. معده این جانور کاملا خالی و اثرات گرسنگی در آن کاملا مشهود بود. همچنین پلنگ دیگری در بالادست روستای باش کلاته منطقه قرخود در حوزه شهرستان مانه و سملقان در سال ۱۳۸۶ در نزدیکی گله گوسفند اهلی کشته شد. معده این جانور هم کاملا خالی بود. در گردنه آهوان سمنان هم پلنگ نری با خودرو تصادف کرد، آن پلنگ هم شکمی کاملا خالی داشت. در واقع، گرسنگی و عدم وجود طعمه، پلنگ‌ها را ناچار به تردد زیاد در سرتاسر قلمرو و آمدن به نزدیکی سکونتگاه‌های انسانی با امید یافتن اندک غذایی می‌کند.

پلنگ براساس قوانین سازمان حفاظت محیط زیست در زمره گونه‌های درخطر انقراض است. زیرگونه پلنگ ایرانی در طبقه EN ـ مخفف کلمه Endangered به معنای در معرض خطر ـ قرار دارد. حفاظت از آن، به‌خصوص در خارج مناطق حفاظت شده که جمعیت طعمه‌های طبیعی آن به شدت کاهش یافته نیازمند برنامه‌ریزی جدی است ■

عکس: فریبرز حیدری

چشم در چشم پلنگ

شرح خاطره‌ای منحصربه‌فرد از برخورد با بزرگ‌ترین گوشتخوار ایران

بیژن فرهنگ دره‌شوری



بیژن فرهنگ دره‌شوری، متولد سال ۱۳۲۲ در منطقه‌ای ایلاتی در گچساران کهگیلویه و بویراحمد است. ۳۸ سال فعالیت مستمر در حوزه محیط‌زیست کشور و سال‌ها عکاسی از طبیعت و حیات‌وحش سراسر ایران باعث شده تا همه او را به عنوان حامی بزرگ طبیعت ایران بشناسند. دره‌شوری بسیاری از سال‌های عمرش را به مطالعه در حوزه‌های آبخیزداری و شناسایی حیات‌وحش ایران اختصاص داده و با سازمان‌ها و دانشگاه‌های مختلف کشور در اجرای طرح‌های زیست‌محیطی همکاری کرده است. مطلب زیر، شرح تجربه‌ای است منحصر به‌فرد از رو در رو شدن با یک پلنگ؛ تجربه‌ای که کمتر کسی در جهان از سر گذرانده. دره‌شوری برای عکاسی از یک پلنگ، پس از سال‌ها تلاش به قول خودش دو بار با این گوشتخوار زیبا دست به یقه شده که شرح کامل آن‌را در زیر می‌خوانید.

اولین بار در پارک ملی گلستان بود که پلنگ دیدم؛ چندتایی بودند. همیشه احتیاط می‌کردم و زیاد نزدیکشان نمی‌شدم، فقط از دور رد می‌شدم و نگاهی به آنها می‌انداختم. اولین‌بار که به این جانور زیبا نزدیک شدم، وقتی بود که یکی از آنها را به ارومیه منتقل کردیم. با همین پلنگ چند باری هم در ارومیه چشم در چشم شدم ولی بی‌خیال می‌شدم و می‌رفتم پی کار خودم. آن‌موقع زیاد از عکاسی خوشم نمی‌آمد و برای همین هم همیشه دوربین تلسکوپ همراه داشتم تا اینکه یک بار در منطقه کلاه‌قاضی اصفهان، صحنه شکار یک پلنگ را دیدم. به همراه همکارانم بالای صخره‌ای بودیم و مشغول نگاه کردن به یک گله بز و پازن. وقتی دوربین تلسکوپ را چرخاندم پلنگ را دیدم؛ کمین کرده بود. این حیوان اوج تکامل جانوری است؛ گوش‌هایش، چشم‌هایش، عضلات محکم بدنش، دست‌های پرتوانش. واقعا که در زیبایی و توانایی تام و تمام است. آن‌قدر ماهرانه و حرفه‌ای کمین گرفته بود که با خود فکر کردم این کار از هیچ شکارچی‌ای برنمی‌آید. روی شکم آرام می‌غلتید و جلو می‌آمد، حتی صدای یک سنگریزه شنیده نمی‌شد. ناگهان دوتا بزغاله با هم دعوا کردند و گذاشتند دنبال هم. نزدیک پلنگ که رسیدند، او را دیدند، سر و صدا کردند و گله فرار کرد. پلنگ از روی زمین بلند شد و کاملا خونسرد به طرف ما آمد. زیر صخره‌ای که ما نشسته بودیم سنگابی قرار داشت. آمد کنار این سنگاب مکث کرد، دو مچ قوی‌اش را گذاشت کنار سنگاب و زبانش را بیرون آورد و شکل یک ملاقه کرد تا آب بخورد. چند باری آب خورد و ما هم تماشایش می کردیم؛ بدنش، شکل و شمایلش، عضلاتش ...؛ واقعا زیبا بود و ما در سکوت مطلق مثل مجسمه محو تماشای او شده بودیم. آب که خورد، برگشت و رفت. بدنش موقع حرکت تکان می‌خورد؛ شانه‌ها و ماهیچه‌هایش بالا و پایین می‌رفت، بدنش برق می‌زد و رنگ زیبایش چشم ما را خیره کرده بود. دوربین عکاسی نداشتم و تازه اینجا بود که به ارزش عکس پی بردم. با خودم گفتم چرا از پلنگ عکس نمی گیرم؟ و همین سوال شروع تلاش‌های من برای گرفتن عکسی از این جانور زیبا شد.

۲۰ سال تمام طی کارها و پروژه‌های مختلفی که در دست داشتم، عکاسی از پلنگ هم در برنامه‌ام بود؛ بارها به منطقه می‌رفتم و کمین می کردم. همه‌جا دنبالش بودم تا بتوانم عکسی از او بگیرم. بارها دیدمش ولی نمی‌شد؛ همیشه پلنگ من را زودتر دیده بود و برای همین یا پشت بوته‌ای پنهان می‌شد یا فاصله‌اش از من زیاد بود تا اینکه یک روز با او رو در رو شدم.

حدود سال‌های ۷۱ یا ۷۲ بود که در پارک ملی بمو در استان فارس پلنگی را در دشت دیدم. من را که دید رفت به سمت کوه و من هم به دنبالش. خسته شده بود.



پلنگ و عکاس

این پلنگ که در برابر دوربین عکاس، به ظاهر آرام و خونسرد نشسته، همان پلنگی است که با دره‌شوری رودررو شده. به گفته او، پلنگ با نزدیک شدن آنها کنار بوته‌ای پنهان شد و موقعیت را کاملا زیر نظر گرفت تا در وقت مناسب بتواند از خود دفاع کند. البته دره‌شوری تعریف می‌کند و این پلنگ دو بار وقتی به محدوده پنهان شدن‌اش زیادی نزدیک شدند به آنها حمله کرده اما آسیبی به هیچ کدامشان نرسانده است

عکس‌ها: بیژن فرهنگ دره‌شوری

پلنگ ناگهان بیرون پرید و در نیم متری من ایستاد. صحنه عجیبی بود؛ دمش را مثل شلاق بالا و پایین می‌کرد و چشم در چشم من دوخته بود. چشم‌هایش رنگ عسل بود

من یال چپ کوه را گرفتم و دور زدم و آمدم جلوی او ایستادم. نرسیده به دره دوسو بود. پلنگ من را که دید سریع رفت پشت یک بوته پنهان شد. من از داخل لنز نگاه کردم، چیزی معلوم نبود. به یکی از همکاران که همراه من بود گفتم سنگی به سمت بوته پرت کند تا وقتی از جایش بلند شد و خواست فرار کند من عکسش را بگیرم. دوست من جرات این کار را نداشت که از روبه‌رو به سمتش سنگ بیندازد، برای همین هم کوه را دور زد و رفت پشت پلنگ. من دوربین را آماده کرده بودم تا به محض اینکه پلنگ بیرون پرید عکس را بگیرم. همراه من پشت پلنگ رسیده بود اما آن را نمی‌دید. جای پلنگ را نشانش دادم و او هم سنگ را انداخت. پلنگ ناگهان بیرون پرید اما به من فرصت نداد و آمد در نیم متری من ایستاد. صحنه عجیبی بود؛ دمش را مثل شلاق بالا و پایین می‌کرد و چشم در چشم من دوخته بود. چشم‌هایش رنگ عسل، پوستش تمیز و براق، دور و بر دماغش آن‌قدر تمیز بود که انگار چندباری با شامپو صورتش را شسته، برق می‌زد. من کاپشنم را درآورده بودم و گرفته بودم به سمتش و همین‌جوری به هم نگاه می‌کردیم؛ چشم در چشم. ناگهان فریادی کشید که آسمان و زمین لرزید. هنوز هم صدای فریادش در گوش من مانده. کمی صبر کرد، بدنش را آرام کرد، لب‌هایش را جمع کرد، غرغری کرد، برگشت و با وقار از من دور شد. انگار به من گفت: «برو رد کارت». همراه من که تمام این صحنه را دیده بود به من گفت: «دیگر دنبالش نرو». من هم گفتم: «نه نمی‌روم، با هم توافق کرده‌ایم که کاری به کارش نداشته باشم». پلنگ پای کوه رسید، من هم آماده عکاسی بودم ولی پشتش به من بود. ناگهان ایستاد و نگاهی به من کرد، من هم یک فریم عکس گرفتم، بعد هم رفت.

چندماه بعد باز هم در شیراز اتفاق دیگری برایم افتاد و دوباره با پلنگ رودررو شدم. آن زمان همسر یکی از سران خانواده ایلخانی به نام سالار حشمت که مرد بسیار شجاع و معروفی بود و شکارچی ماهر و سوارکار خبره‌ای، من را خواست. سالار حشمت سال‌ها پیش فوت کرده بود اما مردم برای او و خانواده‌اش احترام زیادی قائل بودند. وقتی پیغام بی‌بی ـ همسر سالار ـ به من رسید خیلی تعجب کردم و زود رفتم خدمت ایشان. بی‌بی گفت: «خیلی وقت است که آهو ندیده‌ام. می‌دانی که سالار چقدر آهو دوست داشت؟» گفتم: «بله می‌دانم» گفت که می‌خواهد آهو ببیند. پا به سن گذاشته بود و چشمش زیاد سو نداشت، برای همین هم از او پرسیدم: «بی‌بی در چند متری می‌توانی آهو ببینی؟» گفت: «تا ۷۰-۶۰ متری‌اش برسیم، می‌بینم» گفتم: «فردا آماده باش که خدمتتان می‌آیم» و رفتم تا وسایل این کار را آماده کنم.

آن‌موقع یک پیکان داشتم. وسایل مورد نیاز را برداشتم و گذاشتم داخل ماشین. با خودم گفتم بی‌بی را صندلی جلو می‌نشانم و همسرم را هم در صندلی عقب، خودم هم شوفرشان می‌شوم تا بی‌بی را ببرم آهو را نشانش بدهم. فردا بعدازظهر که رفتم خانه بی‌بی، دیدم چهار پنج تا لندرور گوشه و کنار پارک کرده. زیاد توجهی نکردم. وقتی وارد خانه بی‌بی شدم دیدم تمام بستگانش خبردار شده‌اند که بی‌بی می‌خواهد آهو ببیند، آنها هم آمده‌اند که ببینند. بی‌بی را در پیکان خودم نشاندم و به همراه لندرورها رفتیم برای تماشای آهو. نرسیده به چشمه چاه مکی، آهوها را کنار جاده دیدم. همین‌طور ایستاده بودند و تکان نمی‌خوردند. نزدیک‌تر رفتم و به ۳۰۰متری‌شان رسیدم، باز هم تکان نخوردند، به ۲۰۰متری، ۱۰۰متری، ۵۰ متری‌شان رسیدم و بازهم تکان نخوردند. گفتم: «بی‌بی! آهوها را می‌بینی؟» گفت: «بله دیدم. خیلی عالی است». خوشحال بود. لندرورها هم پشت من آمدند و ایستادند که ناگهان آهوها دویدند و همزمان آن‌طرف‌تر پلنگی سرش را از بوته‌ای بیرون آورد. تازه متوجه قضیه شدم؛ آهوها مدتی بود که حضور پلنگ را حس کرده و بوی او را گرفته بودند اما نمی‌دانستند کجاست. برای همین هم ایستاده بودند تا رد جای او را بگیرند.

پلنگ نگاهی به ما کرد و آرام‌آرام رفت به سمت دشت. می‌دانستم از دیدن ما و آن‌همه لندرور ترسیده اما به خاطر غرورش نمی‌خواهد ترسش را بفهمیم. با خودم گفتم با پیکان نمی‌توانم خودم را به پلنگ برسانم برای همین هم به محمدخان – نوه بی‌بی – که راننده قابلی بود گفتم: «من را به پلنگ برسان تا از او عکس بگیرم». او باید طوری من را به پلنگ می‌رساند که بتوانم از شیشه طرف راست عکس‌اش را بگیرم، برای همین هم محمدخان با سرعت از پلنگ جلو زد و چرخید تا طرف راست لندرور به سمت او باشد. اما پلنگ ناگهان روی زمین و پشت یک بوته خوابید. با لنز دوربین نگاهش کردم، دیدم از کنار بوته ما را می‌پاید. به محمدخان گفتم جلوتر برود، او هم آرام‌آرام جلو رفت. به حدود ۱۲متری‌اش که رسیدیم یک لحظه دیدم پلنگ پنجه‌هایش را به زمین فشار داد. دیدن این صحنه فقط یک لحظه طول کشید چون ناگهان خودش را کوبید به در ماشین و سریع فرار کرد. تمام این فاصله را با یک جهش پریده و ما را میخکوب کرده بود. من پیاده شدم و دیدم جای پنجه‌هایش روی در ماشین مانده. پریدم داخل ماشین و به محمدخان گفتم برود دنبالش. پلنگ کوه جنوبی را رها کرد و زد به دامنه شمالی کوه. من چندتایی عکس خوب گرفتم و گفتم حالا که به من اخطار داده، دیگر دنبالش نروم. محمدخان گفت: «برای من کاری ندارد بگیرمش، بروم دنبالش؟» نمی‌خواستم و دودل بودم ولی گفتم: «برو». دوباره با لندرور از او جلو زدیم و دوباره پلنگ پشت بوته‌ای خوابید. فاصله‌مان با او حدود همان ۱۲متر بود. دوربین را از پنجره ماشین بیرون آوردم عکس بگیرم که یکهو دیدم لنز تاریک شد. لنز دوربین من در دهان پلنگ بود. خودش را با یک خیز رسانده بود و دوربین را به دندان گرفته بود و داشت لنز را می‌جوید. خیلی کم تقلا کرد و وقتی نتوانست دوربین را از چنگ من دربیاورد، جستی زد و رفت. جای نیش‌های بالا و پایین دهانش روی لنز من مانده بود که البته هنوز هم آن لنز را یادگاری نگه داشته‌ام. رودررویی با پلنگ، نوک هرم حیات وحش ایران برای من بهترین اتفاق زندگی‌ام است ■

{نقش ایرانی}

شنا در حوض تاریخ

ماهی یکی از نمادهای بهاری و نشانه‌ای پر تکرار در نقوش ایرانی است

فاطمه یزدی و مینا شاهمیری / عکس: هاتف همایی و محمدمهدی زابلی

برج حوت به برج حمل تحویل می گردد تا همه ماهی‌های قرمز سفره‌های هفت سین تکانی به خود بدهند و برکت و نوزایی را همراه سین‌های هفتگانه کنند و خاطره‌های ایرانی سر سفره را آرام. اسفند ماه که به پایان می‌رسد، روز ایرانیان نو می‌شود، پس نماد ماه آخر سال، ماهی، بر سر خوان نوروزی می‌نشیند تا برکت و باروری برای صاحبان سفره به ارمغان بیاورد. ماهی، پارسای آبزی، بر متن خشک سفالینه‌های کویری هم می‌نشیند تا مبادا طعم خوش آب را از یاد ببرند و همیشه از آب و ماهی پر باشند. ماهی، مظهر امید، مهر را از آب بیرون می آورد تا پلیدی‌ها را نابود کند و روشنایی به ارمغان بیاورد و سرانجام بر روی نیلوفر آرام بگیرد و فرش‌های ایرانی را آذین کند. ماهی، نماد محافظت و نگهداری، گرد درخت زندگی می گردد و آنرا از شر و بدی محافظت می کند. ماهی، سمبل رستاخیز، متولد می‌شود و مردمان نجات یافته از سیل را راهنمایی می کند و آدمیان را از دنیای زیرین به بالا هدایت می کند، همراه آناهیتا می‌رود و برکت و باروری می‌پراکند، همراه زرتشت می‌شود و دین را ترویج می کند. از دریا تا خمره و بشقاب و زر و زیور و نقاشی و سنگ و فرش تا سفره باستانی نوروز. کودک ایرانی ماهی سفره هفت سین را رها نمی کند، پدر ایرانی ماهی را در فرش و گلیم و ظرف و زر و زیورهای خاطره‌هایش فراموش نمی کند و پدرهای پدربزرگ‌های ایرانی شاهد انتشار ماهی در متن و حاشیه زندگیشان بوده‌اند و کسی نمی‌داند خاطر ماهی از چه زمانی اینقدر عزیز و ماهی، ماه سفره هنرهای ایرانی شده است.



ماهیان مفرغی

نقش دو ماهی محافظ و شیران و پرندگانی عجیب و انسان‌نماهای بالدار که نیزه در دست گرفته‌اند، طرحی خیال‌انگیز و اسرار آمیز از روزگاران گذشته به یاد ها می آورد. این صفحه منقوش مفرغی یک میله بلند در پایین داشته که آن را در دست می گرفتند. معمولا پشت صفحه صیقلی بوده و به عنوان آینه، خانم‌های لرستانی بیست و چند قرن پیش در نوروز روی ماه خود را در آن می دیدند





لب به کمر

ایرانی هزاره ۲ و ۳ قبل از میلاد، ظرف سفالینش را به شکل و شمایل ماهی در آورده است تا ماهی نماد باروری و برکت، تمام خواص خود را به آنچه در درونش ریخته می شود انتقال دهد. ماهی سفالین موزه ملی، یک دهانه گشاد در کمر دارد و یک سوراخ کوچک در دهان. از یکی به آسانی سیراب می شود و از دیگری به آرامی خالی. این ماهی را ساکنان تپه قلی درویش قم برای مصارف آیینی ساخته‌اند



مرد ماهی به دست

نقش مرد مفرغی کلاه به سر که با هر دو دست یک ماهی بزرگ را در بر گرفته و به سینه می فشارد، بر سینه یک سر تبر ۳ هزار ساله، چه می کند؟ این سر تبر تشریفاتی، با آن نقش که ممکن است ائا، خدای بزرگ بین النهرین، خدای عقل و خرد باشد، از مفرغ های ارزشمند اهل لرستان است و حالا در موزه ملی ساکن

مُهر ماهی

این مُهر نشانه مِهر صاحبش به ماهیست. در هزاره ای که مُهر، امضا و نشانه بوده و اعتقادات و علایق صاحبش را نشان می داده است، ایلامی هزاره سومی، این نقش را انتخاب کرده است تا بر خشت‌های گلین بسته شده بر اموالش مهر شود. مالک این مهر ۵ هزار ساله ماهیگیر و ماهی فروش باشد یا نباشد، ماهی را بر روی مهرش حک کرده تا هر جا قرار است ردی از او بماند، نشان ماهی بر جا بماند. ماهی، نماد پارسایان و مریدانی که در آب حیات شنا می کنند. ماهی های آهکی سفید این مهر بر بالای اشکالی شنا می کنند که بی شباهت به امواج دریا نیست



قفلی به شکل ماهی

شاید این ماهی بند انگشتی همان ماهی معروف قصه یونس باشد و آن پای بیرون آمده از دهانش، پای یونس پیامبر. ماهی یونس بلعیده، آنقدر توان و نیرو داشته که محافظ دارایی‌های صاحب قفل باشد. ماهی برنجی مجموعه پرویز تناولی، تنها
۶ سانتیمتر قد دارد و ۳ سانتی متر پهنا (راست). قفل سازهای ایرانی اغلب قفل هایشان را به شکل حیوانات تنومند و قوی هیکل می ساختند تا تداعی گر قدرت حفاظت آنها باشد، اما این قفل با شمایل حیوانی نجیب و ظریف لابد نشانگر اعتقاد به نیروی آبی است که منشا و محافظ حیات است و در درون ماهی ساری و جاری. آن پرنده کوچک نشسته بر کمر ماهی هم، کمانه گیر قفل را ایجاد کرده است. این ماهی فلزی، ساخته دست هنرمندان سده ۸ تا ۱۰ هجری است (چپ)





زوج دریایی

دو قرن از رفت و آمد ظروف چینی گذشته و حالا چینی‌های ایران رنگ و بوی سفالینه‌های ایرانی را به خود گرفته‌اند. یک زوج ماهی، در زیر لعاب سبز رنگ و در قابی که با گل‌های ایرانی دوره شده است، به دنبال یکدیگر شنا می کنند تا نشانگر صورت فلکی حوت باشند بر بشقاب‌های ایرانی. این بشقاب لب پخ متعلق به ایرانیان شمالی بوده و حالا در موزه لوور پاریس جا خوش کرده



از دریای گیلان تا تنگ چین

همسایه‌های آب، همسایه‌های ماهی‌اند. بشقاب نقره زراندود ساسانی حاصل ذوق همین همسایه‌هاست و از آب و ماهی و ماهیگیر پر. ۸ ماهیگیر در ۴ قایق در حال شکار ماهی‌اند. ماهی‌ها بی‌هیچ ترسی جست‌وخیز کنان در صفحه طلایی بشقاب زیر آبی می‌روند و ۱۶ اردک در این میانه شنا می کنند و یک کبک هم با آرامش در میان مدال مرکز بشقاب نشسته است. این بزم دریایی در گیلان کشف شده و در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود (بالا)
.از اواسط قرن هشتم هجری، چینی های آب و سفید چینی وارد ایران شدند و سفالگر ایرانی را به تولید چینی های سفید رنگ ترغیب کردند. هنرمند ایرانی به تقلید از هنرمندان چشم بادامی چین، یک گربه ماهی قرمز رنگ را بر دریای سفید کائولین نشانده است تا عمارت چینی خانه بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی هم یک گربه ماهی چینی داشته باشد (چپ)





صندوق ماهی

ماهی فولادی پهن پیکر، محافظ یک صندوقچه بوده است و آن سوراخهای شش گانه او را بر تن پر زرق و برق صندوقچه ثابت می کرده‌اند. ایرانی‌ها قفل‌های متحرک را بر قفل‌های ثابت ترجیح می‌دادند، این را می‌شود از تعداد معدود این قفل‌ها برداشت کرد

قفل دریایی

این ماهی زبان بسته محافظ گنجی بوده است که لابد ارزش طراحی پیشرفته اینچنینی را داشته است. ماهی در حال جست و خیز مفرغی را هنرمندان هندی با تاثیر از قفل‌های ایرانی، ساخته و پرداخته‌اند. وقتی این ماهی قفل بر مالی بزند، لاجرم سرو ته شده و هیبت ماهی پریشانی را به خود می گیرد که از آب بیرون آورده شده و دم می‌زند



ماهیان آسمان

در اولین روز بهار و در لحظه اعتدال بهاری، ساکنان نیم کره شمالی خورشید را میان این دو ماهی گره خورده به هم می‌بینند. تحویل که در نجوم به معنی انتقال نقطه‌ای در آسمان از آخر برجی به آغاز برجی دیگر است، در این لحظه اتفاق می‌افتد و سال نو می‌شود. این دو ماهی درخشان را به آسانی نمی‌شود در آسمان دید چرا که تنها ستاره پرنور این صورت فلکی، همان ستاره‌ای است که دو ماهی را به هم پیوند داده است. این برگ متعلق به کتاب نجومی صورالکواکب عبدالرحمن صوفی رازی است و در قرن ۴ هجری نگاشته شده است



تازه چندهزار ساله

بانوی ایلامی بر تخت نشسته است و در پناه خنکی‌هایی که کنیز ساده پوش خانه برایش فراهم می کند، نخ می‌ریسد. بر روی میز جلویش ماهی چشم گرد تر و تازه‌ای نشسته و او را می نگرد. ماهی یکی از سه خوراک عزیز ایرانیان باستان بوده است و حضورش بر سر سفره غذا برکت را بر خانه‌های ایلامی می آورده است. این محیط خانگی دقیق را پیکرتراشان ایلامی از دل سنگ بیرون کشیده‌اند و باستان شناسان از ارگ شوش



{ سفره ایرانی }

نذر بانوی آب و آینه

همه رازهای سمنو

ایمان مهدی‌زاده و فاطمه یزدی / عکس: سعید کرمی

بوی آتش می‌آید و صدای صلوات. در روزهایی که زمستان غزل خداحافظی می‌خواند، زنان وارد خانه‌ای شده و در را پشت سرشان می‌بندند. در این واپسین روزهای فصل سرد، وقتی از خانه‌ای بوی آتش می‌آید و هرم صلوات، صدا در صدا می‌اندازد، رهگذران می‌دانند ظرف‌های خالیشان در این خانه از خوراکی پر خواهد شد که مرد آفرین است؛ خوراکی که برکت را به خوان نوروزی خانه خواهد آورد و شیرینی بر کام اهالی خانه خواهد نشاند. سین سرسبد سفره هفت‌سین، تا بر سفره بنشیند، دختران بسیاری را به خانه بخت برده است، بیماران بسیاری را درمان کرده است و حاجت‌های ریز و درشت فراوانی را بر آورده است. سمنو، بهانه شیرین برای راز و نیاز با خدایی است که در همین نزدیکی است.





دلشـوره‌های زنانـه تـا ظرف‌هـای خالـی از خـوراک شـیرین و خوش‌رنگ‌ولعاب سـمنو، پر نشود، تمامی ندارد. ۱۵ شـبانه‌روز خانه از مهمان پر و خالی شده و هوای خانه طعم گندم گرفته تا با قد کشیدن جوانه‌های گنـدم، آرزوهـای دور و دراز، نزدیـک و نزدیک‌تر شـوند. ۱۵ شـبانه‌روز زنان سرزمین‌های نوروزی دور هم جمع می‌شـوند و بی‌یاری‌های مردانه، خوراکی را مهیا می‌کنند که با نام بانوی بریده شـده از بدی‌ها، فاطمـه زهرا(س) گره خورده است.

پیش از رسیدن بهار و با شـروع زمزمه‌های نوروزی، سمنوپزان گندم به خانه می‌آورند و آتش مهیا می‌کنند و دیگ‌های مسی بزرگ را بار می‌گذارند. نذر، بهانه پخت سمنو باشـد یا کسب درآمد، از اوایل اسـفندماه، بساط سمنو پهن می‌شود و ده روز فکر و ذکر سـمنوپزان و سینی‌های بزرگ مسیشـان را تسخیر می‌کند و پس از خرج صبوری‌ها و نیروی بسـیار، بر خوان نوروزیشان می‌نشینند. مردم سرزمین‌هایی که با آمدن نوروز در تب و تاب سین‌های هفتگانه نوروز می‌افتند، حضور این خوراک پر زحمت و دشوار را بر سر سفره هفت‌سین ضروری می‌دانند. توفیری ندارد که سفره هفت‌سـین روی زمین انداخته شود یا روی میز، در ایران پهن شده باشد یا تاجیکستان، آذربایجان یا افغانستان؛ حضور سمنو، نشانه خواست اهل خانه برای داشتن سالی پربرکت است.

همزاد گندم و آتش

گندم آشـنای دیرینه ایرانیان بوده و هسـت. ایرانی کوچ نشین، یکجانشین که شد به کشت و زرع پرداخت و گندم از اولین محصولاتی بود که او از زمین‌هایش به‌دست آورد. گندم برای ایرانی باستان آن‌قدر عزیز بوده که گاه در مقابر، در کنار لوازم ضروری زندگی برای اموات گندم هم گذاشته می‌شده است. گندم، با خیر و برکات فراوانش در خانه‌های ایرانی همیشگی شـد و با جوانه‌زدنش، غذاهای تازه‌ای را وارد سفره‌های ایرانی کرد.

می گویند از وقتی بشـر توانسـته گندم بکارد و به راز جوانه‌هایش پی ببرد و با آتش طباخی کند، سـمنو بارگذاشته اسـت. بعضی از نوروزنامه‌ها از سمنو یاد کرده‌اند اما خدا می‌داند اجداد ساسـانیمان این دسـر را از کدام‌یک از اجدادشان به ارث برده‌اند.

ایرانیان در روزگاران قدیم دانه‌های گندم را برای پخت سمنو، با آب نیسان سبز می‌کردند تا جوانه بزنند. این آب، تمیزترین آب باران به حساب می‌آمد و از ابرهای اواخر خرداد ماه می‌بارید. ایرانیان آن ازمنه هرگاه قصد پخت سـمنو داشتند، از خردادماه که فصل نزول آب نیسان بود، کارشـان را آغاز کرده و با اشتیاق روزها و هفته‌ها را انتظار می‌کشـیدند تا اسـفندماه و هنگام بارکردن پاتیل‌های بزرگ فرابرسد.

قرن‌ها گذشـته و ایرانی امروز هنوز برای مراسـم‌های مختلف سمنو طبخ می‌کند. هنوز سـندی که نشان دهد نخسـتین سمنو را چه کسـی بار گذاشته در دست نیسـت اما آنچه مهم است حضور همیشگی این دسـر ایرانی در تمام سفره‌های هفت‌سین دنیاسـت. مردم هشت کشـوری که نوروز را ثبت ملی و تعطیل کرده و جشـن می‌گیرند، سمنو را به هر شـکل تهیه کرده و کنار آینه و سبزه، روی سفره می‌گذارند تا سالشـان پرباران و پربرکت باشد؛ به بیانی دیگر این دسـر عجیب، نمادی برای فراوانی و قدرت اهل خانـواده و مبارزه آنان با ضعف به‌حسـاب می‌آمد.

آل احمد در داستان سمنوپزان گفت‌وگوها و نیازهای زنانی را که برای پخت سمنوی نذری گرد هم آمده‌اند را در خلال داسـتان، زیبا بیان کرده است. نسیم شمال هم با شعری، روایت طبخ سمنو را از زبان مادری برای دخترش بیان و بر حضور نداشتن مردان تاکید کرده است. انگار سمنو باید بدون مردان پخته شود تا برایشان قوت و نیرو به همراه داشته باشد.

ردپای دوست

از عجایب سمنو، طعم آن است. شیرینی سمنو از شکر یا قند نیست، از خود جوانه گندم است. مردم این شیرینی را نشانه‌ای از توجه و عنایت فاطمه‌زهرا(س) به زنانی می‌دانند که نیت پخت یا آرزویی در سر داشته و پای دیگ سمنو آمده‌اند. از این‌رو شیرینی سمنو را نشانی از مقبولیت نذرشان به حساب می‌آورند. در حقیقت آنان، کسی را بین خود و خدایشان برای خواسـت‌های دنیوی و معنوی قرارمی‌دهند که پناهگاه فکری و روحانی‌شـان است و این واسـطه در اینجا کسی نیست جز حضرت فاطمه زهرا(س).

مهمانان سمنو به کارت دعوت نیازی ندارند، هر که بخواهد بر سر بساط سمنو حاضر می‌شود و هرچه در توان دارد برای این خوراک خوش‌یمن، عرضه می‌کند. مهمانان با خود هدیه هم می‌آوردند، هدیه‌هایی برای سـمنو؛ بادام و پسته برای خوش‌طعم کردن سـمنو و شـیرینی و نقل و نبات برای خوش‌طعم کردن کام سمنوپزان. این هدیه به احترام حضرت زهرا(س) آورده می‌شود و میزبان اجازه ندارد برای قبول آن تعارف کند.

نگرانی‌های سـمنوپزان تمامی ندارد. مهمان تازه کـه می‌آید یکی پذیرایی می‌کند و دیگری اسفند دود می‌کند. مبادا نگاه بد، فکر بد، فضای خانه‌ایی را که از بوی سمنو پر شده است عوض کند. همه می‌دانند نظر بد بهانه است، اسفند هوا را ضدعفونی می‌کند و خیال صاحبخانه را آسوده.

گندم سمنو باید اعلا باشد، پس گندم شکسته جدا و کنار گذاشته می‌شود. گندم‌های خوب و بی‌عیب خیس می‌خورند و جوانه می‌زنند. حالا باید شـیره جان جوانه‌های گندم را گرفـت تا اولین گام برای پخت این سـین پرزحمت برداشته شـود. تهیه این شیره سه بار تغییر کرده اسـت. در گذشته‌های بسیار دور، تهیه شـیره جوانه گندم گاو نر می‌خواسـت و زن کهن! با بیشترشـدن پاتیل‌های سـمنو در دوره صفویان، تغییرات کوچکـی در روش پخت اعمال شد و آخرین روشـی که امروزه مرسوم اسـت از دوران قاجار به یادگار مانده که در مجموع می‌توان گفـت با وجود این تغییرات جزئی، پخت سـمنو تغییر چندانی نکرده است.

برای تهیه شیره جوانه گندم، مقدار گندمی را که در نظر دارند پس از پاک‌کردن در ظرف آبی می‌ریزند تا خوب خیس بخورد. معمولا این کار سه یا چهار روز طول می‌کشد. پس از خیسـاندن دانه‌های گندم، آنها را در پارچه پاکیزه‌ای می‌ریزند و می‌پیچند. جوانه‌ها تا سـه روز دیگر از پوسته سـخت گندم بیرون می‌زنند. در این مدت، گندم‌ها را در جایی گرم و دور از نور می‌گذارند و هر روز دو یا سه بار با آب سرد پشـنگ به آن می‌زنند تا پارچه، نمدار بماند و جوانه‌های نقره‌ای‌رنگ، زودتر قد بکشند. نزدیک به یک هفته زمان لازم است تا گندم برای گرفتن شیره آماده‌شود.

دلشـوره‌ها ادامه دارند و تا جوانه‌ها از دل گندم بیرون بیایند، باید از نگاه بد و ناپاک در امان بمانند. جوانه‌ها که با تاخیر بیایند، گمان همه به کسـانی می‌رود

تغییرآهنگ هاون‌ها

اوایل هاون‌های سنگی در دیگ‌های بزرگ می‌گشت و جوانه‌ها را له می‌کرد تا آماده شیره‌گیری شوند، بعدها هاون‌های کوچک در دیگچه‌ها گشتند و گندم‌های جوانه‌زده را خرد کردند و حالا نوبت تیغه‌های تیز سبزی خردکن‌ها رسیده است. اوایل خرد شدن گندم‌ها طول می‌کشید و می‌شد تا خرد شدن گندم‌ها آرزوهای بسیار کرد اما حالا دیگر وقت نیست

از سبزه تا سمنو

هر کس با نیتی سبزه‌ها را گره می‌زند و از خدا باز شدن گره دلش را طلب می‌کند. شیره این جوانه‌ها در هرم آتش رنگ می‌بازد و حنایی می‌شود. تا پخت سمنو راه زیادی مانده است و این جوانه‌ها برای سمنو شدن باید صبوری کنند

با اینکه سمنو را بدون دخالت شکر یا هر ماده شیرین دیگری می‌پزند، این خوراک طعم شیرینی دارد. مردم این شیرینی را نشانه‌ای از توجه و عنایت



زمان رازونیاز

تا دیگ سمنو بر پاست، دست‌های زنانه بالاست و لب‌های زنانه در حال راز و نیاز. زیارتنامه حضرت زهرا(س) زمزمه همیشگی سمنوپزان است. سمنو با لب‌های پر از زمزمه و ادعیه همراه است و یک عالمه حاجت و نذر و نیاز را در دل‌ها می‌نشاند

خانم‌ها مقدمند

گرداندن پاروک در دیگ پر از سمنو عرق بر پیشانی می‌نشاند. زنان سمنوپز دست‌های قوی دارند و کمرهای راست. کمتر از مردهایشان کمک می‌خواهند و «کمک‌دستان» خانم را بر مردان ترجیح می‌دهند. این سینی زنانه باید با کمک‌های زنانه مهیا شود اما گاه خستگی نایی برای کمک نخواستن از مردان خانه باقی نمی‌گذارد

که از خدا دور شده‌اند و گهگاه یادشان می‌رود از او یاد کنند. پس اجازه سر کشی جوانه‌ها به کسانی داده می‌شـود که از یاد خدا غافل نمی‌شوند. این محدودیت تا بیرون‌زدن سـفیدی دنباله جوانه ادامه دارد؛ آب دانه‌های گندم هر روز عوض می‌شود تا آب تازه جای آب مانده را بگیرد و جوانه‌ها با خیال راحت بیرون بزنند و دل ناآرام سمنوپزان آرام بگیرد.

سپس باید جوانه‌ها را بشویند و آن‌قدر بکوبند تا شکل و شمایل خمیر را به خود بگیرد. قدیم‌ترهاهاون‌های سنگی جوانه‌های نقره‌ای شده را می کوفتند تا جوانه له شده، شیره‌گیری شـود. اما حالا که دوره، دوره چرخ است با ماشین، جوانه‌ها چرخ می‌شوند. جوانه‌های چرخ شده و خمیر شده، در صافی ریخته می‌شود تا کار شیره گرفتن آغاز شود.

نذر و نیاز همیشه بهانه پخت سمنو نیست. گاه بهانه‌ای است برای دور هم جمع‌شــدن، گفتن و خندیدن و جشــن گرفتن و گاه با رخت‌های سیاه همراه مجالس عزاداری می‌شــود. جشــن یا عزا، کم یا زیاد، همیشـــه بهانه دور هم جمع شدن است و از حال هم باخبر شــدن و در غم و شادی در کنار هم بودن. جشــن یا عزا، کم یا زیاد، مراســم ســمنوپزان همراه زمزمه زیارتنامه است و صلوات‌های مکرر. هنگامی که سمنو برای ادای نذر پخته شود، زنان به رسم ادب موهای خود را می‌پوشانند و اگر نذری ادا شــده باشد و دیگ سمنو برپا، زیارتنامه ۱۲ امام، حدیث کســا، زیارتنامه حضرت زهــرا(س) و ذکرهای ائمه اطهار در خانه می‌پیچند و تکرار می‌شــوند. اما وقتی هــدف، گردهمایی زنانه باشــد تنها زیارتنامه حضرت زهرا(س) خوانده می‌شود و صلوات‌های پی در پی ذکر می‌شود.

روز شمع و شیره و آتش

بســم‌الله طنین انداز می‌شــود و هیمه‌های آتش افروخته. روز موعود فرارســیده است. اجاق و شــیره جوانه گندم مهیا شــده و زنان حاضر در مراسم به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ گروه اول را میزبان و افراد مجرب و کاربلد تشکیل می‌دهند. این گروه بر کار دیگران نظارت می کنند. با تاریک شدن هوا، وقت روشن کردن اجاق و گرم کردن شیره می‌رسد. در پس بسم‌اللهی که زنان با شوق و شور سرمی‌دهند هیمه آتش افروخته می‌شود. لب‌های زنان به دعا مشغول می‌شود و صلوات صدا در صدا می‌اندازد. تسبیح و صلوات همه جا را پر می کند و لب‌ها را می‌تکاند. ابتدای مراسم، زنی مجرب یا بانی مراسم یا هر دو با هم، شیره گندم را درون دیگ می‌ریزند تا خدمت در مراسم آغاز شود.

سمنو گاه با شمع همراه می‌شود. برای هر نیاز یک شمع و آن‌قدر شمع روشن می‌شود که خاموشی جرات آمدن پیدا نمی کند. آینه هم بر دیوار نصب می‌شود و تا آخر مراسم نور و راز و نیازها را تکثیر می کند.

صاحبخانه که نذردار اصلی و گاه طباخ سمنو است، پاروک یا ملاقه بلند را با دو دست می گیرد و چند دور با آن، سمنو را در دیگ به گردش در می‌آورد و پس از او نوبت باقی حاجتداران است و پاروک دست به دست می گردد تا کسی از قلم نیفتد و بی‌نصیب نماند. با گردش پاروک در دیگ، زیارتنامه بر لبان حاضران می گردد و همه یکصدا می‌شوند.

پاروک که خوب بگــردد، شــیره‌ها را صاف می کنــد و باقیمانده‌هــا را جدا. باقیمانده‌ها کم می‌شود و آب و آرد اضافه، سمنو حساب و کتاب دارد. بعضی هم قدری از باقیمانده‌ها را به نیت تبرک برمی‌دارند. شاید این باقیمانده‌ها و آن همه ادعیه و راز و نیاز، برکت را به خانه و کاشانه‌شان بیاورد و محصولات زمینشان را بیشتر کند و شیر و گوشت حیواناتشان را پربرکت تر. در مراسم سمنوپزان امید و آرزو موج می‌زند و همه جا را گرفته است.

به‌ازای هر کیلوگرم گندم از چهار کیلوگرم آرد اســتفاده می‌شــود که قبلا آن را با حرارت تفت داده‌انــد. آن‌قدر این مخلــوط را هم می‌زنند تا آرد حل شــود. مخلوط کردن آرد و شیره بر عهده دختران مجرد است. سپس دوباره آن‌را در صافی می‌ریزند تا آب آن صاف شود. سمنوپزانی که سر دیگ می‌ایستند می‌دانند که مایه اول کف می کند و غلیظ می‌شود اما پس از چندجوش می‌برد و آب می‌اندازد. آخر آرد نشاسته دیگر لعاب ندارد. حالا نوبت تازه نفسان است.

نماز نیاز

هم‌زن‌های مدام، «کمک دســت» می خواهند؛ کمک دستانی که قوی باشند و زیر نظر تجربه‌داران سمنو را هم بزنند و در همان حین حاجتشان را زیرلب زمزمه کنند. خمیر شلی را که از این صاف کردن‌ها می‌ماند در پاتیل یا قابلمه‌ای ریخته و روی حرارت ملایم می گذارند و مدام آن را هم می‌زنند تا به جوش بیاید. هم‌زن‌ها هم می‌زنند و بی‌صدا آرزوها و حاجاتشان را مرور می کنند. هم می‌زنند و شیره را زیرورو می کنند. گرچه هم‌زدن مدام موجب دیرتر جوش‌آمدن مخلوط می‌شــود اما این کار از ته گرفتن ســمنو جلوگیری می کند و از جذابیت‌های مراحل پخت سمنو به حساب می‌آید.

نذر و نیاز همیشه بهانه پخت سمنو نیست. گاه بهانه‌ای است برای دور هم جمع شدن، گفتن و خندیدن و جشن گرفتن و گاه با رخت‌های سیاه همراه مجالس عزاداری می‌شود



آرزو کن

تا دم کشیدن سمنو با افروخته شدن هر شمع آرزویی در دل صاحب شمع جوانه می‌زند و مهر و تسبیح و آب و آینه را لکه‌های نورانی دوره می‌کنند تا نور شان دل حاضران روشن کند. سمنوپزان که برسد می‌شود با هر بهانه‌ای سر دیگ رفت و با خدا راز و نیاز کرد



با توجه به اینکه هم زدن سمنو ساعات زیادی زمان می‌برد در کنارش غذای جمعی دیگری می پزند؛ گروهی در دیگی کوچک آش بار می گذارند و گروه دوم تا نزدیک سحر و دمیدن سپیده پاروک به دست سمنو را هم می‌زنند تا ته نگیرد. این کار آن‌قدر ادامه پیدا می کند تا آب مایه تمام شود و سمنو ظاهر. حالا دیگر دیگ‌ها را مایه شکلاتی رنگ غلیظی پر کرده است.

در تمام این مدت زنان داخل حیاط یا ساختمان به نیایش مشغولند. کسانی که سمنو را هم می‌زنند برای رفع خستگی، پاروک را به زنان دیگر می‌سپارند تا نفسی چاق کرده و دو رکعت نماز حاجت به جا بیاورند. پیش از آنکه سمنو به سرخی بگراید، همه شرکت کنندگان در مراسم به صورت فرادا یا جماعت نماز حاجت و زیارت حضرت زهرا[س] را خوانده‌اند. معمولا تا سمنو سرخ فام شود، هنگام اذان صبح رسیده است. در این موقع زنان دست به دعا برمی‌دارند و آرزویشان را از طریق حضرت فاطمه[س] از خداوند تقاضا کرده و شرط می کنند

اگر نیازشان برآورده شود، سال دیگر در سمنوپزان دیگری دو یا چند برابر آرد، پسته یا هر کدام از مواد مورد نیاز پخت سمنو را خواهند برد. گاهی هم نذر می کنند تا سال بعد دیگ سمنو برپا کنند و یک دیگ به دیگ‌های سمنو اضافه کنند.

وقتی که سمنو به قل‌قل افتاد، گروه سوم وارد کار شده و نذرشان را ادا می کنند. آنان نذر دارند پسته یا بادام در دیگ سمنو بریزند. هنگام جوشیدن سمنو، مشت‌مشت پسته و بادام در دیگ ریخته می‌شود. همراه پختن بادام حدیث کسا خوانده می‌شود.

حالا نوبت دم کردن سمنو می‌رسد. دوباره با سلام و صلوات سمنو را هم‌می‌زنند. بعد از چند دقیقه، پاروک را کنار گذاشته و سمنو را دم می کنند. دم کردن سمنو هم فوت و فن‌های بسیار و آداب و رسوم بسیار دارد. قروه‌ای‌ها در کردستان و بروجردی‌ها در لرستان روی دیگ را با مقداری آتش و خاکستر می‌پوشانند. بعد از آن، پارچه‌ای پاکیزه روی دیگ می کشند که بعضی به آن «سرپوش عروس» و بعضی پارچه «لاکی» می گویند. قبل از کشیدن پارچه، لبه‌های دیگ را با خود سمنو خیس می کنند تا این پارچه به آن بچسبد و سمنو خوب دم بگیرد.

این کار را صاحب مراسم انجام می‌دهد، تمام کارهای حساس و ظریف بر عهده صاحب مراسم است. در همین حین یکی از زنان کاسه‌ای آب بین جمعیت می گرداند و دیگران در آن سکه می‌اندازند. این کاسه آب همراه با آینه‌های کوچک و گاه لباس‌های حاجتمندان درون سبدی گذاشته می‌شود.

ویتامین C به وفور در سمنو نهفته است که حاصل جوانه‌های گندم است. سمنو یکی از منابع خوب ویتامین E به شمار می رود و عنصر سدیم به میزان قابل توجهی در آن موجود است



این سبد هم با همان پارچه‌ای که روی دیگ گذاشته‌اند پوشیده می‌شود. سپس کتاب قرآنی را که لای آن باز مانده روی سبد و سبد را روی دیگ سمنو می گذارند. در انتهای مراسم چیزهایی را که داخل سبد بود به صاحبانشان برمی گردانند. سکه‌ها را هم از کاسه آب درآورده و برای صدقه کنار می گذارند و به نیازمندان می‌دهند.

سجاده‌ای خوش‌رنگ و بو در گوشه‌ای در کنار دیگ پهن می‌شود که کسی حق ندارد روی آن نماز بگزارد. این سجاده مخصوص بانویی است که سمنوپزان مدام نامش را بر زبان می‌آورند و عقیده دارند که پس از دم کردن دیگ، «حضرت فاطمه[س]» هم مانند گروه زنان به محل سمنوپزان می‌آید و پای دیگ نماز می‌خواند. همه جا آب و جارو می‌شود و یک سینی با آینه، قرآن، سرمه، آب، گل و شانه تزئین‌شده روی دیگ قرار می گیرد. تا وقتی سمنو دم بکشد، کسی در اطراف دیگ حضور پیدا نخواهد کرد. قبل از اتمام پخت سمنو قدری روغن در دیگ‌ها می‌ریزند تا سمنو خوشرنگ و لعاب شود.

سمنو که دم بکشد، گروه سوم وارد کار می‌شوند و ظرف‌ها در سینی‌های بزرگ چیده. عروس رونمایی می‌شود و سمنوی دم‌کشیده آماده سرو. ملاقه‌های بزرگ از سمنو پر می‌شوند و دایره سفید ظرف‌ها با سمنو شکلاتی می‌شود. حالا نوبت آرایش سمنوست. خلال‌های پسته، بادام، فندق و گردو نقش روی حنایی سمنو می‌اندازند. هر ظرف به سمتی می‌رود و وارد خانه‌ای می‌شود. سمنوهای داغ یا با سرعت راه کام تا معده اهالی خانه را طی می کنند یا منتظر می‌مانند تا در کنار دیگر سین‌ها بر سفره هفت‌سین بنشینند. سمنو همراه ذکر و نماز طبخ شده، پس برکت بسیار دارد و همیشه خوشایند است. پوست پسته و بادام هم اگر در ظرفی پیدا شود، نشانه کم‌دقتی سمنوپزان نیست، بهانه‌ای است برای امیدوار شدن برای روا شدن حاجت.

مردآفرین

پسته و بادام با شیره جوانه گندم آمیخته می‌شود تا معجون پرقوت ایرانی کامل شود و از نیرو سرشار. عجیب نیست که این خوراک را مردآفرین می‌گویند و از آن برای پسربچه‌ها مردانگی می‌خواهند. هر سال با برآورده شدن حاجات، بر حجم این پسته و بادام‌ها افزوده می‌شود

یکی از هفت‌ها

آبشار سمنو در حجم خالی ظرف می‌ریزد و راهی خانه‌های آشناها و همسایه‌ها می‌شود. راهی خانه می‌شود و کام اهالی خانه را شیرین می کند و خیالشان را از بابت یکی از سین‌هایشان آسوده

درمان‌های پنهان بهشتی

علاوه بر مراسم آیینی سمنو، این دسر خواص درمانی جالب توجه و منحصربه‌فردی هم دارد که با تولید صنعتی می‌تواند به عنوان غذایی درمانگر در سبد غذایی خانواده‌ها نقش داشته باشد.

باتوجه به اینکه جوانه گندم منبع سرشاری از ویتامین‌های گروه B و ماده اولیه سمنو به حساب می‌آید، این غذا برای بهبود وضعیت پوست، تقویت موی سر و جلوگیری از ریزش آن مفید است. علاوه بر آن، به دلیل آنتی‌اکسیدانی که دارد، باعث پیشگیری از سرطان می‌شود. از سوی دیگر، عنصر سدیم که در هضم غذا نقش حیاتی‌ای دارد، در سمنو به مقدار قابل توجهی موجود است. گرچه دانه‌های خشک سبزی‌ها، غلات و حبوبات فاقد ویتامین C هستند اما هنگام جوانه زدن مقدار زیادی ویتامین C تولید می کنند که به وفور در سمنو نهفته است.

این غذای ایرانی که حاصل جوانه‌های تازه‌رسیده گندم است، یکی از منابع خوب ویتامین E به شمار می‌رود. شاید برای داشتن ویتامین E زیاد نهفته در سمنوست که به آن لقب غذای «مردآفرین» داده‌اند. این ویتامین موجب افزایش چربی زیر پوست می‌شود؛ از این رو نمی‌توان این غذا را بیش از ظرفیت پذیرش بدن تناول کرد و گرنه صورت و بدن پر از جوش می‌شود. از محاسن دارویی دیگر سمنو می‌توان به بتاکاروتن اشاره کرد. این ماده در بهبود بینایی، رشد، تکامل پوست و تقویت سیستم عصبی و ایمنی نقش موثری دارد.

سمنو و تفال

سمنو گاه بهانه‌ای است برای تفال زدن. این فال را بیشتر، دختران دم‌بخت در خراسان، آذربایجان و دره‌گز اجرا می کنند. وقتی جوانه‌های گندم در حل قدکشیدن هستند یا سمنو در دیگ‌های بزرگ قل می‌خورد، کوزه سرگشاده‌ای را پر از آب می کنند و هر یک از دختران وسیله‌ای مربوط به خود مانند انگشتری، دکمه، سنجاق قفلی، سکه و منجوق داخل کوزه می‌اندازند، سپس روی دهنه کوزه دستمالی می کشند، دختر بچه پنج–شش ساله‌ای را پای کوزه می‌نشانند و یک نفر از زنان مجرب و سابقه‌دار، اشعار مخصوص فال سمنو را می‌خواند و در هر رباعی، دختربچه یکی از آن اشیا را از توی کوزه درمی‌آورد. شعری که پیش از خواندن هر شیء درمی‌آید، پاسخ نیت صاحبش به شمار می‌رود. این اشعار در مناطق مختلف با گویش‌های گوناگون خوانده می‌شود ■

{تاریخ}

نوروز دیروز

نگاهی به نوروز پادشاهی قاجار درکاخ گلستان



لحظه سال تحویل

کودک با سین‌های سفره سرگرم است. جوانی کلاه قجری به سر، با ساعت جیبی برای سال تحویل لحظه‌شماری می کند، دیگری غزلی از حافظ می‌خواند، آن یکی چپق بر لب به فکر فرو رفته و پیرمرد سپیدموی هم همین‌طور به جایی زل زده یا شاید به قول غزل دل سپرده. اگر حسین شیخ - یکی از آخرین شاگردان کمال‌الملک و از بزرگان نقاشی معاصر ایران - سال تحویل قجری را آن‌طور که در خاطر داشته به روی بوم نمی‌آورد، حافظه تاریخی ما از آن روزگار نه‌چندان دور چیزی به یاد نداشت. تابلوی او سال‌هاست که آویخته بر دیوار کاخ گلستان، از یادها رفته است /عکس:رضا جلالی



بهار در گلستان

داستان نوروز دولتیان قاجار در کاخ گلستان

مینا شاهمیری/ عکس: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

«از یک ماه مانده به عید، در سراسر شهر خاصه در اندرون شاهی، ولوله شعف آمیزی حکمفرما و بساط جشن و سرور برپا بود. سه روز به نوروز مانده، فراشان قرمزپوش از جانب دیوان شاهی برای هر یک از دختران شاه که به شوهر رفته بودند، چهار خوانچه می‌بردند؛ هر خوانچه محتوی شیرینی و نان و کله قند و انواع گل و ریاحین و اسپند الوان و پنجاه تومان شاهی بود.» این آغاز روایت داستان نوروز قاجاری از زبان دوستعلی‌خان معیرالممالک – نوه ناصرالدین شاه قاجار – است.

میدان سال تحویل

همه گوش تا گوش میدان ارگ و گرداگرد استخر، رو به سوی سر در کاخ گلستان و در پس دیوارهای آن در مراسم سلام سال نو به صف ایستاده‌اند(عکس راست) **کارت پستالی فرانسوی، خلوت میدان ارگ و سر در ورودی کاخ گلستان و توپ مرواری را که در آن روزگار، دربرابر استخر بزرگ میدان روی سکویی قرار داشت، فارغ از همهمه و هیاهوی نوروزی روی شیشه برای همیشه ثبت کرده است**(عکس چپ)



یک قرن و نیم پیش از این، وقتی سرمای سخت زمستانی از چهره طهران رخت بر می‌بست، جوش و خروش سال نو در هر خانه و کوی و برزن به راه می‌افتاد؛ اما رونق و شکوه برگزاری مراسم عید نوروز در دربار قاجار به اوج می‌رسید تا این سنت دیرپای ایرانی و آیین زیبایش زنده بماند.

نشانه‌های پیشواز بهار و نوروز، خانه تکانی، دوختن و خرید رخت نو، تدارک سفره هفت سین با انواع میوه و شیرینی و آجیل و تنقلات برای پذیرایی در کاخ گلستان، شور و اشتیاقی بر می‌انگیخت.

سال نو، رخت نو

«صبح حمام عید رفتم. در این بین خبر آوردند که آغاعلی اکبر خواجه شاه، بقچه‌ای در دست دارد و آمده‌است. تعجب کردم، در بقچه چه است؟ گفتند خلعت تن‌پوش شاه است. هیچ انتظار نداشتم. ابوالقاسم‌خان – نوه ناصرالملک – آمد گفت عصری شاه برای من خلعت التفات فرمودند. آنچه خود حدس زدم. چون خواسته بودند به او خلعتی بدهند، برای اینکه مبادا من تصور کنم و رنجش حاصل کنم، صبح برای من هم خلعت فرستادند.» خلعت دادن به درباریان رسمی بود که از دو ماه مانده به عید نوروز و حتی تا شب عید ادامه داشت تا در مراسم عید، همگی لباس نو و درخور دربار بر تن کنند. معروف‌ترین جامه‌دار دربار قاجار، گلبدن خانم که از طرف ناصرالدین‌شاه لقب «خازن‌الدوله» گرفته بود، خلعت‌های شاهزادگان و حکام را به نظر و تایید شاه می‌رساند و آن را برای صاحبانش ارسال می‌کرد که در شب عید خلعت خود را بپوشند. اعتمادالسلطنه هر سال قبل از آغاز مراسم به دیدن شاه می‌رفت و منتظر می‌ماند تا لباس نو بپوشد. او می‌نویسد: «شاه علی‌الرسم همه سال، در اتاق نارنجستان لباس می‌پوشیدند تا به سلام بروند. شمشیر جهانگشای تمام الماس خاقان را که هر سال به کمر می‌بندند و در پشت غلاف آن صورت فتحعلی‌شاه را مینا نموده‌اند، حاضر کرده بودند. ملیجک کوچک، «شاه جون» گویان خود را به دامان شاه آویخت و بنا کرد شمشیر را تماشا کردن. از شاه پرسید این مرد ریش‌بلند کیست؟ شاه فرمودند جد من فتحعلی‌شاه است.... رسم لباس نو پوشیدن فقط در میان درباریان نبود؛ نزدیک نوروز، هیاهوی بازار به اوج می‌رسید. دکان‌های پارچه‌فروشی و کفش و کلاهدوزی و خیاط‌ها محل ازدحام مردمی بود که می‌خواستند سال نو را در حد وسع خود در لباس نو آغاز کنند.

به مبارکی تحویل گردید

هنگام تحویل سال، همه گوش‌ها منتظر شنیدن صدای غرش توپ‌ها بود؛ توپ‌هایی که دور تا دور استخر میان میدان وسیع ارگ طهران چیده شده بود و با در شدن اولین توپ و بلند شدن صدای طبل و نقاره‌ها، مردم شهر می‌فهمیدند که سال نو آغاز شده است. اما قبل از تحویل سال، هیاهوی زیادی در کاخ گلستان – جایی که هر سال شاه قاجار و درباریانش جشن نوروز را در آن برگزار می‌کردند – برپا بود.

روز اول عید نوروز، روز سلام تحویل بود. این مراسم هر سال در کاخ گلستان و در اتاق موزه، برگزار می‌شد چون شکوه و جلال خیره کننده‌ای داشت. اعتمادالسلطنه درباره این تالار می‌نویسد: «اتاق موزه، تالاری است بسیار وسیع که در ایران به این بزرگی اتاق ساخته نشده است. از اتاق‌های اصفهان صفویه اگرچه ندیده‌ام اما شنیده‌ام بزرگ‌تر است. سقف آن آجری است و مشتمل بر طاق وسط و چند دالان است. سراسر بسیار مزین و چهلچراغ‌های بزرگ آویخته». این اتاق که به تالار سلام هم معروف بود، با نظارت مستقیم ناصرالدین شاه طی چهار سال ساخته شد و نفیس‌ترین اشیا



سلام امسال بی‌نظم‌تر بود. باز پارسال ولیعهد بود، ظل‌السلطان و شاهزادگان پیر بودند. ظل‌السلطان تمارض کرده و نیامده، امین‌السلطان به واسطه مسهل دیروزی قدری ضعف داشت، وزیر نظام قولنج کرده بود و...

و آثار هنری اهدایی به شاه و جواهرات سلطنتی در این مکان نگهداری می‌شد. معیرالممالک درباره روز تحویل سال و مراسم دربار می‌نویسد: «یک روز پیش از عید، رئیس تشریفات دربار، علی خان ظهیرالدوله –داماد شاه– برای اشخاص رقعه دعوت برای حضور در مراسم سلام می‌فرستاد و مقرر بود که مدعوین یک ساعت قبل از سلام حاضر شوند. از چند گام مانده به در ورودی تالار، سفره سفید بزرگی گسترده و بساط هفت‌سین را روی آن می‌چیدند و دامنه آن تا شاه‌نشین وسیعی که تخت مرصع فتحعلی‌شاه در آن قرار داشت کشیده می‌شد». یک ربع به تحویل سال مانده، پرده‌دار پرده را بالا گرفته و به آواز بلند ورود شاه را اعلام می کرد. در دم، گفت و شنود و غلغله‌ای که میان حاضران برپا بود، به سکوت محض مبدل می گشت و نظامیان در حال احترام ایستاده و دیگران سر تعظیم فرود می‌آوردند. پس از جلوس شاه، خطیب الممالک از صف خارج شده، نزدیک تخت می آمد و خطبه مختصری ایراد می کرد. منجم‌باشی ساعت به دست پیش می‌آمد و اندک زمانی خیره به صفحه آن نگریسته، آنگاه به آواز رسا می گفت: «به مبارکی و میمنت و اقبال در این ثانیه، آفتاب به برج حمل تحویل گردید».

از غیبت صدراعظم تا قولنج امیرنظام

«شش ساعت به غروب مانده، از اتاق برلیان اتاق به اتاق رفتیم تا داخل موزه شدیم. جمعیت زیادی به قدر ۸۰۰–۷۰۰نفر حاضر بودند؛ از نظام و اهل قلم و وزرا همه بودند. جمعیت زیادی بود. رفتیم جای خودمان نشستیم. »اعتمادالسلطنه در حالی که همیشه گوشه کناری می‌ایستاد، همه جا را زیر نظر داشت تا بداند چه کسانی آمده‌اند و غایبان چرا نیامده‌اند و چه اتفاقی در مراسم می‌افتد؛ چون گوش و چشم شاه بود. او در ادامه خاطراتش می گوید: «سلام امسال از پارسال بی‌نظم‌تر بود. باز پارسال ولیعهد بود، ظل‌السلطان و چند نفر از شاهزادگان پیر بودند. امسال ظل‌السلطان تمارض کرده و نیامده، امین‌السلطان به واسطه مسهل دیروزی قدری ضعف داشت، وزیر نظام قولنج کرده بود و نیامده بود. به جای نصرت‌الدوله ۷۰ساله، نصرت‌الدوله ۱۶ ساله آمده! دولت ما جوان نشده، بچه و طفل شده بود». (۱۱ جمادی الاول ۱۳۰۰ هجری قمری) مراسم سلام تحویل هر سال بی‌نظم‌تر می‌شد و بساط جشن بیشتر به نظر اعتمادالسلطنه مضحک می‌آمد. او می‌نویسد: «حاجی میرزا حسین‌خان گرانمایه که شاهی گرفت، عقب عقب رفت و به بساط هفت‌سین خورد و ظرف ماهی را شکست. ماهی های قرمز زنده که در میان آن ظرف بود روی زمین افتاد. سبحان‌الله که سال به سال کار ما ضایع‌تر می‌شود». بعد از مراسمی که این چنین برگزار می‌شد شاه با اعتمادالسلطنه درد دل می کرد که زمان پدرش –محمدشاه– عید شکوه بیشتری داشت؛ «شاه تفصیل سلام آن وقت را می فرمودند که شاه را الباس پوشانده پشت پرده نگاه می‌داشتند. یکدفعه پرده را بلند می کردند و مردم تعظیم می کردند. سلام آن‌وقت با شکوه بود چرا که شاهزاده‌ها و امرای آن‌وقت خیلی معتبر بودند. خواستم عرض کنم قربانت شوم، محمدشاه از آسمان اجزای معتبر نیاورده بود، خودش تربیت کرده بود. شما به ملیجک و امثال او میل کردید». اما معیرالممالک در توصیف جمعیتی که به گفته اعتمادالسلطنه در





قران صاحب قران >
ناصرالدین‌شاه که فکر می کرد دولت بزرگ و باشکوهی دارد، در سی‌امین سال پادشاهی‌اش سکه‌هایی از طلا و نقره در تبریز منقوش به عکس‌اش ضرب کرد و خود را «ناصرالدین شاه غازی خسرو صاحب‌قران» نامید. عیدی درباریان مشتی از همین سکه‌ها بود!

ما به سلام آمدیم
وقتی همه چیز برای آغاز مراسم نوروز آماده می‌شد، شاه بر تخت می نشست و نزدیک‌ترین برادران و پسران و نزدیکان او در دو سوی تخت به ترتیب سن می ایستادند و صدراعظم نزدیک او می‌ایستاد تا اولین نفری باشد که تبریک عید را از شاه بشنود و تبریکات مردم و درباریان را به گوشش برساند. شاهزادگان در لباس‌های نظامی و درباریان در لباس رسمی انواع جواهرات سلطنتی را به خود می آویختند تا در جلال و شکوه مراسمی که از دوره فتحعلی‌شاه اینگونه برگزار می‌شد شریک باشند(عکس بالا)
در مراسم عید نوروز وقتی قرار بود همه روسای ایل قاجار به دربار بیایند بهترین سرداری های ترمه شان را می پوشیدند و نشان و حمایل و شال کشمیر گرانبها و شمشیر می بستند و گوش تا گوش میدان ورودی کاخ مرمر می ایستادند تا مراسم کاملا رسمی برگزار شود؛ لباس‌هایی که بر تن این روسای ساده ایل قاجار عاریه به نظر می رسد!(عکس بالا چپ)



نخستین موزه معاصر

نوروز هر سال در دربار قاجار در تالار موزه برگزار می شد؛ جایی که ناصرالدین شاه با نظارت مستقیم خودش طی چهار سال ساخت. او تمام هدایای سلاطین کشورهای خارجی، اسلحه‌های و زره شاهان سابق، آثار تاریخی، تابلوها، گلدان ها، چلچراغ ها، ساعت‌ها، مجسمه‌ها و جواهرات سلطنتی را در این تالار گذاشته بود. پس از انتقال تخت طاووس و تخت نادری و نیز صندلی مرصع محمدشاه از تالار آیینه به اتاق موزه، مراسم سلام خاص و رسمی در این تالار برگزار می‌شد و به این ترتیب این تالار نام تالار سلام به خود گرفت

تالار موزه با بی نظمی جمع شده بودند می گوید: «در شاه‌نشین اطراف تخت، رؤسای ایل قاجار با سرداری و ترمه و شمشیر بسته و لباس‌های رسمی می ایستادند. در یک طرف هفت‌سین سران سپاهی صف آراسته و در راس آنها نایب‌السلطنه قرار می گرفت. در طرف دیگر مستوفیان با شال و کلاه و جبه‌های ترمه و چاقچور ایستاده و مستوفی‌الممالک مقدم بر همه جای می گرفت. بین دو صف مزبور راهی تا شاه‌نشین بزرگ باز بود. طرفین تخت به طور نیم دایره، شاهزادگان با لباس‌های سیاه ایستاده و هر یک، یکی از وصله‌های طلا و جواهر نشان سلطنتی به دست می گرفتند».

تخت مسروقه

اگر در محوطه کاخ گلستان قدم بزنید و از کاخ ابیض و حوض بزرگ و بلندی که در جلوی ورودی کاخ قرار دارد بگذرید، به ایوانی می‌رسید که از قدیمی‌ترین قسمت‌های کاخ گلستان است. اوژن فلاندن –جهانگرد و نقاش معروف فرانسوی که در زمان پدر ناصرالدین شاه به دربار قاجار آمده بود– در خاطراتش می‌نویسد: «در وسط این تالار تختی قرار دارد که به نظرم چیزی از این تخت زیباتر و عجیب‌تر یافت نمی‌شود. این تخت از رخام سفید است و تزئینات آن با طلاکاری پر شده بود». در تاریخ آمده است که وقتی آغامحمدخان قاجار به شیراز حمله کرد، دستور داد تمام تزئینات قصر وکیل را از بیخ و بن بر کنند و به طهران حمل کنند. این تزئینات در ایوان تخت مرمر کار گذاشته شد و آغامحمدخان تاج گذاری کرد». این بنا با هنر معماری ایرانی، سنگ کاری، کاشی کاری، آیینه کاری و خاتم و منبت کاری، شکوه و جلال خاصی به هر مراسمی می‌بخشید. فتحعلی شاه که همیشه می خواست مراسم دربارش ابهت خاصی داشته باشد در سلام عام از تخت طاووس استفاده می کرد اما پس از مدتی به دستور خود او سنگ تراشان اصفهانی، تختی از سنگ مرمر زرد معادن یزد ساختند که در وسط ایوان نصب شد. طرح تخت براساس افسانه معروف سلیمان نبی که می گفتند، وی تختی داشته که هنگام ضرورت، دیوان و پریان آن را بر دوش خود گرفته و در آسمان‌ها روی ابرها به گردش در می آوردند و در هر کجا که سلیمان اراده می کرد، فرود می‌آوردند، پی‌ریزی شد. فتحعلی خان صبا ملک‌الشعرای دربار قاجار هم قصیده‌ای سرود که روی ترنج‌های داخلی و خارجی تخت حجاری شد.

پک نوروزی

شاید تنها وقتی که شاه با حاضران و چاکران عکس یادگاری می انداخت، عید نوروز و مراسم سلام عام بود که در تخت مرمر برگزار می‌شد. مردم فوج فوج در روز دوم عید، به سوی کاخ گلستان و میدان ارگ و محوطه‌های اطراف آن می آمدند تا از پس دیوارهای ارگ در این مراسم شرکت کنند. البته جز مردم تمام سفرا هم در سلام عام شرکت می کردند تا هم در جشن و سرور شرکت کنند و هم از عیدی شاهانه بهره‌مند شوند. شاه پس از بیرون آمدن از اندرون در اتاق کوچکی جنب تالار برلیان جلوس می کرد تا ایشیک آقاسی باشی یا علی خان ظهیرالدوله حضور سفیران را برای شرفیابی اعلام دارد. آنگاه به تالار برلیان می‌آمد و برابر سفیر کبیر عثمانی ایستاده از سلطان و خود او احوال می‌پرسید و شرح مختصری مبنی بر روابط و یگانگی دو دولت ایراد می کرد و سپس رو به سفیر انگلیس کرده و می گفت: «احوال خواهرمان ملکه انگلستان چطور است؟». و به همین ترتیب با دیگر سفرا صحبت داشته، به همه عیدی می‌داد. همین که همه چیز و همه کس در جای خود منعقد می گشت، صدای خبردار آجودان باشی برمی‌خاست و شاه از ایوان خانه نمایان می‌شد و بالای تخت

ناصرالدین شاه رو به سفیر انگلیس کرده و می گفت: «احوال خواهرمان ملکه انگلستان چطور است؟» و به همین ترتیب با دیگر سفرا صحبت داشته، به همه عیدی می داد

۷ طبق طبق تحفه

طبق کشان، هدایای نوروزی سلطان کاخ گلستان را با تشریفات بسیار به خانه شازده خانم‌های ناصری می‌برند







۸ خدمتگزاران تخت مرمر

احمدشاه قاجار –شاهد آخرین سلام نوروزی قجران در کاخ گلستان– بر تخت مرمر نشسته است (بالا) و صدراعظم و وزیران، بزرگان و صاحب منصبان، لشکریان، نمایندگان طبقات مختلف مردم، بزرگ و کوچک گرداگرد استخر در برابر تخت به سلام آمده‌اند (پایین)



نمایش خیابانی نوروز ۸

مردم برای جشن و شادی روز اول عید در میدان بزرگ ارگ تهران جمع می‌شدند و زنان از پشت‌بام خانه‌های مشرف به میدان به تماشای دسته‌های نمایش هنرمندان و پهلوانان می‌نشستند. پهلوانانی که سراسر سال در زورخانه تمرین کرده بودند با اندام‌هایی نیرومند کشتی می‌گرفتند و حریف را بر زمین‌می‌زدند. درحالی که مرشد صدای ضرب خود را درمی‌آورد پهلوانان با میل‌بازی و کباده‌گیری هنر و زورشان را به نمایش می‌گذاشتند و گاهی سکه‌ای از درباریان می‌گرفتند

پس از چندی دستور اجرای نمایش شب چهارشنبه سوری و عید نوروز در میدان توپخانه صادر شد و از آن پس مردم از بعدازظهر برای تماشای آن در این میدان حاضر می‌شدند و جا می‌گرفتند

مرمر می‌رفت و بر جایگاه مرصع تکیه می‌زد.ده دسته موزیک سلام ایران را می‌نواخت و توپ‌های میدان مشق تا پایان مراسم شلیک می‌شدند. چون موزیک قطع می‌شد، خطیب‌الممالک خطبه‌اش را آغاز می‌کرد و پس از وی شمس‌الشعرا قصیده‌ای در وصف بهار و عید می‌سرود. کشیدن قلیان سلام یکی از رسم‌هایی بود که از دوره فتحعلی شاه در سلام عام اجرا می‌شد. پیشخدمت‌باشی یک قلیان مرصع را پهلوی تخت می‌آورد و شاه گاهی به آن پک می‌زد. از اواخر دوره ناصری استفاده از این قلیان هم منسوخ شد. در پایان مراسم هم شاه برای مردم سخنرانی می‌کرد و سالی خوش برای ملتش آرزو می‌کرد. بعد از خاتمه مراسم سلام عام، شادمانی و هلهله عمومی آغاز می‌شد.

شیرین کاری شروع می‌شود

«جمعیت زیادی توی اتاق و حیاط پر بود. هرجور آدمی می‌خواستی بود. توی اندرون که به اندازه یک میدان است به قدری جمعیت بود که دیگر جا نبود. ما هم یورقه می‌رفتیم که این زن‌ها به ما نزنند. موزیکان می‌زدند. سیاحت و تماشای غریبی داشت. بعد رفتیم اندرون دیدیم جمعیت همان‌طور است و هیچ تفاوت نکرده است. دوباره یورقه کردیم و آمدیم بیرون. دیدیم نمی‌شـود اندرون شام خورد. گفتیم بیرون شـام می‌خوریم. یکراست رفتیم سر در ارگ. چون قدری زود و بی‌خبر رفته بودیم قدری قال و مقال بود و جمعیت بعد خوب شد.» این روایتی است که اعتمادالسلطنه از جشن و سرور پایان سلام عام برای ما می‌گوید. اینجا دیگر شادمانی از کاخ به خیابان‌های اطراف آنکه چراغانی شده بود منتقل می‌شد؛ «در میدان جلو کاخ شاهی بندبازان و رقاصان چالاکی و هنر خویش را نشان می‌دادند و کشتی گیران به شیوه باستانی به ستیز با یکدیگر بر می‌خیزند. دستمزد همه این معرکه گیرها و بازیگران از طرف دولت پرداخت می‌شود. این جشن تا غروب ادامه داشت.

شب هنگام در خیابان‌هایی که به کاخ منتهی می‌شود چراغانی است. مراسم آتش‌بازی با بازی‌ها و سرود ملی اجرا می‌شود و در سراسر اوقات جشن موزیک نظامی مرکب از آلات موسیقی اروپایی و ارکستر ایرانی نواخته می‌شود و جمعیت بی‌حرکت و جدی و با سکوت به تماشای مقلدانی می‌ایستند که با های و هوی برای اجرای نقش‌های خویش به بهترین وجه تلاش می‌کنند» و البته این جشن‌های خیابانی برای کسی مانند خانم کارلاسرنای ایتالیایی جذاب‌تر از مراسم داخل کاخ بود.از جذاب‌ترین نمایش‌های جشن نوروز، نمایش‌های پهلوانی بود که معیرالممالک درباره‌اش می‌نویسد: «پهلوانان به میدان آمده و به شیرین کاری از قبیل شنا و کباده گیری و چرخ می‌پرداختند و مرشد با تنبک بزرگی که خود تقریبا در پشت آنها پنهان بود در جایگاه مخصوص قرار گرفته و با ضرب‌های مناسب و حماسه سرایی یلان را همراهی می‌کرد و سپس پهلوانان دو به دو به میدان می‌آمدند و گریبان یکدیگر را گرفته و به زورآزمایی درمی‌آمدند».آتش‌بازی هم تا آخر شب ادامه داشـت. از دوره سلطنت ناصرالدین شاه آتش‌بازی باروتی هم که تا آن زمان سابقه نداشت، توسط فرانسوی‌ها وارد شده بود. البته این آتش‌بازی در آغاز فقط در باغ اندرونی شاه و به مناسبت جشن‌های مذهبی انجام می‌گرفت اما پس از چندی دستور اجرای نمایش شب چهارشنبه سوری و عید نوروز در میدان توپخانه صادر شد و از آن پس مردم از بعدازظهر برای تماشای آن در این میدان حاضر می‌شدند و جا می‌گرفتند.

ده هزار الواط به سوی سیزده بدر

«سیزده عید است. شاه دوشان‌تپه تشریف بردند. دو از دسته گذشته آنجا رفتم. زیاد از اهل شهر آمده و می‌آمدند. زیاده از ۱۵ هزار جمعیت از شهر به دوشان‌تپه آمده بودند.» به روایت اعتمادالسلطنه جشن و سرور نورزوی در روز سیزدهم فروردین به پایان می‌رسید و ناصرالدین‌شاه همه‌ساله برای شگون و عبور از نحسی روز سیزدهم نوروز با خدم و حشم و موکب همایونی و درباریان و مقربانش به همراه وسایل شکار و دوربین به منطقه ییلاقی دوشان‌تپه که امروز در دل تهران جای دارد، می‌رفت تا به گردش و شکار و استراحت مشغول باشد؛ هرچند در طی سال هم به همین کار مشغول بود. اما هرسال سیزده بدر شلوغ‌تر از سال گذشته و خاطر ناصرالدین‌شاه مکدر می‌شد و دیگر دوشان‌تپه جایی اختصاصی برای گردش او نبود. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «من صبح زودتر رفتم. شاه دیر تشریف آوردند. قریب ده‌هزار الواط از شهر به دوشان‌تپه برای سیزده بدر آمده بودند. شاه نهار خوردند و متصل دوربین به دست ۲ هزار مرتبه دور عمارت کلاه فرنگی گردش کردند. خیلی کسل بودند» ■



شبیه روز آخر
این عکس ناصرالدین شاه که در برابرش میرزا حسین خان مشیرالدوله در کالسکه نشسته در یکی از سفرهای فرنگستان انداخته شده.
ناصرالدین شاه در آخرین سفرش با کالسکه از طهران به زیارت حرم حضرت عبدالعظیم رفت و جنازه‌اش با کالسکه به کاخ گلستان برگشت

نوروز ۱۳۱۳

نیم‌نگاهی به روی دیگر نوروز قجر

علی شهیدی

آنچه تا اینجا گفته شـد روی خوش سـکه نوروز قجر بود. روی دگر، حکایت دیگری است. نوروز رعیت قجر با نوروز دولت قجر توفیرش بسـیار بود. کمی از محله دولت و دولتیان که دور می‌شدی و گذارت به گذرهای فقیر نشین پرچاله چاله‌میدان و بازار که می‌افتاد یا پا را که از دروازه‌های دارالخلافه طهران آن ورتر می گذاشتی و از کوره راهی به سمت دهی دور می‌شدی، خبری از سور و سات کاخ گلستان و صف‌های اشراف و نثار اشرفی نبود. بیشتر ملت دستش به دهانش نمی‌رسید و گرفتار فقر و وبا و سل و سالک و تیفوس و تراخم بود. با این وصف می کوشید تا رسم و رسوم کهن را در نداری هم زنده بدارد.

انگار که خاطر مکدر سیزده‌بدر آخر ناصرالدین شاه بی‌حکمت نبود. آفتاب که در حمل ۱۳۱۳ تحویل شد، آخرین نوروز ناصری در پنجاه و یکمین سال سلطنتش به سر آمد. یکی از همان فقرای شهر طپانچه را در سینه ناصرالدین تخلیه کرد؛ میرزا رضای کرمانی. مدتی گذشت و خبری از مظفرالدین میرزای ولیعهد نشد. ملت که تا دیروز لنگ یک لقمه سنگک بود، نان و آرد و گندم را در شهر فراوان دید، بی‌خبر از آنکه این تنور گرم و سرگرمی نان نرم، دوام ندارد و همه چیز زیر سر صدراعظم است؛ امین السلطان.

گویا شاه دلاور ممالک محروسه ایران منتظر مانده بود، ۱۳۱۳ با همه نحسی‌اش به ۱۳۱۴ تحویل شود، بعد پا در پایتخت گذارد که مبادا آنچه دامن پدرش را گرفت، گریبانگیر وی شود.

با جلوس مظفری، قحطی تافتون و سنگک و بربری دوباره از راه رسید. مظفرالدین شاه قاجار گرچه سبیلش از بناگوش بد به در رفته بود و ستبری گردنش در گریبانش نمی گنجید اما از ترس نحسی ۱۳ مملکت و پایتخت را به حال خود رها کرده بود. این بود که لوتی‌های طناز طهران به پاس این همه دلاوری، ورودش را با این ترانه جشن گرفتند که: آبجی مظفر اومده/ خر اومده/... .

لوطی انتری‌ها آبجی مظفر را منتر معرکه کردند. مجلسی نبود که در آن، این پرده‌روی حوض نرود و مطرب لب حوضی ترانه آبجی مظفر را در شش و هشتی کشدار، تحریر نکند. در این میانه اجرای نمایش پیرزنی زنگی از همه پرطرفدارتر و بهتر بود. خبر به سلطان کاخ گلستان رسید که چه نشسته‌ای که پیرزنی سیاه، محفل طهرانیان را با ترانه تو گرم می کند. پیرزن را کت‌بسته به کاخ گلستان بردند. فراشان شاه وادارش کردند همان ترانه را در حضور همایون بخواند. وقتی پیرزن بیچاره خواند که: برگ چغندر اومده/ آبجی مظفر اومده/... شاه دیوانه‌وار نعره زد که نعلش کنید. نسقچی‌ها پیرزن را نعل کردند و آن‌قدر در نارنجستان کاخ گلستان دواندند

تمبر باطله
به یادبود پنجاهمین سال سلطنت سلطان صاحبقران در ۱۳۱۲ تمبری به ارزش ۲ شاهی چاپ شد که با ترور او تمبر مهر نخورده باطل گشت و در پستخانه‌ها پخش نشد

قجر در کارت پستال فرنگی
اگر ۱۳۱۳ برای شاه بابا شگون نداشت، شاه‌پسرش مظفرالدین‌میرزا که عمرش بیشتر به ولیعهدی گذشت تا به شاهی، شادمان بر تخت نشست تا کارت‌پستال عکس گل به دستش را اروپاییان دست به دست کنند









۸ تولد شازده

این عکس یادگاری جشن تولد کوچک‌ترین پسر مظفرالدین شاه در اندرونی کاخ گلستان است که به یاد پدربزرگش او را ناصرالدین نام نهادند. کاغذ دیواری، پیش‌بخاری و اشیای روی آن، چلچراغ‌ها، قالی نفیس، پیانو، مبلمانی که اهل اندرون بر آن نشسته‌اند و غلام بچه‌هایی که زیر پیانو قایم شده‌اند و البته خود شازده که کنار مادرش بر مبل نشسته، از تمول و تشریفات اندرون حکایت‌ها دارند وضع کودکان کاخ گلستان را با کودکان مردم عادی که عکس کوچکشان در صفحه مقابل آمده بسنجید

نوروز کاخ گلستان که در آن از حساب ملت، سلاطین صاحبقران و حاکمان امیرتومان، کیسه کیسه سکه‌های چندقرانی و تومانی به پای شازدگان می‌پاشیدند، یک قران هم برای ملت ایران دخل نداشت

تا مرد. مرگ او شد رفع نحسی ۱۳۱۳ و حسن آغاز ۱۳۱۴. از این حکایات و اخبار در خاطرات و روزنامه‌های دوران قاجار کم نیست.

اما با صدور فرمان مشروطه و مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه که در مراسم تاجگذاری نمایندگان مجلس را به نشانه مخالفت با ملت، مجلس و مشروطه دعوت نکرده بود، استبدادش را آغاز کرد. او که به رسم کاخ گلستان هر نوروز برای مراسم سلام بر تخت مرمر می‌نشست تا رعایا به دست بوسش روند، دیری نپایید که به پشتوانه قزاق اجنبی به حرمت، ملت و روحانیت جسارت کرد و مجلس را به توپ بست. در رمضان ۱۳۲۹ قمری روزنامه آموزگار که در رشت طبع می‌شد، در شماره نوروزی خود در مطلبی با عنوان «هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است» محمدعلی میرزا را شخصی نادان، نافهم و نابینا دانست و مصداق مثل گیاهی که به نوروز نمی‌جنبد.

کاخ گلســـتان که به میدان موش‌دوانی دول خارجی – خصوصا انگلیس و روس – بدل شده بود، ایران را دربست به دست اجنبی سپرده بود و صدحیف که دست بعضی از مشروطه‌خواه‌نمایان هم این میان در دیگ پلوی چرب سفارتخانه‌ها بود و پرچم اجنبی بر سردر خانه‌ها. این بود که فرخی یزدی در مسمط مشهور نوروزی اش با مطلع «عید جم شد ای فریدون خو بت ایران پرست» اوضاع را چنین وصیف کرد که: حالیا کز سلم و تور انگلیس و روس هست/ایرجِ ایران سراپا دستگیر و پای بست. دیری نپایید که بساط محمدعلی شاه و خوف لیاخوف و توپ شِرِبنل و تفنگ ورندل جمع شد و کودکان هلهله کنان در کوچه‌های طهران ترانه می‌خواندند که: ممدلی شا قرت کوش/توپ شربنلت کوش/تفنگ ورندلت کوش/لیاخوف خوشگلت کوش.

با به تخت نشستن احمدشاه قاجار دیگر دخالت‌های دول اجنبی ایران را عملا دو نیمه کرده بود و انگلیسی‌ها برای قزاق دربان سفارتخانه‌شان که دیری نبود، سردار سپه شده بود، خواب شاهی می‌دیدند. در این میان، یک ایران بزرگ بود و یک میرزای کوچک. میرزا کوچک جنبش جنگل را که راه انداخت از نخستین اقداماتش انتشار روزنامه جنگل بود به سردبیری میرزا حسین خان کسمایی. روزنامه‌ای که بر سرلوحه‌اش نوشته بود که فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است و چه لطفی داشت این واژه «فقط» برای رعیتی که محصولش را نیروی دولتی تا پیش از این به جیب اجنبی می ریخت. روزنامه جنگل در ۱۳۳۶ قمری همزمان با نوروز اعلام کرد که به علت وضعیت نابسامان ملت، ظلم خائنان و دخالت‌ها و تجاوزات دولت مظلوم‌آزار انگلیس و به توپ بستن حرم نجف اشرف و شهادت حجت‌الاسلام آقای آقاسید علی از تبریک گفتن نوروز معذرت می‌خواهد و عید ندارد. اما دیری نپایید که باز انگلیسی‌ها اره سردار سپه را به جان جنگل گیلان انداختند و کار سرو سرافرازش را ساختند. با شهادت میرزا کوچک، دیگر ساز انگلیسی‌ها کوک کوک بود و آب منفعت سر بالا به آسیابشان می‌رفت. کبک‌ها خروس می‌خواندند و قورباغه‌ها ابوعطا. وقتی ملت و روحانیت قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را ملغی کردند، لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس در سخنرانی خود در مجلس عوام از رای ایرانیان ابراز شگفتی و خشم کرد. عشقی، فرخی و بهار با اشعاری باعنوان «لرد کرزن عصبانی شده است» به‌وی تاختند. احمد شاه به سوی فرنگ چمدان می‌بست و قلچماق قزاقخانه که دلش به واکس چکمه خوش بود و رنگ واکسیل، سرگرم اسباب کشی به کاخ گلستان بود و سرمست از رای موسسان.

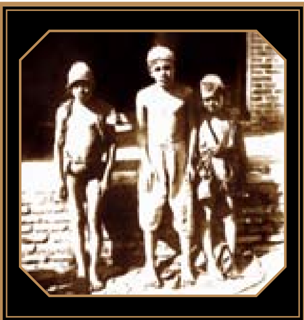
این همه برای آن بود که بدانیم، باکو، شکی، شروان، قره باغ، طالش، ایروان، نخجوان، هرات، سمرقند، بخارا، مرو و ده‌ها نام گرامی دیگر برای شاهان قجر یک طرف و یک پُک به قلیان نوروزی فتحعلی‌شاه یک طرف. افتخار قجر این بود که اگر از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب، چهار جانب ایران را به اجنبی باخت، جان و نان طایفه خویش به دربرد و قاجار ماند و با افتخار آخ نگفت. افتخاری که به یک اندرونی ختم می‌شد و بس و دیری نپایید که این یک اندرونی نیز با ورود قزاق یک‌شبه ویران شد و ساکنان و بیوگانش را به کوچه ریختند. نوروز کاخ گلستان که در آن از حساب ملت، سلاطین صاحبقران و حاکمان امیرتومان، کیسه کیسه سکه‌های چند قرانی و تومانی به پای شازدگان می‌پاشیدند، یک قران هم برای ملت ایران دخل نداشت. اشرفی‌ها برای اشرافی بود که مُلک ایران را مِلک خود می‌دانستند و سکه‌ها برای سفارتخانه‌هایی بود که ایران را مستعمره خود می‌خواستند و از سلام نوروزی کاخ گلستان با همه تشریفاتش، گاهی به مدد قنداق قزاق‌ها حتی تماشایش هم از پشت دیوارهای ارک، نصیب رعیت پایتخت نمی‌شد، چه رسد به آن دوردست‌های سرزمین من ■

کودکان دربار

این هم یکی از چند هزار شازده قجری، فرزند مسعود میرزای ظل‌السلطان است که کنار لاشه شکارهایی که پدرش زده ایستاده. ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه در زمانی که حاکم اصفهان بود بناهای تاریخی شهر را ویران کرد تا خارجی‌ها برای دیدن آن‌ها به اصفهان نروند و موی دماغش نشوند. آنچه امروزه در اصفهان باقی است و همه عالم را به نصف جهان می‌کشاند، معدود آثاری است که از دست او جان به در برده

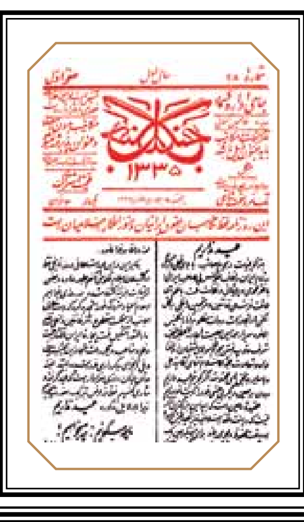
کودکان بازار

کودکان کوچه و بازار روزگار قاجار با لباس‌های ژنده در برابر دوربین آنتوان‌خان‌سوریوگین راست ایستاده‌اند تا همین یک فرصت زندگی را از دست ندهند و لااقل عکسی از آنها در تاریخ ایران به یادگار بماند



جنگل

صفحه نخست روزنامه جنگل به سردبیری میرزا حسین خان کسمایی که نشریه جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی بود


جنگل
۱۳۳۵



{امامزاده}

برادران بادرود

سفر به آستانه امامزاده آقا علی عباس در بادرود

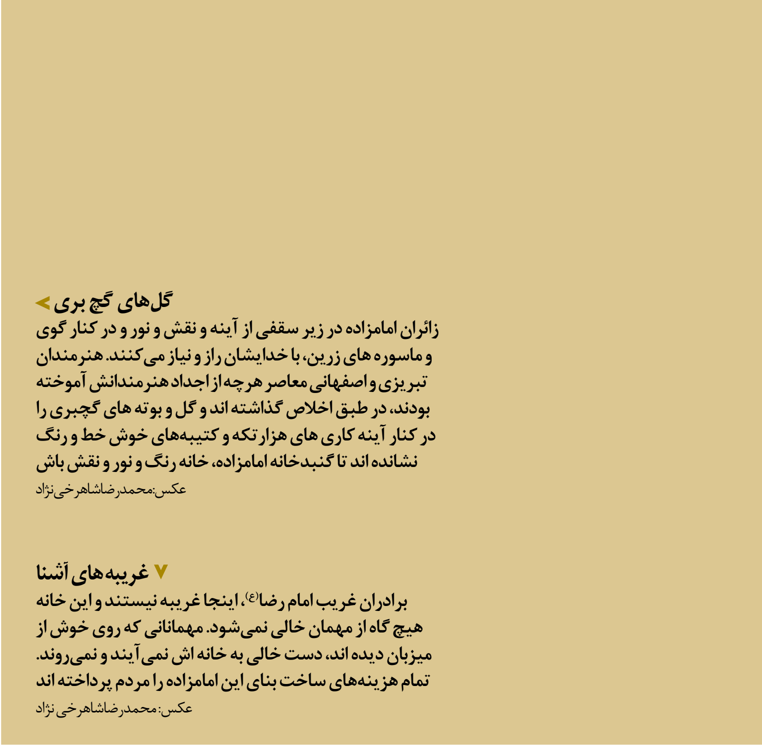
محمدمهدی بهمنی

هنگام گذر از سرزمین باد اندکی در سرای دو برادر اهل دل توقف کنید که در برآوردن حاجات متوسلان شهره عام و خاصند. می شود در ابتدای سال خورشیدی از آنها حول حالنا طلب کرد. ۱۴۲ سال بعد از شهادت امام حسین(ع) و یارانش در دشت سوزان کربلا، اینجا در سرزمین بادهای وزان و شن های روان، برادر تشنه لب کوچکتر از برادر بزرگتر رخصت خواست و چون جنگجوی دیگری در سپاه باقی نمانده بود، به میدان کارزار رفت تا عیاری شود برای جوانمردان و فتیان جهان. اینجا در ماسه زارهای بادرود به سال ۲۰۳ هجری قمری عاشورای دیگری اتفاق افتاده است؛ عاشورایی که قهرمانان صحنه کارزارش علی عباس(ع) و محمد(ع) بوده‌اند.

به یاد خفتگان

اینجا دو فرزند امام موسی کاظم(ع) آرام گرفته اند تا آرام و قرار مردمان کویر باشند. گرچه خاطره شهادت این دو امامزاده تلخ است اما کرامت‌های مدام آنان شیرینی مکرر حضورشان را بر جان زائران و ساکنان شهر می نشاند و آنها را از شمال و جنوب و شرق و غرب به بادرود می کشاند

عکس: محمدرضا شاهرخی نژاد



گل‌های گچ بری
زائران امامزاده در زیر سقفی از آینه و نقش و نور و در کنار گوی و ماسوره های زرین، با خدایشان راز و نیاز می کنند. هنرمندان تبریزی و اصفهانی معاصر هرچه از اجداد هنرمندانش آموخته بودند، در طبق اخلاص گذاشته اند و گل و بوته های گچبری را در کنار آینه کاری های هزار تکه و کتیبه‌های خوش خط و رنگ نشانده اند تا گنبدخانه امامزاده، خانه رنگ و نور و نقش باش
عکس:محمدرضاشاهرخی‌نژاد

غریبه‌های آشنا
برادران غریب امام رضا[ع]، اینجا غریبه نیستند و این خانه هیچ گاه از مهمان خالی نمی‌شود. مهمانانی که روی خوش از میزبان دیده اند، دست خالی به خانه اش نمی آیند و نمی‌روند. تمام هزینه‌های ساخت بنای این امامزاده را مردم پرداخته اند
عکس: محمدرضاشاهرخی نژاد



برای حضور در بارگاه و صحن و سرای فرزندان بنی‌هاشم باید در میانه اتوبان کاشان– نطنز به سمتی بپیچید که تابلوی بادرود اشاره دارد و ۱۷ کیلومتر برانید یا مثل ما در مسـیر کاشان به اردسـتان بعد از پشت سر گذاشتن ۴۰ کیلومتر، فرمان ماشین را به سمت شـهر بادرود بچرخانید تا نهایتا به شهری برسید که اهالی‌اش بر سر هر کوی و برزنی سوغات ارغوانی رنگ شهرشان را به رُختان می کشند. سـوغاتی که دل آدم می‌رود برای طعم ملس دانه‌های یاقوتی رنگش؛ انار. از وسوسه تحفه بادرود که بگذرید می‌رسید به بادگیرهای سه قلوی میدان امام. از اینجا تا مقصود، بلوار بی نام و نشانی پیش روی شماست اما تا میدان میان بلوار را رد نکنید اثری از مقصد نخواهید دید. بعد از پشت سر گذاشتن میدان شاهزاده محمد اسـت که تصویر گنبد فراخ و دو مناره رشید بارگاه علی عباس[ع] و محمد[ع] ظاهر می‌شود. پس شتاب کنید که تا آستان برادران امام هشتم راهی نمانده است.

چهل و هشتمین روز

آسمان پر است از ابر و زمین پر از زائر. زائرانی که فقط به قصد امامزاده از اطراف و اکناف خودشان را به دل ماسه زارهای بادرود رسانده‌اند؛ چرا که در انتهای جاده آسـفالته چیزی جز مجموعه بناهای امامزاده انتظار آدم را نمی کشـد. تا آستان امامزاده همراه جمعیت می‌شویم. گنبد فراخ و مناره‌های کشیده علی عباس[ع] و برادرش در حوض میان صحن نشسـته‌اند. حیاط آن‌قدر وسیع است که شک دارم هیچ وقت از جمعیت پر شـود، اما خادمی که مدام چوبدستی پردارش را در هوا تکان می‌دهد می گوید: «پر می‌شـود، باید چهل و هشـتم بیایی و اینجا را ببینی. چند سال است که مراسم چهل و هشتم اینجا را تلویزیون پخش مستقیم می کند. از اون وقت به‌این طرف خیلی‌ها اینجا رو شـناختن». چهل و هشـتم برای بادرودی‌ها چهل و هشـتمین روز بعد از عاشوراست که می‌شود ۲۸ صفر؛ روز وفات پیامبر[ص] و امام حسـن مجتبی[ع]. روز چهل و هشتم بین مردمی که خودشان را از بادرود، نطنز، کاشان، قم و شهرهای دیگر به‌این صحن رسانده‌اند، جای سوزن انداختن نیسـت. خادم اضافه می کند که: «اربعین و ایام نوروز هم اینجا شلوغ می‌شه. خیلی از مردم می‌خوان لحظه تحویل سال اینجا کنار آقا[ع] باشـن؛به خصوص خود بادرودی‌ها. شـلوغی‌های عید از ۴-۳ روز قبل از عید شـروع می‌شـه و تا چهاردهم، پانزدهم ادامه پیدا می کنه» و دوباره خط خطی کردن آسمان با پرهای رنگی را شـروع می کند. صحن وسیع، حوض و آرامگاه داخل و خارج حـوض را طاقنماهـای دو طبقه دوره کرده‌انـد. در کنار ورودی تعدادی از حجره‌هـای طبقه اول، تابلویی حجره را منتسـب می کند به آرامگاه یکی از طایفه‌های بادرودی. اما حجره‌های طبقـه دوم به اقامتگاه‌های موقتی می‌ماند. «مجموعه اتاق‌های ما ۴۰۰ باب اسـت. چندتا سـوئیت هم داریم، به علاوه سـالن‌ها و زیرزمین که معمولا کاروان‌ها رزروشـان می کننـد. در ایام شلوغ حتی از سالن‌ها و فضاهای شهر هم کمک می گیریم». اینها را ابوالفضل سـلمانی نژاد که ظاهرا مسؤولیتی در آسـتانه آقاعلی عباس دارد و جلوی یکی از حجره‌ها ایسـتاده می گوید. او به مجموعه‌ای که تا حالا دیده‌ایم، چند حمام، نانوایی، بازارچه، دارالشفا، کتابخانه، مخابرات، سفره خانه، کشتارگاه، دامداری، مرغداری و شهربازی هم اضافه می کند که برای خودش می‌شود یک شهرک جمع و جور. او در انتهای لیستش اضافه می کند که تمام مجموعه با کمک‌های مردم سرپا شده است. از سـلمانی نژاد خداحافظی می کنیم و قول می‌دهیم که سر ظهر برای ناهار نذری برگردیم و می‌رویم تا سلامی عرض کنیم به صاحبان صحن و سرای مفصل. از ایوان پر از تزئینات می گذریم تا به آستانه حرم برسیم. یادم می‌آید که خادم جلوی در ورودی گفته بود: «بین ما جا افتاده که هر کسی برای اولین بار می‌آد اینجا دست خالی بر نمی گرده. زرنگ باش و دفعه اولی یک چیز بزرگ بخواه که‌ایشان دست و دلبازند». سـلامی می‌دهم و بین آرزوهایم می‌گردم‌دنبال دسـت‌نیافتنی‌ترینشـان.

با کاروان حله

حرم یک ضریح قلمزده از نقره و طلا دارد و کلـی زائر ارادتمند که یا پنجه در پنجه ضریح زده‌اند یا در گوشه‌ای با آقایشان خلوت کرده‌اند. بالای سر جمعیت یک آسـمانه پر نقش و نگار گسـترده شده است. آسـمان پر است از گل‌ها و برگ‌های گچی و خرده نقش‌های براق آیینه‌ای. عمارت با آنکه تازه ساز است اما چیزی از بناهای خوش سـاخت تاریخی کم ندارد. از خادم ایستاده کنار در ورودی اصل و نسب صاحبان ضریح را جویا می‌شـوم. خادم می گوید: «دوتا

آسمان پر است از ابر و زمین پر از زائر. زائرانی که فقط به قصد امامزاده از اطراف و اکناف خودشان را به دل ماسه زارهای بادرود رسانده‌اند؛ چرا که در انتهای جاده آسفالته چیزی جز مجموعه بناهای امامزاده انتظار آدم را نمی کشد

از پسران امام موسـی ابن جعفرند. هردو کنار هم دفن شده‌اند» و توضیحات بیشـتر را ارجاع می‌دهد بـه روحانی سیاه‌پوشـی که در جوار ضریح نشسـته است. روحانی خودش را محمدجواد دهشـیری معرفی می کند، امام جماعت نمازگزاران امامزاده؛ «این دو بزرگوار شهادتشون، مظلومیت و غربتشون خیلی شبیه شهدای کربلاست» و داستان مبارزه و شـهادت برادران امام رضا[ع] به نقل از تذکره آقا علی عباس و از زبان حاج آقا دهشیری شروع می‌شود: «علی عباس[ع] و محمد[ع] به اتفاق برادرشـان شـاهچراغ با کاروانی از ارادتمندان و اهل بیت امام رضا[ع] به قصد دیدار امامشان عازم مشهد مقدس می‌شوند. اما کاروان در اطراف شیراز به وسیله سپاه اشـقیا پراکنده می‌شود. شاهچراغ در



در حصار اشعار محتشم

ضریح زرین و میناکاری امامزاده در سال ۱۳۸۰ در میان فضای هشت‌گوش گنبدخانه گذاشته شده است. فضایی که اشعار محتشم کاشانی دوره‌اش کرده‌اند و سایه گنبدی ۳۰متری را بر سر دارد و از ۱۶پنجره نور می‌گیرد و دو مناره ۱۰متری را در کنار خود دارد

عکس: محمدمهدی بهمنی



صفای ریگ روبی >

اینجا پاکی دل‌های زائران است که امامزاده باد را از ضرر و صدمه ریگ حفظ می‌کند تا محبوبشان این‌چنین پاک و بی غبار بر پهنه آبی آسمان و بر متن زلال آب بنشیند

عکس: محمدمهدی بهمنی

یکی از قدیمی‌ها می‌گوید: «اون موقع‌ها بنای امامزاده خیلی کوچک بود. در این چندسال این‌قدر بزرگش کردند. دیوارهای کاهگلی و درهای چوبی داشت که یادمه خرابش کردند. چند تا حیاط جمع و جور و اتاق‌های دو طبقه داشت»

شیراز می‌ماند و علی عباس(ع) و محمد به همراه تعدادی از سادات راهی توس می‌شوند». انگشت آقای دهشـیری عینک روی بینی‌اش را بالا می‌برد، زوار دور ضریح می‌چرخند؛« دو امامزاده بزرگوار در مسیر توس به کاشان می‌رسند. عبدالجبار طبرسی حاکم کاشان که از دوستداران اهل بیت(ع) است به پیشواز کاروان بنی‌هاشـم می‌رود و ۱۷ روز از آنهـا پذیرایی می کنـد. امامزادگان و همراهانشـان بعد از این وقفـه دوباره آهنگ تـوس می کنند امـا عبدالجبار به‌واسطه اخبار ناخوشایندی که از توس می‌رسد حرکت به سوی برادر را صلاح نمی‌داند. این اسـت که کاروان عازم قریه بادافشان می‌شـود. در همین قریه است که خبر شهادت علی ابن موسی الرضا(ع) به کاروانیان می‌رسد». صدای آقای دهشیری می‌لرزد. زائران در رفت و آمدند و پیوسته صلوات می‌فرستند؛ «۴۰روز بعد از شهادت امام رضا(ع) در سال ۲۰۳ هجری کاروان مغموم سادات به راه می‌افتد تا به وطن بازگردد. اما لشـکریانی که به فرمان مامون گسـیل شده‌اند، راه را بر آنها می‌بندند و کاروان را دوره می کنند. چند روزی آب و نان از کاروانیان دریغ می‌شود تا بالاخره صبر بنی‌هاشم به سر می‌رسد و شمشیرها از نیام بیرون می‌آیند». پرهای رنگی در هوا تکان می‌خورند. پیرمردی به گنبد پر نقش و نگار امامزاده خیره شده. آینه‌های گنبد پر از نور چلچراغ‌ها شده‌اند؛ «در میدان رزم، اصحاب اذن جهاد می گیرند تا یکی یکی به میدان کارزار رفته و به درجه شهادت نائل شوند. آخرین بازماندگان سپاه دو امامزاده جلیل‌القدر هستند. سپاه برای برآمدن از پس دو شیرمرد جز جدایی انداختن میان آن دو، چاره‌ای ندارند. پس دو برادر را از هم جدا می کنند. پایان رزم تحسـین‌برانگیز شاهزاده محمد ضربتی اسـت بر کتفش. پس از این، شمشیرها و خنجرهای آخته به بدن مبارکش حمله ور می‌شوند و پیکر را پاره پاره می کنند». تعدادی از زوار من و آقای دهشیری را دوره کرده‌اند و بین آن همه سر و صدا گوش تیز کرده‌اند؛« علی عباس(ع) هم سرنوشتی شـبیه برادر کوچک‌تر دارد و بالاخره جسـم پر زخمش از اسـب به زمین می‌افتد. جسـد دو امامزاده چند روز روی ریگزارهای اطراف بـادرود می‌ماند. از تـرس عمال حکومتی کسـی جرات نمی کند به صحنه نزدیک شود تا اینکه بالاخره زن‌های خالدآبادی برای دفن اجساد پیش قدم می‌شـوند. مردان هم که اوضاع را این‌چنین می‌بینند از زنان پیروی کرده و مشغول دفن اجساد می‌شـوند. صدای الله اکبر بلند می‌شود». بلندگوها اذان می گویند و آقای دهشـیری از ما خداحافظی می کند تا خودش را به پیشانی صف نمازگزاران برسـاند. چند قدم آنطرف تر دو برادر در آغوش هم آرمیده‌اند.

داستان راستان

نماز جماعت که تمام می‌شـود جمعیت از داخل صحن و از زیر آسمان کبود، به زیر آسـمانه پر نقش و نگار حرم بر می گردند. داخل صحن و سرای امامزاده هر خادم یا زائر با سابقه‌ای داستانی از معجزات و خرق عادت‌های دو برادر را به خاطر دارد تا برایت تعریف کند. پیرمردی که خـودش را « عباس باغبانیان، فرهنگی بازنشسـته» معرفی می کند از کلیه درد دخترش می گوید، بسـتری شدنش در بیمارستان‌هاشمی‌نژاد و ناامید شدن از درمان‌های پیاپی تا اینکه « همونجا توی بیمارستان متوسل شدیم به آقا(ع). روز بعد که رفتیم گفتند خوب شده الحمدلله. ما هم اثاث کردیم. اومدیم بادرود. دیگه هم هیچ اثری از درد و ورم نبود. یهویی خوب شد». یکی از خدام مجهز به پرهای رنگی هم برایم داستان شفای زائری را تعریف می کند که اصالتا مشـهدی بوده و برای رهایی از فلجی که مبتلایش بود بارها متوسل امام‌رضا(ع) شـده بود اما خواب دیده بود که « شما برید آقا علی‌عباس(ع). شفای شما اونجاست». اما مرد مشهدی که پیش‌تر اصلا اسمی از آقاعلی‌عباس(ع) نشنیده بود، متوسل می‌شـود، نذر می کند و جواب می گیرد. سال‌ها بعد در مسیر اصفهان، اتفاقـی تابلوی آقاعلی عبـاس(ع) را می‌بیند و می‌آید تـا نذرش را ادا و امامزاده شفا دهنده را زیارت کند.

البته پیرمردها و پیرزن‌ها داستان‌های دیگری هم برای تعریف کردن دارند. حشمت راحتی که تک و توک دندان داخل دهانش پیدا می‌شود و به همین خاطر کلمه‌هایش را می‌خـورد، می گوید: «اون موقع‌ها بنـای امامزاده خیلی کوچک بود. در این چندسال این‌قدر بزرگش کردند. دیوارهای کاهگلی و درهای چوبی داشـت که یادمه خرابش کردند. چند تا حیاط جمع و جـور و اتاق‌های دو طبقه داشت». از آن بنای کوچک حالا فقط یک تصویر سیاه و سفید قاب شده بر دیوار حرم باقی‌مانده است. مقبره سیاه و سـفید آویزان از دیوار، یک گنبد مخروطی و دیوارهای کاهگلی رنگ و رو رفته دارد.

سـاعتی از ظهر گذشـته که یاد وعده آقای سـلمانی نژاد برای ناهار نذری می‌افتیم. این اسـت که خودمان را به مدیریت امامزاده می‌رسانیم. تا سفره پهن شـود آقای علافیان، مدیریت اوقاف بادرود هم از راه می‌رسـد و از آمار و ارقام دقیق و تاریخ شروع ساخت و سازهای امامزاده برایمان می گوید؛ از تخریب بنای قدیمی در سال ۱۳۵۴ و شروع اسکلت بندی و سـاخت و سازهای بنای جدید و کاشیکاری مناره‌ها و گنبدی که از نظر وسعت همتایی در خاورمیانه ندارد. از ۱۴۷ خادم حرم که ۴۷ نفرشان حقوق بگیرند و باقی که افتخاری اند یا از ۳۶۰۰ مترمربع وسعت ابنیه امامزادگان غریب و ۵۰۰ مترمربع زیربنای عمارت حرم. بوی برنج و





فخر خدمت

اینجا خدمت افتخار است و عزت. جوانان بادرودی بی بهانه و با بهانه، راهی امامزاده می شوند و گرد از صحن و ضریح و حرم می‌شویند. امامزادگان بادرودخادمان رسمی و افتخاری بسیار دارند. خادمان زن امامزاده همه افتخاری‌اند و مزدشان را از خود آقا می گیرند

عکس:محمدرضاشاهرخی‌نژاد

جای خالی ضریح چوبی

ضریح چوبی امامزاده فروخته شد تا ذره ذره زر شود و ضریحی زرین بر مدفن امامزاده بنشیند. این ضریح قلمزنی دومین ضریح امامزاده است و حالا در موزه امامزاده در کنار اندک دارایی های امامزاده محافظت می شود. جای ضریح چوبی و قدیمی با گره های استادکاران گره ساز در موزه امامزاده که هنوز بازگشایی نشده‌است، خالی است /عکس:محمدمهدی‌بهمنی

بنایی که از دست رفت

هرچه از بنای سلجوقی و یادگاری‌های صفوی باقی‌مانده بود، تخریب شد تا امامزاده‌ای معاصر با شکل و شمایلی جدید جای بنای کاهگلی امامزاده بادرود را بگیرد. حالا از آن امامزاده خاکی رنگ تنها یک قاب عکس در امامزاده مانده و یک عالمه خاطره خوش در یاد اهالی. این عکس در سال ۱۳۵۰، چهار سال قبل از تجدیدبنای امامزاده گرفته شده‌است /عکس:محمدمهدی‌بهمنی





خورشت قیمه نذری که بلند می‌شود، آقای علافیان رضایت می‌دهد که فعلا آمار و ارقام کافیست.

بارگاهی در حاشیه کویر

وقتی جمع حاضر در اتاق با همدیگر حرف می‌زنند، کلمات نامفهوم می‌شوند و با من که صحبت می کنند قابل فهم. لهجه بادرودی تقریبا هیچ شباهتی به فارسی امروزی ندارد. اتاق را کلمات نامفهوم پر کرده که لای دو لنگه در باز می‌شود و مرد جاافتاده‌ای داخل اتاق می‌آید. جمعیت بلند می‌شود و دوباره می‌نشیند و بالای مجلس را واگذار می کند به تازه‌وارد. تازه‌وارد دکترای زمین شناسی دارد و استاد دانشگاه است و توسط جمع «آقای حسن‌نژاد» صدا می‌شود. چیزی نمی‌گذرد که آقای حسن‌نژاد درباره امامزاده حرف می‌زند: «من تاحالا روی ۲۰ سایت تاریخی کار کرده‌ام اما سایت آقا علی عباس را در خواب پیدا کردم. بچه کم سن و سالی داشتم که مریض شد، به‌این آقا علی عباس گفتم بیا خوبش کن. اما خوب که نشد هیچی، بدتر هم شد و من هم از دست آقا ناراحت شدم. سه شب بعد این خواب رو دیدم.» یکی در بین جمع چایش را هورت می کشد. آقای علافیان دانه‌های تسبیح را یکی یکی رد می کند و لهجه اصفهانی آقای حسن نژاد دارد خوابش را تعریف می کند که در بیابانی مشغول حفاری بوده که خمره‌ای پیدا می کند. در خمره صفحه‌ای کاغذی پیدا می کند که روی آن نوشته شده است: «الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه ... یا نور من ذالذی یشفعه الا باذنه». آقای دکتر اضافه می کند که یعنی کی می‌تونه بدون اذن خدا شفاعت کنه، حتی آقاعلی عباس هم قادر به شفاعت بچه‌ها نیست اگر اون اجازه نده».
کودک خردسالش می‌میرد و جمع حاضر «خدا رحمت کند» می گوید و آقای دکتر سر تکان می‌دهد و داستان ادامه پیدا می کند. سه ماه بعد او همان‌جایی را که در خواب دیده بود، پیدا می کند و دستش به خمره واقعی می‌رسد؛ خمره‌ای به سبک اواخر ساسانی و اوایل دوره اسلامی که تقریبا هم عصر است با شهادت آقا علی عباس. با حفاری‌های بعدی آقای حسن نژاد متوجه می‌شود که با سایت باستان شناسی متعلق به همان عصر روبه‌روست.

گوشی همراه یکی از حاضران در جمع زنگ می‌خورد و او را مجبور به ترک کلاس درس می کند. آقای دکتر استدلال می کند که با پایین رفتن سطح آب سفره‌های زیرزمینی مردم شهر را ترک کرده‌اند و ماسه‌ها در اثر عوامل طبیعی شروع به حرکت می کنند و شهر را می‌پوشانند و کم‌کم آثار تمدنی کسانی که آقا علی عباس و یارانش را به شهادت رسانده بودند، محو می‌شود. در واقع معجزه بزرگ برادران غریب نجات مشهدشان از مدفون شدن در تل‌های بزرگ ماسه‌ای بوده است تا یاد و خاطره‌شان برای مردم باقی بماند. حسن نژاد در مقاله‌ای که بر اساس همین کشفیات نوشته، مدعی شده است که در مناطق کویری هر جا امامزاده‌ای دور از شهر و آبادی قرار دارد، حتما در کنارش شهری تاریخی وجود دارد که مدفون شده است. آقای دکتر معتقد است دلیل تراکم بسیار زیاد مقابر امامزادگان در ناحیه بین کاشان و نطنز این است که‌این منطقه برای مدتی طولانی سرشاهراه ارتباطی ناحیه بوده است و در اینجا راه‌های غرب، جنوب و مسیری که تا مشهد می‌رفته، به هم می‌رسند. او تعداد زیاد کاروانسراها و ابنیه‌های بین راهی را در مسیر نطنز، کاشان و قم گواه ادعای خودش می گیرد. استدلال‌های آقای دکتر تا زمانی ادامه پیدا می کند که تلفن همراهش زنگ می‌خورد و توسط کسی که رئیس بزرگ می‌خواندش احضار می‌شود. پس ناچار خداحافظی می کنیم و فضای اتاق دوباره پر می‌شود از لهجه‌نامفهوم.

ماشین می‌افتد در راه برگشت. این اطراف برعکس آفتاب سوزان روزهایش، شب‌های سرد و گزنده‌ای دارد. تمام شیشه‌های ماشین تا انتها بالا کشیده شده‌اند. بیرون ماشین و داخل قاب پنجره، میان سیاهی شب چراغ‌هایی که نشانه وجود آبادی در دل کویرند، سوسو می‌زنند. مسافری که جلو نشسته از راننده می‌پرسد: «این باید خالدآباد باشد». راننده تایید می کند و یکی‌یکی نام چهار تجمع نورانی سوسوها را که در فاصله کمی از یکدیگر قرار دارند، می‌برد و من یاد رشادت زن‌های خالدآباد می‌افتم. مسافری هم که کنار من نشسته است به حرف می‌آید: «خاطرتون هست اون قدیما اینجا تا چشم کار می‌کرد شن بود. این‌قدر دور و اطراف امامزاده شن بود که در چوبی اش باز نمی‌شد. آن وقت‌ها مردم نذر می کردن بیان اینجا و ماسه‌ها رو از امامزاده دور بکنن». راننده جواب می‌دهد: «اصلا نمی‌شد با ماشین این دو و برا اومد، خیلی معذرت می‌خوام از خدمتتون، مردم با الاغ می‌اومدن اینجا» و از کنار من جواب می‌آید: «بادرودی‌ها هنوز از همون جاده خاکیه پیاده میان آقا علی عباس(ع). جاده مستقیم میره تو بادرود. من خودم هر پنجشنبه از همون جاده پیاده میام. اون موقع مردم ساده بودن، پاک بودن، اگه چیزی از اموال آقا علی عباس(ع) برمی‌داشتن، می‌آوردن تو ماشین، ماشین جم نمی‌خورد». پیرمردها داخل ماشین یاد ایام خوش جوانی افتاده‌اند و بی توجه به خالدآباد و سوسوهای چراغ‌هایش که باعث و بانی گفت‌وگوهایشان شده با هم گرم گرفته‌اند. سوسوها دور و دورتر می‌شوند و از عددهایی که روی تابلوها و کنار نام کاشان نوشته شده، یکی یکی کم می‌شود ■

حسن نژاد در مقاله‌ای که براساس همین کشفیات نوشته، مدعی شده است که در مناطق کویری هر جا امامزاده‌ای دور از شهر و آبادی قرار دارد، حتما در کنارش شهری تاریخی وجود دارد که مدفون شده است

{ مردم‌شناسی }

طعم ماهی عطر دود

گزارش اختصاصی سرزمین من از کارگاه فرآوری ماهی دودی در بندر انزلی

مرضیه قاضی‌زاده/ عکس: علی رنجبران

چیزی که روزگاری در ایران تنها راه نگهداری گوشت به عنوان غذا بود، حالا تبدیل به مخلفات همراه غذا شده است. گیلانی‌ها در هزاران سال پیش برای آنکه بتوانند گوشت ماهی را مدت زیادی نگه دارند ماهی‌های تازه را به همراه نمک و مواد طبیعی دیگر درون خمره‌های سفال سرخ می گذاشتند تا نمک‌سود شود؛ یعنی همان چیزی که امروز به آن ماهی شور می گوییم. راه دیگر، آویزان کردن این ماهی‌های شور بود و دود دادن آنها با خاک چوب. ماهی‌ها در این روش تبدیل به ماهی دودی شده و عمر نگهداری از آنها بیشتر می‌شد؛ یعنی همان ماهی‌هایی که امروزه در بازار رشت قیمت‌هایشان از ۵ تا ۱۸ هزار تومان است. با اینکه شمال و جنوب ایران دو خط ساحلی بزرگ وجود دارد و پتانسیل استفاده از مواد غذایی دریایی در ایران زیاد است اما ماهی دودی، منحصر به شمال کشور و به خصوص استان گیلان است. کارگاه‌های ماهی دودی در گیلان بسیار بیشتر از استان مازندران است و کارگاه‌های موجود در این استان همجوار هم در غرب آن -یعنی نزدیک گیلان- وجود دارد. ما هم بعد از گذر از بازار رشت به سمت بندر انزلی می‌رویم که یکی از فعال ترین شهرها در این حرفه است.



حلقه آویز
خانم‌ها از صبح تا عصر گوشه شورخانه می‌نشینند و کاه برنج را در دهان و چشم ماهی‌ها فرو می‌کنند. ساخت حلقه برای آویزان کردن ماهی‌ها کار ساده و تکراری خانم‌های کارگاه ماهی دودی است. کاری که به قول خودشان از حوصله مردها بیرون است

شورخانه
در داخل حوضچه‌های شورخانه کارگاه ماهی دودی هیچ چیز معلوم نیست جز خونابه‌ای که قطعات سنگ نمک از آن بیرون زده و گهگاه کله یکی دو تا ماهی. محمد مسرورخواه، روکش چوبی حوضچه‌ها را کنار می‌زند و با چنگک‌اش خونآبه را هم می‌زند. ماهی‌های تنیده در هم از آب می‌زنند بیرون و دور چنگک در هوا پیچ و تاب می‌خورند / عکس: مجتبی محمدی

از اینجا تا پل بندر انزلی حدود یک کیلومتر فاصله است؛ مسیری که محمد عابد مسرورخواه ۱۳-۱۲ سالی می‌شـود که هر روز ساعت هشت صبح از خانه‌اش به اینجا که محل کارش است، می‌آید. اگر ناشناس باشی و از مردم محل نشانی را بپرسی، می گویند: «انبار دودماهی قاسم توکلی؟». بله. یکی از هشت کارگاه ماهی دودی انزلی؛ خیابان شهبازی، پشت باشگاه ورزشی دلشاد. هنوز وارد نشده بوی تند ماهی به مشامم می‌خورد. فیض‌الله شرقی معروف به «مشتی» طبق معمول همیشه داخل کارگاه گوش به‌زنگ است تا محمد لباس فرم آبی رنگ و پوتین‌هایش را پا کند و با هم بروند سر کارشان. مشتی پا به سن گذاشته است و خِبره این کار، خودش به ترکی می گوید از ۶۰ سال عمری که خدا به او داده، ۲۰ سالش را در کارگاه ماهی دودی مشغول کار است و حسن باشتین این جمله را برای من ترجمه می کند. آقای باشتین که سرپرست کارگران این کارگاه است خودش همپای مشتی ۲۰ سالی در این کار سابقه دارد. البته این کارگاه کارگران زیادی هم ندارد؛ همین سـه مرد همراه دو زن. فیض‌الله شـرقی و محمد مسرورخواه که حالا لباسش را پوشیده، همراه حسن باشتین به طرف سالنی در کارگاه می‌روند تا کار امروز را شروع کنند؛ من هم همراهشان می‌روم.

شنا در نمک

اینجا هم مثل دریا، ماهی‌ها در آب شور شناورند؛ البته با دو فرق اساسی؛ ماهی‌ها زنده نیستند و آب حوضچه‌های نمک هم از آب دریا ده‌ها برابر شورتر است. به اینجا سالن شـورخانه می گویند؛ جایی که ماهی‌ها را در حوضچه‌های پر از سـنگ نمک، شـور می کنند. به ردیف حوضچه‌ها که نگاه می کنم بعضی پر از آب نمک‌اند و بعضی خالی، بعضی با روکش‌های چوبی برداشته شده و بعضی با درهای چوبی بسته. درون یکی از حوضچه‌هایی را که درچوبی‌اش را برداشته‌اند، می‌بینم چیزی در آن معلوم نیست؛ مگر آنکه یکی دو تا از ماهی‌ها روی آب باشند و قسمتی از آنها ــ کله یا دم‌شان ــ مشخص باشد. البته باید هم این‌طور باشد چون آب شور این حوضچه‌ها بهار به بهار عوض می‌شود. حسن باشتین می گوید: «یک بار که آب نمک شور شد، دیگر از آن استفاده نمی کنیم تا بهار، بهار آن را می‌ریزیم دور». مشتی اینجا کارش همین است؛ دست می‌زند و می‌فهمد که به قول خودش کدام ماهی نمک گرفته و کدام نگرفته. می گوید: «نمک به خورد ماهی‌هایی که چاق‌ترند دیرتر می‌رود.» این، یک کار تجربی است و نتیجه سالیان زحمت. به گفته حسن باشتین با دو سه سال کار در کارگاه نمی‌شـود با این دقت به شوری ماهی پی برد. او کنار یکی از حوضچه‌های نمک می‌ایستد و می گوید: «در حوضچه‌های بزرگ یک تن و در حوضچه‌های کوچک حدود ۵۰۰ کیلو بار جامی گیرد». حوضچه‌های نمک را می‌شمارم؛ ۱۱ حوضچه بزرگ و ۱۰ حوضچه کوچک. پس با حساب حرف باشتین این کارگاه گنجایش دارد تا حدود ۱۶ تن ماهی را در انتظار شور شدن نگه دارد. آقای باشتین می گوید؛ سال گذشته که صید خوب بود حدودا هر ماه ۳ تا ۴ هزار ماهی به کارگاه می آمده تا دودی شوند؛ «امسال صید خیلی بد بود. در ماه ۸۰۰ تا هزار ماهی به زور می‌آید. البته چند روز پیش وضع کمی برای ما خوب شد و چهار و نیم تن ماهی از شهر شوش آوردند اینجا». حرفه‌ای بودن مشتی اینجا خودش را نشان می‌دهد چون روال کار این‌طور نیست که ماهی‌ها با هم به حوضچه بروند و همه در یک زمان مشخص نمک به خود بگیرند. زمان ماندن ماهی در آب نمک بستگی به نوع آن دارد. باشتین به ماهی‌های داخل حوضچه اشاره می کند؛ «اینها ماهی‌های زالون هستند که دو سه هفته‌ای می‌شود داخل آب نمک خوابیده‌اند». به گفته او این مدت برای ماهی سفید چیزی حدود یک هفته اسـت ولی چون جنس زالون‌ها روغنی است، میزان ماندنشان در نمک هم بیشتر است. باشتین می گوید ماهی‌های دیگری مثل کفال، کفور و فیتی‌فاک یا همان ماهی آزاد را هم برای دودی کردن به کارگاه‌های ماهی دودی می‌آورند؛ «بستگی به فصلش دارد که کدام ماهی بیشتر باشد».

آویز ماهی

اینجا دو سه سال کار کردن سابقه‌ای محسوب نمی‌شود. این را وقتی می‌فهمم که با دو خانم کارگری که در انتهای سالن شورخانه هستند، حرف می‌زنم؛ یکی‌شان که کهنه‌کارتر به نظر می‌رسد می گوید تازه‌کار است و تنها سه سال است اینجا کار می کند. آن یکی هم می گوید: «من هم تازه آمدم اینجا. دو سال است». اینجا فقط کسی را که به قول خودشان ۲۰-۱۰ سال در این کار استخوان ترکانده این کاره می‌دانند. مرحله بعدی دودی کردن ماهی‌ها همین‌جاست؛ ماهی‌هایی را که در حوضچه‌ها شور کرده‌اند، می‌سپارند زیر دست آنها. کار خانم‌ها در این انبار ساده و تکراری است و به قول خودشان سختی‌اش فقط سرمای انبار اسـت. معصومه خانم کارش را در این انبار برایم توضیح می‌دهد: «کلوش را در چشم یا مچک ماهی می‌بندیم، همین». کلوش که همان کاه برنج است و مچک هم که دهان ماهی. کاه را در چشم ماهی زالون یا دهان ماهی سفید حلقه می کنند تا ماهی‌های شور آماده آویزان ماندن شوند. از معصومه خانم درباره اینکه چرا مردها این کار را انجام نمی‌دهند سـؤال می کنم که می گوید: «مردها تحملش را ندارند. می گویند حوصله می‌خواهد این کار». انبار پر از ماهی‌های شور است و خانم‌ها پر از حوصله درست کردن حلقه آویز. به گفته معصومه خانم برای این کار روزی ۶ هزار تومان هم دستمزد دارند؛ «حالا بعد از دو سال شده ۶۵۰۰». حسن باشتین چوب‌های انار را به داربست‌های علم شده وسط محوطه روباز کارگاه، آویزان کرده و با آب شیلنگ آنها را می‌شوید. ماهی‌ها با حلقه‌های آویز یکراست از انبار نمک می‌آیند روی این چوب انارها آویزان می‌شوند تا خوب شسته شوند. حسن آقا ناگهان صدا می‌زند: «مخمل...!



در میان دود

از سقف اتاق ماهی می‌بارد و کف‌اش خاکستر نرمی خوابیده. اینجا دودخانه است. اگر خاکستر دودخانه را به آتش بکشند دیگر حتی با چشم‌های اشک‌آلود هم نمی‌توان صدها ماهی آویزان از سقف را دید. روزها و روزها ماهی‌های آویزان در آتشی که به پا شده دود می‌خورند

حسن باشتین در اتاق دود را برای ما باز می‌کند شبحی از هزاران ماهی را با زحمت زیاد و از بین انبوه دود، آویزان شده بر سقف می‌بینم. آتش این اتاق دوازده روز است که روشن مانده



سیخ‌های انار
داربست فلزی وسط محوطه کارگاه مخصوص آویزان کردن سیخ‌های ماهی‌هاست؛ ماهی‌های شور برای شستن و ماهی‌های دودی برای انتقال به سردخانه. مردهای اینجا از بس سیخ‌های انار را جابه جا کرده‌اند کمردرد دارند

نمایش ماهی دودی
مَشتی فیض‌الله شرقی در کار دودی کردن ماهی پیر شده. عمری است خانه و خانواده‌اش را در شهرستان خلخال تنها گذاشته و به کارگاه دودماهی که خانه دوم‌اش است دل بسته. او که یکی از حرفه‌ای‌ها در این کار است، ماهی دودی‌های آویزان بر سیخ انار را به ما نشان می‌دهد

برفی...!» که صدای زوزه سگی را از کنار خودم می‌شنوم. دو تا سگ کوچک پشمالو دنبال هم می کنند و از من دور می‌شوند. آقای باشتین می گوید که این سگ‌ها ماهی‌ها را از شر گربه‌ها حفظ می کنند. آب ماهی‌ها که می‌رود و چکه چکه‌شان که کم می‌شود، محمد عابد مسرورخواه چوب‌های انار را یکی‌یکی کول می کند و می‌برد اتاق برای دود دادن؛ یعنی آخرین مرحله.

ماهی‌ها بر سقف

اینجا از سقف ماهی می‌بارد؛ چیزی شبیه داستان‌های علمی تخیلی. اتاق‌های دود کنار به کنار هم در یک ردیف قرار دارند و در هر کدام از آنها سقفی پر از ماهی است و سطحی پر از خاکستر. این اتاق‌ها دودخانه یا همان اتاق‌های دود است. محمد در یکی از این اتاق‌ها از نردبان بالا می‌رود و یک دست سیخ ماهی‌های آویزان روی چوب انار را که بر دوش دارد، در خانه‌های سقف جا می‌دهد. گاهی قطره‌های آب از دم ماهی‌های آویزان سر می‌خورد و روی خاکستر کف اتاق می‌چکد، ماهی‌ها خیس‌اند. باشتین می گوید: «آب شستشو داخل شکم آنها گیر کرده.» این قطره‌های آب حتی چند روز بعد از اینکه خاک اره کف اتاق را آتش کرده‌اند باز هم از ماهی‌ها می‌چکد. در این کارگاه ۸ اتاق دود وجود دارد که در هر کدام آنها بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ ماهی برای دود خوردن آویزان می‌شود. البته امروز فقط یکی از اتاق‌ها روشن است که حسن آقا در آن را برای ما باز می‌کند. شبحی از ماهی‌ها را با زحمت زیاد و از بین انبوه دود، آویزان شده بر سقف می‌بینم. آتش این اتاق ۱۲ روز است که روشن مانده. حدود هزار ماهی آویزان در دود این اتاق محو شده. هر سقف اتاق اینجا دو سه خانه دارد که از هر کدام از این خانه‌ها حدود چهارصد ماهی آویزان است. مسرورخواه می گوید: «سیخ ماهی‌ها نباید به هم بچسبد. اگر سیخ‌ها به هم نزدیک باشند دود نمی‌تواند درست از بین‌شان بالا برود.» محمد که در حال روشن کردن اتاق دود جدیدی است می گوید: «بیشتر مردهای این کار کمر درد دارند». هر چند که مادر محمد هم مثل مادر آقای باشتین در کار ماهی دودی بوده‌اند اما محمد از وقتی که پایش شکست مجبور شد وارد این کار شود. خودش می گوید: «اگر آن اتفاق نیفتاده بود شاید می‌افتادم در راه فوتبال». به گفته او «انزلی چی‌ها» یا فوتبالیست‌اند یا صیاد و در کار ماهی. محمد متولد ۵۶ است و از کار دود کردن ماهی راضی نیست ولی حالا کارش به دودخانه افتاده. به شعر می گوید: «دودخونه مثل زندون می‌مونه / دودخونه اشکم رو در می‌آره».

سرما، صید، دود

تا اوایل بهار کار محمد همین‌قدر فشرده است؛ یعنی درست در فصل صید ماهی. حسن باشتین می گوید: «زیاد هم سخت نیســت. الان بعد ۲۰ روز دوباره آمده‌ایم سر کار چون ماهی نبود. از ۱۵ بهمن تا یک فروردین حسابی باید کار کنیم، حتی تعطیلی عید نداریم ولی فصل گرما را تعطیل هستیم. در فصل گرما نمی‌شود ماهی دودی عمل آورد؛ به جای اینکه خشک شود می‌پزد». با اینکه بعضی‌ها می گویند امسال صید ماهی کم بوده اما کارگران حسابی مشغول کارند. محمد می گوید که شیلات چشمه‌های تورهای ماهیگیری صیادان را کوچک‌تر کرده؛ «این‌طوری ماهی‌های کوچک که هنوز تخم‌گذاری نکرده‌اند گیر تور صیادان می‌افتند». حسن باشتین هم پی حرف محمد را می گیرد؛ «صید مازندران بیشتر از ماست، صید روسیه هم همین‌طور؛ چون آنها می‌دانند صدا ماهی‌ها را فراری می‌دهد و برای همین کشتی‌های کمتری برای صید می‌آیند». حسن آقا ادامه می‌دهد: «الان هم وقت کمی صید است. از اول زمســتان تا ۱۵ بهمن چله بزرگ است و ماهی در دریا کم می‌شود». حسن باشــتین با بیل خاک اره کف دودخانه را هم می‌زند. از قدیم تا به حال، تولید ماهی دودی به همین شیوه بوده؛ همین‌طور دستی و بدون استفاده از هیچ دستگاهی. فقط قبل‌ترها «به جای خاک اره از چوب استفاده می کردند که خرد کردن چوب‌ها کار را سخت‌تر می کرد»؛ این حرف مشتی است. او که گوشه شورخانه نشسته و شکم ماهی‌ها را خالی می کند می گوید: «بعضی وقت‌ها مشتری‌ها می خواهند که ماهی‌هایشان شکم پر باشد». شکم‌پر یعنی آنکه داخل ماهی همراه با خاویار شود و بعد دودی شود که البته این برایشان گران‌تر تمام می‌شود. مشتی لای شکم‌های باز شده ماهی‌ها چوب می گذارد تا داخلشان هم خوب دودی شود. درخواست‌های مشتری‌ها متفاوت است و برای همین روی دسته سفارش‌های هر مشتری، روی بشــکه مربوط به آن اسمشان نوشته شده. آنهایی هم که اسم ندارند برای خود صاحب کارگاهند. جلوی دست مشتی یک دسته ماهی سفید است که رویش برچسب خورده: «حمید قربان زاده، دوشنبه ۱۱/۴، ۵۴ عدد». این برچسب‌ها تا مراحل آخر که بسته‌بندی و سردخانه است، روی ماهی‌ها می‌مانند تا برسند دست صاحبشان. البته بسیاری از این ماهی‌ها در سردخانه می‌مانند برای روز مبادا؛ روزی که صید کم شود و ماهی دودی در بازار نایاب شود و به قیمت بهتری فروش بروند.

مَشتی فیض‌الله شرقی پیت حلبی پر از آتشی درست کرده و رویش یک ماهی به سیخ کشیده. خوب این‌طرف و آن‌طرفش می کند تا برای ظهر غذایش را آماده کند. ۱۲ تا دو بعد از ظهر، وقت استراحت کارگران اســت و برای ناهار، ماهی تازه حسابی می‌چسبد. معصومه‌خانم که از صبح قول خوردن ماهی دودی را به من داده، وقت گرم کردن برنج ناهارش، یک نعلبکی درون قابلمه برنج می گذارد، تکــه‌ای ماهی دودی هم رویش و می گذارد تا گرم شود. می گوید: «باید همراه با برنج دم بکشد ولی حالا هم زیاد ایراد ندارد». وقت ناهار که می‌رسد، با اینکه در قابلمه برنج هنوز برداشته نشده، بوی ماهی دودی را می‌شود حس کرد. کمی از ماهی دودی را که چاشنی غذاست و مثل زیتون و ترشی سر سفره گذاشته‌اند می‌چشم، شور است و اشتهاآور ■

ایران دورت بگردم

شش پیشنهاد طلایی برای ایرانگردی در نوروز ۸۹

همسفر با خزر
راهنمای سفر از غرب تا شرق دریای خزر از آستارا تا مخدومقلی

شکم‌گردی در اصفهان
راهنمای خرید و خوردن چهار خوراکی منحصر به فرد اصفهان

شکوه آذربایجان
راهنمای سفر ماکو تا تخت سلیمان

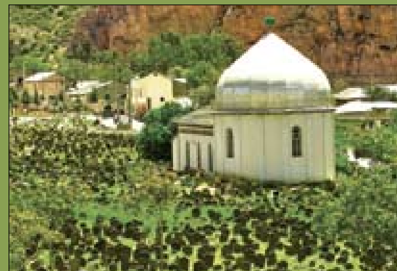
تعطیلات در آخر زنده‌رود
راهنمای بازدید از شهر تاریخی ورزنه در استان اصفهان

از مریخ تا گاندو
راهنمای سفری به جنوب ایران؛ از چابهار تا گواتر

خوشا شیراز و شعر بی‌مثالش
راهنمای شعرگردی در شیراز



بیشتر ایرانیان همه ایران را ندیده‌اند و ایران‌شناسی بدون ایرانگردی ممکن نیست. نوروز که می‌آید زمان مهیاست تا ایرانیان برای دید و بازدید نوروزی به دیدار مادر باستانی خود به سفر بروند. در راهنمای سفر نوروزی سرزمین من که با شکل و شمایلی تازه طراحی شده، شش مسیر برای گشت و گذار نوروزی پیشنهاد شده است؛ برای کسانی که تعطیلات را در شمال ایران به سر می‌برند، همسفری با خزر را در نظر گرفته‌ایم و نقاطی را پیشنهاد کرده‌ایم تا برای هر کس که در هر کجای کناره دریا به سر می‌برد، تازه‌هایی برای دیدن و یاد گرفتن داشته باشد. اگر کسی هم هوس رفتن به جنوب در سر داشت می‌تواند از مسیر شگفت‌انگیز کناره دریای پارس با سفر از چابهار تا گواتر حظ ببرد. اصفهان یکی از تکراری‌ترین شهرها برای سفر است که البته ما با رویکردی نو با نام تور خوراکی اصفهان پرده از رازهای میراث خوراکی این شهر برداشته‌ایم. ورزنه نیز از پیشنهادهایی است که سومین شماره سرزمین من به فهرست تورهای ایران پیشکش کرده است. شیرازگردی با نیت تفرج در شهر شعر ایران هم از دیگر پیشنهادهای تازه سرزمین من است و در آخر ما می‌مانیم و شکوه شاهکارهای باستانی آذربایجان در مسیری متفاوت که شامل تماشای شماری از آثار گرانقدر تاریخ ایران می‌شود که به ثبت جهانی رسیده‌اند. نوروز پیروز.



گورستان تاریخ

گورستان تاریخی سفید چاه یکی از آن شگفتی‌هایی است که در مسیر غرب تا شرق دریای خزر می‌توان دید. از بهشهر که به سمت جنوب برانید در یک مسیر مه‌آلود و جنگلی دیری نخواهد گذشت که به این روستا می‌رسید

/عکس: کاوه فرزانه

همسفر با خزر

راهنمای سفر از غرب تا شرق دریای مازندران از آستارا تا مخدومقلی

آرش نورآقایی/عکس: محمدرضایی

در سفر از آستارا تا مخدومقلی، همسفر با خزر در کناره دریا از سه استان ایران می گذرید، در حالی که در هر قدم چشم به دریا دارید و کوه‌های ستبر البرز را در کنار، دل به جنگل‌های سرسبز می سپرید و با مردمان آذری، گیلکی، دیلمی، طالقانی، طبری و ترکمن همکلام و با زبان‌های تالشی، گیلکی، مازندرانی، ترکی و ترکمنی و... و سبک زندگی آنها آشنا خواهید شد. این مسیر سبزی است که حتی اگر فرصت یا حوصله طی همه آن را ندارید، پیمودن بخشی از آن را هم نباید از دست داد.

عکس: محمدرضایی



سرای استاد شعر نو
در این مسیر، یوش را نباید از دست داد. روستایی خیال انگیز که قالبی نو به ادبیات ایران الهام کرد و مردی از خاندان اسفندیاری طبیعت را در کالبدی نو سرود /عکس: مجید ناگهی

جنگل طبرستان
طراوت طبیعت گیلان و مازندران در نوروز صدچندان است. زیبایی جادویی ساحل بهشهر و جنگل رنگ رنگ آن را دریابید، اما آن را با زباله نیالایید /عکس: حامد خورشیدی



روسری‌های به رنگ بهار
به بندر ترکمن که رسیدید فرصت خرید از بازارهای روز را از دست ندهید. روسری‌های رنگارنگ بافت اُسکوی آذربایجان که در میان ترکمنان بسیار محبوب است را می‌توان با قیمتی مناسب‌تر از شهرهای بزرگی همچون تهران خریداری کرد /عکس: علی‌حامد حق‌دوست



رمز زندگی در مرداب
نیلوفران مرداب انزلی در میان نقش‌ها و نمادهای ایرانی رمز زندگی و جاودانگی‌اند و تماشای آنها در بهار، خاطراتی ماندگار در ذهن به یادگار می‌گذارد. لطف تماشای آنها را در این سفر از دست ندهید/عکس: مجید ناگهی





گیلان جان
زیباترین جامه‌های ایرانی از آن بانوان گیلانی است و در میان گیلانیان جامه قاسم‌آبادی زبانزد پژوهشگران فرهنگ مردم و طراحان لباس است. سکه‌دوزی حاشیه و به کار بردن رنگ‌های شادو طبیعی از ویژگی‌های برتر طراحی کهن آن است
عکس: مجتبی محمدی



سفرتان را از آستارای ایران شروع می کنید. می گویم آستارای ایران، چرا که در آن سوی مرزها و در کشور آذربایجان نیز، جایی به نام آستارا هست که توسط رود آستاراچای از هم جدا شده‌اند. ساحل آستارا جای خوبی است برای نیرو گرفتن تا سفری چند روزه را آغاز کنید و خرید در بازار مرزی شهر هم خالی از لطف نیست. از آستارا و از جاده ساحلی به سمت لیسار بروید. در لیسار امکان استفاده از پلاژهای خانوادگی و برپاکردن چادرهای سفری مهیاست و می‌توان از تفریحات دریایی بهره برد و حتی شبی را در اینجا اتراق کرد و گوش به آهنگ دریا سپرد.

از لیسار به سوی تالش (هشتپر) و اسالم بروید. می‌توان این مسیر را تا رضوانشهر ادامه داد. اما اگر می‌خواهید یکی از زیباترین مسیرهای فرعی این سفر را دریابید، باید دل به جاده اسالم – خلخال بسپارید و در میان درختان بلند انبوه به یکی از قهوه‌خانه‌های میان راه سر بزنید، اندکی بنشینید و یک کاسه آش دوغ داغ را مزه‌مزه کنید.

از رضوانشهر، هم می‌توان به ارتفاعات و ییلاق زیبای ماسال رفت و هم می‌توان از طریق صومعه‌سرا و فومن به دیدار روستای ماسوله و قلعه رودخان شتافت. در مسیر اصلی، مرداب انزلی را در پیش دارید. می‌توان سوار قایق شد و به دریا رفت و خنکای بهار تازه از راه رسیده را بر سر و صورت حس کرد. اقامت شبانه در پلاژهای بندرانزلی بعد از دیدار از کشتی‌های پهلوگرفته در بندر، خالی از لطف نیست. جاده ساحلی را در پیش بگیرید و از کیاشهر و رودسر و چابکسر، خود را به رامسر برسانید. اگر هم زمان بیشتری دارید می‌توانید از شهرهای رشت و لاهیجان بازدید کنید. می‌توانید در رشت بر مزار میرزاکوچک‌خان فاتحه‌ای بخوانید و در بازار روز گشتی بزنید و در یک رستوران خوشنام، میرزاقاسمی یا باقلاقاتق نوش‌جان کنید. در لاهیجان می‌توانید به دیدار بنای زیبای مقبره شیخ‌زاهد گیلانی بروید. باز هم اگر زمان دارید می‌توانید از لاهیجان به سیاهکل و از آنجا و از مسیری دلفریب، به سوی دیلمان افسانه‌ای بروید و شبی را در این ارتفاعات و در یک خانه با معماری سنتی گیلانی تا صبح سپری کنید.

رامسر به اندازه کافی از شهرت برخوردار است نیازی به توصیف و تعریف ندارد. از طریق این شهر می‌توان به جواهردشت و جواهرده رفت یا تن به گرمای آب‌معدنی‌های متعدد اطراف شهر سپرد و جسم را روحی تازه بخشید.

از رامسر تا تنکابن تنها ۳۰ دقیقه با اتومبیل راه در پیش دارید. در گذر از تنکابن، دیدار از دوهزار و سه‌هزار را نباید از دست داد. در سه‌هزار به یکی از مراکز پرورش ماهی قزل‌آلا بروید، خودتان با قلاب ماهی صید کنید و روی آتش برای ناهار سرخش کنید.

تنکابن را به مقصد چالوس و نوشهر و نور و محمودآباد ترک کنید. در طول این مسیر شاید دلتان بخواهد از طریق عباس‌آباد به کلاردشت بروید و شبی را در هوای پاک کوهستان بگذرانید. شاید هم وقتش را داشته باشید تا از چالوس به سمت مرزن‌آباد و از دوراهی دوآب به روستای کندلوس بروید. کندلوس روستای زیبایی است که در بهاران بر زیبایی‌اش افزوده می‌شود، خانه‌های روستایی‌اش دیدنی است و موزه‌اش ستودنی. از کندلوس می‌توان از مسیری زیبا و دل‌انگیز به سمت پول و کجور رفت و نهایتا از رویان در نزدیکی نور خود را به جاده ساحلی (جاده اصلی سفرمان) رساند.

حالا که در نزدیکی شهر نور هستید شاید بخواهید که دوباره از مسیر اصلی خارج شوید و بعد از طی مسیر چند ساعته خودتان را به بلده برسانید و از آنجا به یوش بروید و در خانه نیما یوشیج مهمان شوید و ابیاتی از او را زمزمه کنید. مسیر ساحلی از محمودآباد به طرف بابلسر می‌رود. بابلسر ارزش یک شب اقامت را دارد و پیاده‌روی در ساحل هنگام طلوع آفتاب حالتان را خوش می کند. شهرهای آمل و بابل از دریا فاصله دارند اما به سادگی در دسترس هستند.

از بابل به ساری و نکا و بهشهر بروید. توصیه می کنیم طعم لذیذ غذاهای اهالی دریای مازندران را در نکا بچشید. در بهشهر سراغ کاخ شاه‌عباس را بگیرید و از دیدار دریاچه کوچک زیبایش حظ ببرید. در اینجا گردشگاهی زیبا وجود دارد که اگر از دستش بدهید، ضرر کرده‌اید. شاه‌عباس این کاخ را برای مادرش که از اهالی بهشهر بود، ساخت. اینجا یک نمونه عالی و منحصر به فرد از طراحی باغ ایرانی است که البته از باغ و کاخ چیزی جز خرابه باقی نیست اما خاطره‌اش هنوز هست.

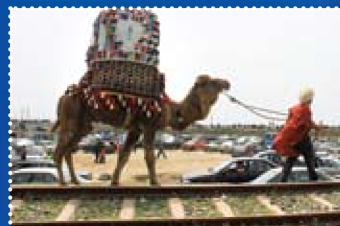
باید دل به جاده اسالم – خلخال بسپارید و در میان درختان بلند انبوه به یکی از قهوه‌خانه‌های میان راه سر بزنید و یک کاسه آش دوغ داغ را مزه‌مزه کنید

از بهشهر به سمت گلوگاه و بندرگز و کردکوی که بروید، خلیج گرگان را می‌بینید. در آن طرف خلیج گرگان، شبه‌جزیره میانکاله قرار دارد. میانکاله یکی از پناهگاه‌های حیات وحش ایران و یکی از معدود ذخیره‌گاه‌های زیست‌کره در ایران ماست و هرساله میزبان پرندگان مهاجر بسیاری است که این مکان را برای استراحت و تجدید قوا انتخاب می کنند.

به سمت بندرترکمن که بروید، رسما وارد منطقه ترکمن‌نشین ایران شده‌اید و با یکی دیگر از اقوام ایرانی روبه‌رو خواهید شد. اینجا لباس‌ها و گویش‌ها متفاوت می‌شود. اگر وقت داشته باشید می‌توانید به سمت گرگان و گنبدکاووس بروید و از دیدنی‌هایی همچون بنای بی‌نظیر گنبدکاووس دیدار کنید. برای اینکه همه ساحل دریای مازندران را طی کرده و سفر را به خوشی به اتمام برسانید، باید خودتان را به گمیش‌تپه و مخدومقلی در نزدیکی مرز برسانید. حالا دیگر از مرز تا مرز را طی کرده‌اید ولی شیهه اسبان ترکمن صدایی است که به شما یادآوری می کند اینجا ایران است.

ساحل انزلی

قلعه رودخان



شترسواری در بندرترکمن



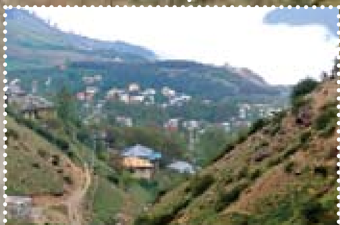
ساحل بندرگز

آستارا - هشتپر - رضوانشهر - بندر انزلی - فومن - رشت - آستانه‌اشرفیه - لاهیجان - رودسر - رامسر - تنکابن - چالوس - نوشهر - نور - محمود آباد - بابلسر - قائمشهر - ساری - بهشهر - بندرگز - بندر ترکمن - گمیش تپه - مخدومقلی

شگفتی طبیعت ایران

در دو ساعت از کویر تا کناره دریا

در سفر از غرب تا شرق دریای کاسپین یا خزر، آن قدر شهر و آبادی و طبیعت و دیدنی سر راه هست که هیچ کس دست خالی بر نخواهد گشت. به یاد داشته باشید که پیمودن حتی مسیر کوتاهی از راه اصلی، سفری پر ثمر در تعطیلات نوروزی خواهد بود. آنهایی که وقت می کنند می توانند در طول دو هفته تعطیلات تمام مسیر را درنوردند. اما آنهایی که به مسیری کوتاه فکر می کنند، می‌توانند یکی از سه مسیر فرعی پیشنهادی زیر را انتخاب کنند.



جواهرده



طبیعت بهشهر



مسیر فرعی ۱ / از کویر تا دریا در دو ساعت

(مسیر فرعی آستارا – مخدومقلی)

در این مسیر از شهری در ساحل کویر به شهری در ساحل دریا سفر خواهید کرد. دو ساعت رانندگی می کنید، درحالی که دشت و کوه و جنگل و دریا به نوبت برایتان دست تکان می‌دهند.

شاید به جرات بتوان گفت که مسیر ۱۶۵ کیلومتری دامغان ـ دیباج ـ گلوگاه ـ بندر گز، نزدیک‌ترین راهی باشد که می‌توان با پیمودن آن، از یک شهر در شمال دشت کویر به شهری در جنوب دریای مازندران رسید.

در این مسیر گرچه جاده مناسب نیست اما در خلوت عرفانی‌اش می‌توان آتش دشت را پشت سر گذاشت و به هوای کوهستان تن در داد و خاک جنگل را بویید و در انتها به نظاره آب دریا نشست.

با طی طریقی این‌چنینی، نبض سفر به شماره می‌افتد و مسافر، گونه‌ای از سلوک روحانی را تجربه می کند که هرگز انتظارش را نداشته. فاصله ابتدا و انتهای مسیر چنان نزدیک و چنان متفاوت است که هر مسافری – چه بخواهد و چه نخواهد – در دام افسونش گرفتار خواهد آمد.

دامغان شهری است پرجاذبه که روزگاری در مسیر جاده ابریشم و در خراسان بزرگ، جای داشته. این شهر که روزگاری خودش پایتخت بوده، امروز در میانه راهی قرار دارد که از یک سو به تهران – این پایتخت پر طمطراق – می‌رسد و از سوی دیگر به مشهد، پایتخت شیعیان ایران. این دامغان ما یک دستش به دامن البرز استوار است و دست دیگرش سر کویر را نوازش می کند.

۳۰ کیلومتر به سوی شمال که بروید، به چشمه علی می‌رسید؛ مکانی خوش برای دمی نشستن و چای نوشیدن و گپ زدن و آسودن. از چشمه علی باید به سمت دیباج برانید. تا اینجا جاده مشکلی ندارد اما از این به بعد، مسیر یا خاکی است یا آسفالتش مناسب نیست.

به اطلس راه‌های ایران که نگاه کنید، راه را آسفالته ترسیم کرده‌اند اما واقعیت ندارد؛ جاده خاکی باعث می‌شود که سرعتتان پایین بیاید ولی امکان رانندگی وجود دارد. شاید نتوانید با سرعت ۲۰۰ کیلومتر بر ساعت برانید اما تا ۶۰ کیلومتر می‌توانید.

دیباج را که پشت سر بگذارید، طبیعت تصمیم می گیرد که به رنگی دیگر درآید. آهسته آهسته رنگ سبز بهاری رخ می‌نماید و نسیم لطیف شده‌ای که از دریای مازندران، خرامان گذر کرده و از لابه‌لای البرز خود را تا به اینجا رسانده، گیاهان را نوازش می کند و شما را هم.

از «گشت دشت» تا «سرخ گریوه» جاده خلوت خلوت است؛ تنها صدای پرندگان است که در گوشتان می‌ماند و شاید هم صدای نفس کشیدن عمیق زمین که از خواب زمستانی بیدار می‌شود.

ادامه که می‌دهید، روستاهایی آرام با مردمانی کشاورز و دامدار را می‌بینید که در فاصله‌ای نه‌چندان دور از جاده به آن نوع از زندگی مشغولند که ما گاهی که نه، بیشتر از گاهی، حسرتش را می خوریم.

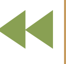
به سفید چاه که برسید، بی‌شک از زیبایی‌ها مشعوف شده‌اید اما قبرستان سفیدچاه بهت‌زده‌تان می کند. میخکوب می‌شوید و شاید که نتوانید برای چند لحظه چیزی بر زبان بیاورید، نترسید، این حالت طبیعی است.

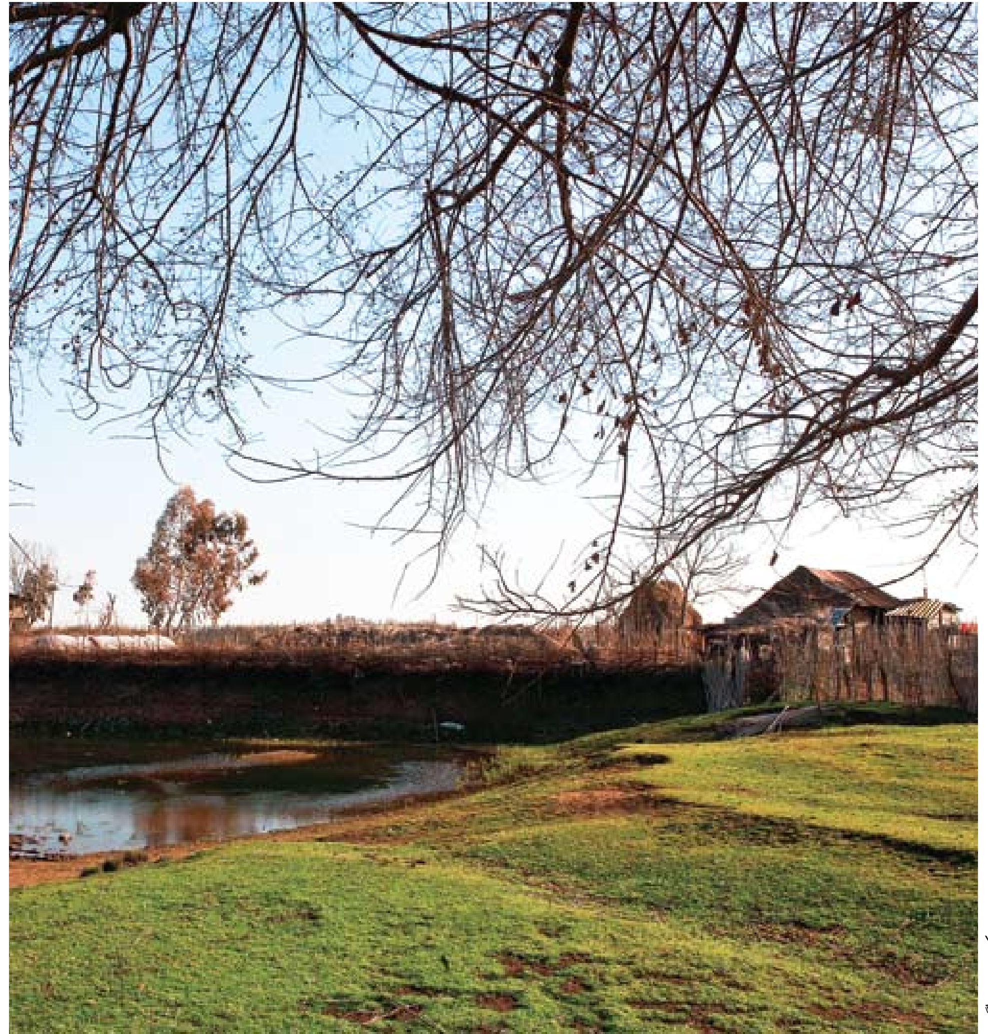
از اینجا به بعد، درختان جنگل هیرکانی رخ می‌نمایند. جاده‌ای باریک در میان سبزهای بالابلند، شعف‌انگیز است؛ جاده‌ای که همچون ریل ترن هوایی پارک‌های تفریحی، پیچ و تاب فراوان دارد و قرار است در سراشیبی تندی که دارد، هیجانمان را به اوج برساند.

هنگامی که به انتهای سرازیری جاده می‌رسیم، درختان همچون پرده سینما کنار می‌روند و چشم‌اندازی گسترده از شهر کردکوی و خلیج گرگان نمودار می‌شود. در این لحظه به راحتی مسیری که به سوی میانکاله می‌رود دیده می‌شود؛ همان مسیری که خلیج گرگان را از دریای مازندران جدا می کند.

اگر مشتی از خاک کویر را از دامغان با خود آورده باشید، اکنون می‌توانید در بندر گز، تنها ده کیلومتر آن‌طرف‌تر از اینجایی که حالا هستید، آب و خاک را به عقد هم درآورید و حل شدن در هم این دو عنصر را به نظاره بنشینید.

اینفوگرافی: علی عطائی / عکس‌ها: خبرگزاری مهر، همایون امیریگانه، عرفان دادخواه، مجید ناگهی





عکس: مجید ناگهی



مسیر فرعی ۲ بالاتر از جنت

دورترک در بالا دست، نزدیک خورشید، در میان مه، بر فراز ابر، زیر بال پرنده، رو به نسیم، عروسی زیبا، تن‌آسوده است.در نزدیکی رامسر– عروس شهرهای شمال– دو راهی‌ای هست که یکراست می‌رود به سوی کوه، به سوی کوه سبز. در جاده رامسر – تنکابن، تابلوی «جنت‌رودبار» را جست‌وجو کنید.

دل به این مسیر که بسپارید و مدتی که بروید به جنگل‌های «دالخانی» می‌رسید؛ درختان بلندی خواهید دید و جاده‌ای که بسان مار در آن میان، رو به بالا می‌خزد. می‌توانید یک نیمروز را در میان این درختان سپری کنید و دل بسپارید به صدای جیرجیرک‌ها و آواز بلبلان.اگر باز هم به مسیرتان ادامه دهید به جنت‌رودبار می‌رسید. جنت رودبار، یک رودبار دیگر است؛ غیر از رودبار قصران و غیر از رودبار منجیل. بومی‌ها معتقدند که اینجا چون از رودبار منجیل سرسبزتر است، اسمش شده جنت رودبار. می‌توانید در خانه‌های مردم محلی شبی به یاد ماندنی را سپری کنید.

اشکور منطقه‌ای کوهستانی است که تاریخ کهنی دارد و در کتاب‌های حدودالعالم، تاریخ گیلان و دیلمستان از آن یاد شده و این سرزمین را محل اقامت بعضی از طوایف اشکانیان می‌دانند



تازه ماهی
خرید و خوردن ماهی شمال را فراموش نکنید. ساکنان کناره خزر هر کدام ماهی را به سبکی طبخ می کنند و تجربه خوردن ماهی در هر استانی می تواند متفاوت باشد /عکس: خبرگزاری‌مهر



برفراز بلده ▼
بلده روستایی آسمانی است در نزدیکی یوش و در محاصره ابرها و درخت ها که از چالوس یا نوشهر می توان از مسیر اصلی خارج شد و به سوی آن راند /عکس: مجید ناگهی



مسیر فرعی ۳ اشکور را فراموش نکنید

چشمک چشمه‌سارها، خروش رودها، رازآمیزی غارها و آبی کم‌نظیر آسمان، همه آن چیزی نیست که شما را افسون اشکور می کند؛ باید بروید و ببینید این سرزمین و مردمش را و گوش بسپارید به افسانه‌هایش. اشکور در امتداد سلسله کوه‌های البرز قرار دارد، از جنوبی‌ترین نقطه شهرستان رودسر آغاز می‌شود و تا جنوبی‌ترین نقطه شهرستان رامسر ادامه دارد. محدوده اشکور از جنوب به قزوین، از مغرب به املش و رودبار الموت و از شرق به بخش کوهستانی شهرستان‌های رامسر و تنکابن و از شمال به دامنه‌های کوهستانی رحیم‌آباد و رامسر متصل است. اشکور منطقه‌ای کوهستانی است که تاریخ کهنی دارد و در کتاب‌های حدود العالم، تاریخ گیلان و دیلمستان از آن یاد شده و این سرزمین را محل اقامت بعضی از طوایف اشکانیان می‌دانند.

از تفرجگاه‌های این منطقه می‌توان به جنگل لولمان (لولمان دامان)، قلعه شهبازی، تپه شاه‌کوه، چند غار که سکونتگاه انسان‌های اولیه بوده‌اند و همچنین جنگل‌های ذربین اشاره کرد.

در منطقه اشکور مراسم و آیین‌هایی برگزار می‌شود که بعضی از آنها عبارتند از «الهی خور دتاوه»، رابچره، عروس گُلی، طبری خوانی، شیلان کشی، مراسم شیردوشان و کت زدن شیر، رسم یشماق (رو گرفتن، مچه گرفته) نوعروسان، فندق‌چینی و همچنین اجرای بازی‌های محلی به نام‌های قیش بازی، لافند بازی، گوله بله بازی، گودره بازی، اَچان اَچان و... . در سفر به گیلان، اشکور را فراموش نکنید.



اصالت اصفهانی

سال هاست که آوازه گز اصفهان از مرزهای نصف جهان گذشته و امروزه گز یک شیرینی جهانی است و کام جهانیان را اصفهانی می کند. هنوز که هنوز است انحصار گز در ایران و جهان در دست سازندگان اصیل اصفهانی است

شکم گردی در اصفهان

راهنمای خرید و خوردن چهار خوراکی منحصر به فرد اصفهان

مهدی تمیزی/ عکس: عالیه سعادتپور

در سفرهای نوروزی هر غذایی نباید خورد و هر سوغاتی نباید خرید. در هر شهری باید طعم غذای آن شهر را چشید و سوغات سرسبدش را به ارمغان برد؛ خصوصا در جایی مثل اصفهان که هر ساله عید نوروز پر از مسافرانی می‌شود که از گوشه و کنار ایران و جهان به نصف جهان سفر می آیند. در شهر دیدنی‌ها چیزی که شاید کمتر کسی به آن توجه کرده، خوراکی‌هاست. اصفهان خوراکی‌هایی دارد که منحصر به خود این شهر است و علاوه بر طعم و مزه خاص، شیوه پختشان هم به اندازه ساخت اسلیمی‌های مساجد تاریخی این شهر پیچیده است. اما سوالی که همواره پیش روی هر مسافر برای امتحان غذاهای یک شهر غریب وجود دارد این است که چه باید بخورد؟ و کجا باید بخورد؟ سالم بودن خوراکی، خوش‌طعمی، قیمت مناسب، دوری و نزدیکی و مسیر و خیلی چیزهای مهم دیگر را باید در نظر داشت تا اولین تجربه خوردن یک خوراکی آخرین تجربه نباشد. با شکم خالی نمی‌شود نصف جهان را گشت و به قول پدرم؛ «اگر با یک اصفهانی در اصفهان بتابید، ضرر نمی کنید».

بریانی چرب‌ولذید

خود اصفهانی‌ها می‌گویند برای آنهایی که حتی چربی خون دارند هم یک بار امتحان کردن بریانی ضرری ندارد. فکر کنم اگر شـــما هم امتحان کنید، گرفتارش خواهید شد. حتی اگر از خوردن بریانی پرهیز می‌کنید، شک نداشته باشید که تماشای بساط طبخش به یادماندنی است. بریانی معروف‌ترین خوراکی اصفهان است. به ظاهر ساده می‌آید اما پر از آن فوت‌های بریانی‌پزی است!



مواد لازم

مواد لازم برای پخت بریانی عبارتند از گوشت گوسفندی که کمی چربی‌اش زیادتر از حد معمول باشد، جگر سفید که در اصفهان به آن می‌گویند شش، زعفران، دارچین، نعنا، نمک، فلفل و نان که البته در اصفهان به این اقلام چیزی غیر از این نمی‌گویند!

ابزار پخت

بریانی را با منقل بزرگی می‌پزند که ساختار مفصلی دارد. منقل پخت بریانی سه طبقه است؛ در طبقه بالای آن سینی مسی بزرگی قرار دارد، در طبقه پایین آتش و در طبقه میانی - که فاصله بین سینی مسی و شعله آتش است - جایی برای چیدن چندین تشتک مسی که شبیه قاشق‌های بزرگ دسته بلند است در نظر گرفته‌اند. بریانی را در این تشتک‌ها سرخ می‌کنند

طرز تهیه

طرز تهیه بریانی هم این گونه است که جگر سفید را می‌پزند و چرخ می‌کنند. گوشت گوسفندی چرب را هم نیم‌پز کرده و چرخ می‌کنند. گوشت نیم‌پز چرخ شده را با مقدار مناسبی زعفران، دارچین، نعنا، نمک و فلفل مخلوط کرده و روی سینی می‌گذارند. سپس کف تشتک‌ها را با مقداری زعفران و دارچین آراسته و حدود یک مشت گوشت نیم‌پز را در آن پهن کرده، تشتک را روی شعله قرار می‌دهند تا بریان شود. کشیدن بریانی این گونه است که نان را با مقدار مناسبی چربی گوشت گوسفندی که روی آن زعفران آب زده پاشیده‌اند خیس می‌کنند و یکی از تشتک‌هایی را که از بریان شدن گوشت آن اطمینان دارند، روی نان دمر می‌کنند. به این صورت پشت بریان شده را مشاهده می‌کنیم. در کنار بریانی، مقداری جگر سفید پخته و چرخ شده می‌گذارند و روی آن را با دارچین، زعفران و گاهی بنا به سلیقه بریان‌پز با گردو و خلال بادام تزئین می‌کنند. نان خرد شده در آب گوشت بریانی هم با کشک و زعفران بسیار لذیذ است. از خوردن دوغ همراه بریانی غافل نشوید. سبزی خوردن، به خصوص ریحان هم با بریانی می‌چسبد/عکس: ارشیا شاهنگی

کجا بخریم و کجا بخوریم؟

هر دست بریانی را می‌توانید با قیمتی حدود ۳۰۰۰ تومان بخرید. البته آبگوشـــت لذیذ بریانی و نوشیدنی را باید جدا حساب کنید. حالا نمی‌دانم کجای شهر هستید. اگر سمت میدان عتیق هستید، می‌توانید همان‌جا سراغ بریانی حاج محمود بروید. درســت در بازاری که مجاور ضلع شـــمالی خیابان عبدالرزاق است. این بریانی در سال ۱۲۸۴ تاسیس شـــده و مورد توجه بزرگان عرصه هنر اصفهان است. حاج علی، نوه حاج محمود اکنون آن را اداره می‌کند. اگر سمت دروازه دولت (میدان امام حسین(ع)) هستید دو گزینه دارید؛ بریانی اعظم، دروازه دولت، ابتدای خیابان چهارباغ پایین و بریانی پهلوان، دروازه دولت، ابتدای خیابان طالقانی. اگر هم در خیابان حافظ هستید، می‌توانید به سراغ بریانی شمشاد بروید و اگر در میدان نقش جهان هستید از سفره‌خانه سنتی که جنب مسجد شیخ لطف‌الله است، بریانی را تهیه کنید. بعد از لذت بردن از این خوراکی و دیگر خوراکی‌های معروف اصفهان، حق می‌دهید که بی‌شک در طرح این خوراکی‌های کم‌نظیر بی انصافی شده؛ چراکه اطلاعات درستی از آن در کتاب‌های آشپزی و سایت‌ها وجود ندارد.





بریانی های ۴۰۰ساله

هنوز می‌توان بریان را در دکان‌هایی خورد که از دوران صفوی تا روزگار ما بریان می‌پزند و از در و دیوارشان در عین کهنگی اصالت می‌بارد. هرجای دنیا که بود این بریانی‌ها را ثبت می‌کردند و جهان را به تماشایش می‌کشاندند



بعد از بریان

بعد خوردن بریانی چـــرب و لذیذ، حتما باید چای و شـــیرینی اصفهانی خورد. اما از آنجا که شاید خوردن گز پشت بریانی سنگین باشـــد، چای و پولکی زعفرانی، هم سنگینی بریان را می‌زند و هم به هضم بهتر آن کمک می‌کند. گرچه چای را هر جایی می‌توان خورد اما چای خوردن در قهوه‌خانه‌ها و چایخانه‌های کهنه و کهن اصفهان که خاطره روزگاران درخشـــان اصفهان عصر صفـــوی را زنـــده می‌کند، لطف دیگری دارد

نارنج و دوغ و ریحان

فراموش نکنید که بریان فقط با سنگک، نه نان دیگر. نوشیدن دوغ به همراه بریان هم توصیه می‌شود. بهتر است از نوشیدن نوشابه با بریان پرهیز کنید تا طعم اصیل اصفهانی بدمزه نشود. سبزی خوردن تازه خصوصا ریحان و نارنج مکمل نابی در کنار بریان است

خورش ماست زردوشیرین

جز در نصف جهان، در منوی غذای هیچ کجای جهان به «خورش ماست» برنمی‌خورید. شاید آنهایی که به خوردن ماست به دلیل پایین آمدن فشارشان حساس هستند، درباره خوردن این خوراکی هم دچار شک شوند اما خورش ماست خود انرژی‌زا و مقوی است و به دلیل مقدار شیرینی‌اش به عنوان دسر سرو می‌شود. در حالی که این خوراک ترش و شیرین به عنوان دسر بر سفره‌های اصفهان جا دارد اما خود به تنهایی خوراک لذیذی است. این خوراکی را به طور معمول در بیشتر رستوران‌های اصفهان سرو می کنند و می توانید هر کیلو از آن را حدود ۸هزار تومان بخرید



طرز تهیه خورش ماست

خورش ماست دسر معروف اصفهان است که از گوشت بی‌چربی گوسفندی، ماست چکیده (که در اصفهان به آن ماست کیسه انداخته می گویند)، شکر و زعفران تهیه می‌شود. گوشت را می‌پزند و آن‌چنان با ماست چکیده، کوبیده و مخلوط می کنند که هیچ‌کدام از این دو تشخیص داده نشوند. سپس شکر و زعفران را به آن می‌افزایند. بی‌شک در تمامی خوراک‌های محلی، تجربه آشپز حرف اول را می‌زند



حلیم بادمجان پرملات‌مقوی

بعضی‌ها- به‌خصوص تهرانی‌ها- به اشتباه می گویند که این خوراکی همان «کشک و بادمجان» است اما کسی که این خوراکی لذیذ را تنها یک بار امتحان کرده باشد، طعم آن را نمی‌تواند فراموش کند و فرق آن را می‌داند؛ البته اگر سراغ آشپز خوبی رفته باشد! گوشت بدون چربی گوسفندی، برنج، بادمجان، کشک، زعفران، نمک و فلفل از مواد اصلی این غذاست. پیازداغ و دارچین هم برای تزئین و سرو کردن لازم است. گوشت، برنج و بادمجان را جدا جدا پخته، جدا جدا کوبیده و با هم مخلوط می کنند. کوبیدن و مخلوط کردن باید آن‌قدر باشد که هیچ‌کدام از مواد اصلی تشخیص داده نشوند. در پایان هم کشک به آن اضافه شده و نمک، فلفل و زعفران به میزان لازم اضافه می‌شود. اکنون حلیم بادمجان آماده است و پس از ریختن آن در ظرف، روی خوراک را با پیاز داغ و دارچین تزئین می کنند. هر کیلو حلیم بادمجان را می توانید با قیمتی حدود ۲۸۰۰ تومان خریداری کنید. حالا اگر می‌خواهید حلیم بادمجان خوبی را امتحان کنید بفرمایید؛ حلیم بادمجان المهدی در خیابان احمدآباد، نبش خیابان گلزار؛ حلیم بادمجان قصر در فلکه شکرشکن، ابتدای خیابان احمدآباد. حلیم بادمجان شمشاد در خیابان حافظ؛ حلیم بادمجان نقش جهان در خیابان چهارباغ عباسی، ابتدای خیابان سید علیخان





رسوم حلیم بادمجون

اصفهانی‌ها در بعضی از مراسم سنتی خود از آن استفاده می کنند. به طور مثال وقتی که زنی آبستن می‌شود، خانواده عروس حلیم بادمجان را به طرز جالبی آرایش می کنند (مرغ پخته‌ای را درون ظرف بزرگی گذاشته و دور تا دورش را حلیم بادمجان می‌ریزند و با انواع مغزی‌جات و پیازداغ تزئین می کنند) و به خانه داماد و دخترشان می‌برند که به آن «تاسیانه» می گویند. همچنین در افطاری‌های ماه مبارک رمضان، عشق به حلیم بادمجان در اصفهان صد برابر می‌شود و برای خرید باید در صف‌های طولانی مقابل مغازه‌ها ایستاد



واما پولکی شیشه‌ای و زعفرانی

پولکی اصفهان را می توان یک آبنبات دانست. شکر و آب را به نسبت دو به یک، به همراه اندکی جوهر لیمو مخلوط کرده و می پزند. طلایی شدن و کمی سفت‌شدن مایع پولکی -که البته بیش از هر چیز به مهارت پولکی‌پز بستگی دارد- پایان پخت را نشان می‌دهد. سپس مایع سفت‌شده را با قاشق یا با دستگاه‌های امروزی پولک پولک می کنند. امروزه انواع پولکی در طعم‌های مختلف لیمو، پرتقال، لیموامانی، کنجد، پسته، نارگیل و بادام در بازار وجود دارد. در فروشگاه‌های میدان نقش جهان و گزفروشی‌ها حتما پولکی هم پیدا می کنید. قیمت هر کیلو پولکی ساده حدود ۱۵۰۰ تومان و طعم‌دار تا بیش از ۲۵۰۰ تومان می‌رسد

گز و پولکی شهدسپاهانی

باید گفت که دو شیرینی گز و پولکی برای اصفهانی‌ها مانند خوراکی گوشت و لوبیا و لباس راحتی مقوله‌ای وصف‌ناپذیر است. نوع اصیل این شیرینی - که هنوز هم به صورت سفارشی تهیه می‌شود- دارای درصد کمی از عصاره گرانبهای «انگبین» است. نامگذاری این شیرینی هم به خاطر انگبین به کار رفته در آن است که از گیاه «گز» به دست می آید. گیاه گز در مرکز ایران - به خصوص در استان‌های اصفهان، یزد و فارس - موجود است. مواد لازم برای پخت گز عبارتند از: سفیده تخم مرغ، شکر، بادکا (گلوکز مایع)، مغز پسته و بادام، هل و گلاب. سفت شدن شیرینی گز به اندازه شل بودنش، دلیلی بر مناسب نبودن آن است. سال‌های سال گز را تنها به دو شیوه تهیه می کردند؛ آردی و لقمه‌ای. نوع آردی به صورت دایره‌هایی حجم‌دار است که میانشان را با نوع خاصی از آرد گندم پر می کنند تا به هم نچسبد. نوع لقمه‌ای هم به صورت مکعب مستطیل‌هایی است که در پلاستیک پیچیده می‌شود و به دلیل برش‌هایی که هر قطعه را از دیگری جدا می کند، مغز پسته و بادامش قابل مشاهده است. امروزه تنوع زیادی در تولید گز به چشم می خورد. برای بسیاری از خریداران نوشتن درصد روی جعبه گز کمی ناشناخته است. درصد نوشته شده بر جعبه گز (۱۸درصد، ۲۵درصد، ۴۰درصد) میزان درصد مغزی‌جات آن را نشان می‌دهد. تنوع گزها هم جالب است؛ با روکش کاکائو، بدون شکر، با مغز فندق و دیگر آجیل‌ها اما هنوز هم گز مجلسی از نظر اصفهانی‌ها همان گز آردی است. اگر گل ریز باشد آن را همراه با آردش در ظرف می چینند و اگر گل درشت باشد آن را می‌شکنند و در ظرف می گذارند. حالا شما بگویید کجای اصفهان هستید تا برای خرید گز راهنمایی‌تان کنم. یادتان باشد که از هر جایی گز نخرید. اگر در خیابان چهارباغ عباسی، روبه‌روی بازار هنر هستید به سراغ گز پویا بروید. اگر در میدان نقش جهان هستید، سراغ گز سکه و گز شیرین را بگیرید. گز کرمانی هم در خیابان عبدالرزاق است. قیمت هر کیلو گز با ۱۸درصد مغز پسته حدود ۵۵۰۰ تومان، با ۲۸درصد مغز پسته و بادام حدود ۶۵۰۰ تومان، با ۲۸ درصد مغز پسته حدود ۷۵۰۰ تومان و با ۳۸ درصد مغز پسته حدود ۱۰هزار تومان است. البته انواع گز فانتزی هم در بازار موجود است که قیمت‌های مختلفی بین ۶هزار تا ۱۵ هزار تومان دارند. جالب است بدانید که اگر گز را به طور کامل بخواهند سفارشی و اصیل تهیه کنند، قیمت هر کیلو از آن تا حدود ۸۰هزار تومان خواهد رسید

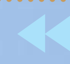


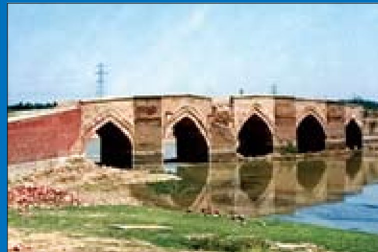






عکس:امیرمسعودابری





شهری میان سیم و زر

شهر میاندوآب بین دو رودخانه زرینه رود و سیمینه رود قرار دارد که در زمان پر آبی رودها تنها راه ورودی به این شهر همین پل‌ها بوده‌اند که امروز بسیاری از آنها تخریب شده

شکوه آذربایجان

راهنمای سفر ماکو تا تخت سلیمان

طاهره رحیمی

قره کلیسا یا کلیسای طاطاووس (تادئوس)، سال ۸۷ به عنوان نهمین اثر ایرانی در فهرست جهانی یونسکو به ثبت رسید تا ارمنیان ایران هم نماینده‌ای جهانی داشته باشند؛ کلیسایی در ۴۰ کیلومتری شهر ماکو که گفته می‌شود قدیمی ترین کلیسای ساخته شده در ایران و اولین یا دومین کلیسای ساخته شده در جهان است. اما این تنها اثر جهانی استان آذربایجان غربی نیست بلکه حدود ۶۰۰ کیلومتر دورتر از بنای این کلیسای سیاه رنگ و در شهرستان تکاب، بنای دیگری قرار دارد که چهارمین اثر ثبت شده ایران در فهرست آثار جهانی است. مجموعه تخت سلیمان در سال ۱۳۸۲ و با فاصله ۲۴ ساله از اثر قبلی ایران، در فهرست جهانی یونسکو به ثبت رسید؛ بنایی که تاریخ آن به روزگاران دور باز می گردد. قرار است در تعطیلات نوروز امسال، سفری را از قره کلیسا - یکی از آخرین بناهایی که به نام ایران در یونسکو به ثبت رسیده - آغاز کنیم و از آنجا هم به تخت سلیمان - نخستین بنایی که پس از انقلاب در یونسکو به ثبت رسیده - برویم؛ البته در کنار تماشای تمام دیدنی های میان راه؛ یعنی تمام جاذبه‌هایی که در فاصله ۶۰۰ کیلومتری شمال غربی استان آذربایجان غربی تا جنوب شرقی آن جای دارند؛ سفری در دل تاریخ و طبیعت.

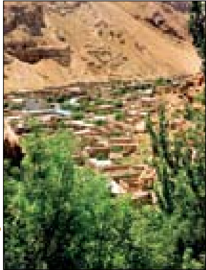
عکس: حسین کریم‌زاده



چلیپای چالدران

قره کلیسا تنها کلیسای آذربایجان نیست و چندین کلیسای کوچک و بزرگ دیگر که همگی تاریخی اند در منطقه وجود دارد. کلیسای سیر کوچک ترین کلیسای ایران است. اگر به آذربایجان رفتید تماشای آن را از دست ندهید. کلیسای ننه مریم هم یکی دیگر از کلیساهای زیبای منطقه است که هنوز هم مسیحیان آذربایجان در آن عبادت می کنند

عکس: همایون امیریگانه



کوه قیه در شمال شهر ماکو مثل یک چتر بزرگ سنگی روی بخش قدیمی شهر سایه انداخته؛ شهری که قدمت آن به دوره مادها می‌رسد

عکس: هاتف همایی

مراکز اقامتی پیشنهادی	تلفن	هزینه اقامت برای یک شب
مهمانسرای جهانگردی (ماکو)	۰۴۶۲-۳۲۲۳۴۹۱	۲۸ تا ۳۸ هزار تومان
هتل الوند (ماکو)	۰۴۶۲-۳۲۲۳۱۸۵	۱۵ تا ۲۴ هزار تومان
مهمانسرای جهانگردی (ارومیه)	۰۴۴۱-۲۲۲۲۲۳۰	۸۱ هزار تومان
هتل ستاره (ارومیه)	۰۴۴۱-۲۲۲۹۹۶۲	۴۰ هزار تومان
هتل رنجی (تکاب)	۰۴۸۱-۵۲۲۳۱۷۹	۳۴ تا ۵۰ هزار تومان

نخستین کلیسا

قره کلیسا مهم‌ترین کلیسای ایران است و به قولی نخستین کلیسا در جهان که دو گورستان عوام و خواص دارد. هنوز بعضی گورهای باستانی آن سالم مانده‌اند. ارمنیان ایران در روزهای اول تا سوم مرداد برای انجام مراسم مذهبی به این کلیسا می آیند و شب را در خانه‌های روستایی اطراف کلیسا می گذرانند

عکس: همایون امیریگانه

ساسانیان و سلیمان

آتشکده آذرگشنسب، دریاچه مقدس، زندان دیو و چشمه‌های آب گرم یعنی جاذبه‌های منطقه تخت سلیمان در این عکس کنار هم هستند. آب این دریاچه هم مثل چشمه‌های آبگرم این منطقه دائم در حال جوشیدن است

عکس: حسین کریم‌زاده

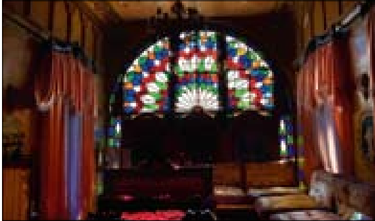
ماکو-قره کلیسا

مقصد اول شهر ماکوست که در ۲۴۵ کیلومتری تبریز قرار دارد؛ شهری که به دلیل قرار گرفتن در فاصله دو کوه، عنوان شـــهر صخره‌ای را به خود گرفته. فاصله ۸۷۰ کیلومتری تهران تا ماکو را با سواری و بدون توقف می‌توان هشت ساعته طی کرد، به خصوص که به تازگی تا شهر مرند نیز بزرگراه کشیده شده است. می توانید اول سری به تبریز بزنید و بعد از گشـــت و گذاری کوتاه در این شهر تاریخی، پس از حدود سه ساعت رانندگی به ماکو برسید. پس از مرند، به روستاهای کشک سرای، اُی اُغلی، قره ضیاءالدین وســـپس به سه راه پل دشت می‌رسید. برای رسیدن به ماکو باید سمت چپ جاده و مسیر روستای یولاگَلدی را انتخاب کرد اما می‌توانید قبل از آن، یک ساعت راهتان را دورتر کنید و به شهر مرزی پل دشت و محله چشمه ثریا سری بزنید. برای رسیدن به چشمه ثریا که محل تلاقی و مرز سه کشور ایران، آذربایجان و ارمنستان است، باید حدود یک ربع از پل دشت به سمت شمال حرکت کنید. در آنجا می‌توان با فاصله چند متر پرچم‌های این سه کشور را در حالی که در باد برافراشته‌اند، دید. چشمه ثریا را سرچشمه رود ارس می‌دانند که البته در برخی نقشه‌ها محل آن در خارج از مرز ایران نشان داده شده است. از شهرستان پل دشت به سمت غرب به ماکو می‌رسید. شهر ماکو در دره رودخانه زنگمار و در میانه دو کوه قیه و سبد جای دارد؛ به طوری که هنوز بخش قدیمی ماکو در زیر چتری از سنگ قرار دارد. قبل از رسیدن به شهر ماکو از پل تاریخی بِش گُز که پیش‌ترها راه قدیمی ورود به شهر بوده هم دیدن کنید. این پل در دوره صفوی ساخته شده و دارای یک کتیبه به خط فارسی است. درون شهر بقایای شهر باستانی ماکو و دیوار قلعه‌های آن هنوز به جا مانده، همین طور حمامی تاریخی که به تازگی از زیر خاک به در آمده. قدمت این بخش ماکو را به اوایل دوره صفویه نســـبت می دهند، هر چند که گفته می‌شود تاریخ سکونت در این منطقه از آذربایجان غربی، به هزاره‌های دور و دوران ماد می‌رسد. مردم در یک ریشـــه یابی عامیانه، شیرین و شنیدنی، نام ماکو را به صورت ماد کـــوه مرتبط با مادها می‌دانند.

مهم‌ترین محل دیدنی این شـــهر، کاخ موزه سردار در منطقه باغچه جوق است. این بنا در دوره قاجار ساخته شده و معماری آن با پایبندی به مبانی ایرانی، ملهم از معماری روسی است و ورودی آن برای هر نفر ۴۰۰ تومان است. در این موزه می‌توان از اولین گرامافون‌های وارد شده به ایران تا مبل و کاغذ دیواری‌های روسی بسیار قدیمی را سراغ گرفت. گُی مسجد یا مسجد کبود یکی از همان محل‌هایی است که در سایه کوه قیه قرار دارد و قدمت آن به دوره صفویه برمی گردد اما گفته می‌شود این مسجد نیز بر بقایای یکی از آتشکده‌های منطقه بنا شده است. بام فرهاد یا دخمه شیرین و فرهاد، در روستای سنگسر که از شمال غربی به ماکو چسبیده است، یکی دیگر از محل‌های دیدنی این شهر است که شامل دو اتاق کنده شده در کوه است که به دلیل کنده کاری‌های اطراف آن، قدمتش را هزاره اول پیش از میلاد می‌دانند.

پیش از رفتن به قره کلیســـا باید به فکر پیدا کردن محلی برای اقامت شب باشید. اگر آشنایی در این شهر ندارید، هتل‌های الوند و لاله و مهمانسرای جهانگردی از محل‌هایی هستند که می توانید شب را در آنجا بگذرانید. اما اگر تنها یک وعده مهمان شهر ماکو هستید، توصیه ما این است که برای خوردن غذا به رستوران دکتر ندیم واقع در محله بازار بروید؛ مثل بسیاری از مسافرانی که زمینی از سفر ترکیه به ایران باز می گردند و معمولا ناهار مهمان این رستوران هستند.

اما قبل از ترک ماکو، تماشای لک‌لک‌هایی را که روی تیرهای چراغ برق و درختان بلند اطراف شهر خانه کرده‌اند، فراموش نکنید. ماکو شهر لک‌لک‌ها هم نام گرفته چون با آغاز بهار کم کم این پرندگان به شهر می آیند، هر چند که طی سال‌های اخیر، تعداد این پرندگان مهاجر در شهر بسیار کمتر شده اســـت. برای رفتن به قره کلیسا بهتر است که به شهرستان شوط بروید که حدود ۲۰ کیلومتر از ماکو فاصله دارد. البته آبگرم نه چندان مجهزی هم در شوط هست که در ساعاتی از روز برای خانم‌ها و ساعاتی دیگر برای آقایان قابل استفاده است و بد نیست به آنجا هم سری بزنید. از شوط تا قره کلیسا حدود ۲۰ کیلومتر راه دارید که تمام مسیر تا ورودی کلیسا کاملا آسفالت شده. ساخت این کلیسا را بر مزار تادئوس قدیس- یکی از حواریون حضرت مسیح(ع)- به ۲ هزار سال قبل نسبت می‌دهند؛ یعنی زمانی که پادشاه ارمنستان مسیحیت را به عنوان دین رسمی کشور انتخاب کرد. روبه‌روی ورودی کلیسا ســـنگ قبرهای نامنظم و پراکنده قرار دارد که معمولا فاقد علامت و نوشته‌ای هستند. این گورستان مردم عادی بوده. برای دیدن گورستان خواص باید به پشت کلیسا رفت که در آنجا سنگ قبرها دارای صلیب و نوشته هســـتند. علاوه بر این دو گورســـتان، مقبره و نمازخانه زاکاریا (حضرت ذکریا(ع))، کلاس‌های درس دورتادور کلیسا و آسیاب سنگی از جاهایی هستند که باید به تماشای آنها بروید. نکته بسیار مهم در بازدید قره کلیسا این است که اینجا برای ارمنیان جهان بسیار محترم است و در هنگام ورود به این محوطه، حتما آداب ورود به یک جایگاه محترم و مقدس را رعایت کنید. حداقل حدود دو ساعت برای گشـــتن در این محوطه وقت لازم دارید و اطلاعات بیشتر را از راهنمایی که در محل همیشه حاضر اســـت بگیرید. ورودی برای هر نفر ۳۰۰ تومان است و پارکینگ، سرویس بهداشـــتی، آب آشامیدنی و برق و یک آبدارخانه کوچک نیز در محل وجـــود دارد. امکان چادر زدن به خصوص در این فصل سال در منطقه وجود ندارد. برای استراحت شبانه یا باید به ماکو برگردید یا به فکر اجاره خانه‌ای در چالدران (ســـیه چشمه) باشید که حدود ۱۵ کیلومتر با قره کلیسا فاصله دارد. اگر وقت ناهار به چالدران رسیدید، برای خوردن ناهار، هم می‌توانید از بقالی‌ها وسایل تهیه غذا بخرید و هم به تالار همشهری شهرستان چالدران بروید. در چالدران از مسافرخانه خبری نیست اما قهوه‌خانه زیاد است؛ قهوه خانه‌هایی که با گرم‌تر شدن هوا تخت‌هایشان را در بیرون مغازه برپا می کنند. اگر به چالدران رفتید، حتما به دشـــت تاریخی چالدران که جنگ چالدران میان ایران و عثمانی (ترکیه) در آنجا اتفاق افتاده سری بزنید. مقبره سید صدرالدین، کلیسای سنگی شـــیرین و فرهاد - که تنها کلیسای صخره‌ای استان است - و معبد دَلیک‌داش هم از دیگر نقاط دیدنی چالدران است. گفته می‌شـــود که این معبد با ۴۰ پله به زمین می‌رسد. البته انتهای این زیرزمین هنوز بازسازی نشده و پله‌های آن هم نیاز به مرمت دارند. به همین دلیل بهتر است به خاطر خطر ریزش آن تا انتها پایین نروید، به خصوص اگر چراغ قوه هم به همراه ندارید.



معماری ماکویی، یادگار سردار
نقش و نگارهایی از انسان و فرشته روی مرمرهای بیرونی کاخ سردار باغچه جوق نقش بسته است. کاخ که محل حکومت سردار ماکو بوده، یکی از زیباترین خانه‌های اعیانی آذربایجان است که در میان باغ پردرختی احاطه شده و ساخت آن در زمان قاجار به اتمام رسیده(پایین). درون کاخ سردار باغچه جوق از بیرونش هم زیباتر است؛ از آینه‌کاری و گچبری‌های ایرانی گرفته تا تزئینات روسی. این اثاثیه و مبلمان و پرده و... زمانی نه چندان دور وسایل زندگی روزمره ساکنان این خانه بوده(چپ) /عکس: حسین کریم‌زاده

راه بازگشت
برای بازگشت به تهران دو راه دارید: یکی مسیر تکاب- بیجار- زنجان- قزوین- تهران که حدود ۵۵۰ کیلومتر است و مسیر دوم که از شهرهای دندی- زنجان- قزوین - تهران عبور می‌کند. مسیر دوم حدود ۴۸۰ کیلومتر است. با این حال، مسیر دوم را به خصوص در بهار به دلیل خرابی جاده و پرپیچ و خم بودن آن توصیه نمی‌کنیم

فخر آذربایجان
اگرچه دره حسنلو امروز تنها محوطه کاوش شده است اما زمانی جغرافیای تمدن بزرگی بوده که حدود هزاره قبل از میلاد در این منطقه ساکن بوده‌اند. جام طلایی حسنلو که ۲۱ سانتی‌متر ارتفاع دارد، یکی از نشانه‌های درخشان همین تمدن است. این جام هم اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود
عکس: هاتف همایی



شکست شاهانه
اینجا دشت چالدران است که جنگ معروف شاه اسماعیل صفوی و عثمانی‌ها و دلاوری‌های سرداران قزلباش در آن اتفاق افتاد و خاطره تلخ آن شکست را به یادگار گذاشته. در پس زمینه عکس کوه بلند و سرفراز آرارات را می‌بینید؛ کوهی که در افسانه‌های روستاییان گفته شده کشتی نوح بر آن به گل نشسته
عکس: حسین کریم‌زاده





میاندوآب - تخت سلیمان

مقصد بعدی شهر میاندوآب است. پس از بازگشت به مسیر اصلی به سه‌راهی می‌رسید که از سمت راست به شهرستان مهاباد و از سمت چپ به میاندوآب می‌رسد. می‌توانید باز هم چند ساعتی از برنامه عقب بیفتید و به سد مهاباد و بازارچه تاناکورا (لباس‌های دست دوم) این شهر سری بزنید یا کمی دورتر به غار سهولان در فاصله ۴۰ کیلومتری شرق مهاباد بروید که دومین غار بلند ایران به حساب می‌آید. بعد از خروج از حسنلو، تا میاندوآب ۴۰ کیلومتر راه دارید. میاندوآب در فاصله میان دو رود زرینه رود و سیمینه رود جای دارد و پل‌های کوسه لر و میرزا رسول از دیدنی‌های این شهر هستند. برای رسیدن به تخت سلیمان باید حدود ۶۰ کیلومتر دیگر تا شهرستان شاهین دژ بروید. از آنجا پس از طی حدود ۸۰ کیلومتر به خودشهر تکاب می‌رسید. اگر قصد ماندن در تکاب یا تهیه مواد غذایی را دارید بهتر است، در همین جا وسایل مورد نیاز خود را تهیه کنید چون تا رسیدن به تخت سلیمان باید ۴۲ کیلومتر به سمت شمال شرقی حرکت کنید. از تکاب تا رسیدن به محوطه تاریخی تخت سلیمان و آتشکده، کوه زندان سلیمان قرار دارد که کوهی مخروطی شکل و میان تهی است. بالا رفتن از این کوه مشکل نیست اما تماشای فضای خالی درون آن از بیرون، کار خطرناکی است چون به خاطر فرسایش قسمت‌های بالایی آن امکان ریزش و سقوط به درون آن وجود دارد. اگرچه تاکنون کسی به درون آن سقوط نکرده است و ان شاءالله هیچ وقت نکند اما اگر کسی به درون آن سقوط کند، هیچ خروجی‌ای از داخل کوه به بیرون وجود ندارد. در اطراف کوه زندان دیو، چشمه‌های آب گرم گوگردی با خواص درمانی وجود دارند که به تازگی برای استفاده مردم محلی، استخرهایی در نزدیکی آنها ساخته شده است. پس از گذر از زندان سلیمان به محوطه تخت سلیمان می‌رسید که یادگاری از عصر ساسانی است. هر چند کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه، آثاری به جای مانده از دوران هخامنشی و مادها را هم نشان داده است اما شهرت این محوطه بیشتر مدیون بناهای دوران ساسانی یعنی آتشکده آذرگشنسب و معبد آناهیتاست. آتشکده آذرگشنسب یکی از سه آتشکده بزرگ ایران باستان و آتشکده مخصوص شاهان ساسانی بوده است. البته در این منطقه بقایای تنها کاخ به جای مانده از دوره ایلخانی را هم می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر این، دریاچه تخت سلیمان که به نظر می‌رسد دائم در حال تغییر رنگ است، یکی از زیباترین منظره‌های باستانی- طبیعی را خلق کرده است. عمق دریاچه حدود ۱۱۲ متر برآورد شده و با وجود آنکه آب زلال آن هوس شنا در دریاچه را به دل هر تماشاگری می‌اندازد اما ورود به دریاچه ممنوع و خطرناک است. در ایران باستان، آلودن آب این دریاچه از گناهان نابخشودنی بوده. قیمت بلیت ورودی برای بازدیدکنندگان ۵۰۰ تومان است. امکاناتی همچون فروش کتاب و سی‌دی‌های باستان‌شناسی، آلاچیق، بوفه برای عرضه مواد غذایی سبک، پارکینگ و سرویس‌های بهداشتی برای بازدیدکنندگان دایر شده. در تابستان بازدیدکنندگان می‌توانند در محل‌هایی که به همین منظور ساخته شده، چادر بزنند اما در بهار این محل بسیار سرد است و حتی گاهی فروردین ماه هم در تخت سلیمان برف می‌بارد. به همین دلیل برنامه سفر خود را طوری تنظیم کنید که در طول روز که هوا گرم‌تر است به این محوطه باستانی برسید و به‌موقع هم اینجا را ترک کنید. اما هنوز زمان ترک تکاب فرانرسیده. منطقه چَملی در روستای بدرلو در چند کیلومتری جنوب غربی تخت سلیمان جای دارد. مسیر این روستا خاکی است و بدون داشتن ماشین شاسی بلند در فصول بارندگی تماشای آن امکان ندارد. چمن متحرکی در دریاچه کوچکی به نام چملی قرار دارد که بر اثر جریان آب، در چهار طرف دریاچه حرکت می‌کند. البته به دلیل سنگینی این چمن که به مرور زمان بسیار ضخیم شده، در طول شبانه‌روز می‌توان متوجه حرکت آن شد. سطح دایره این چمن حدود ۲۰۰ متر مربع است و به راحتی می‌تواند دست کم وزن ده‌ها نفر را تحمل کند. اگر چمن در نزدیکی یکی از سواحل دریاچه بود، می‌توانید بدون هیچ نگرانی روی آن بروید. اگر قصد ماندن در تکاب را دارید، هتل دو ستاره رنجی محل مناسبی است. البته معمولا در نوروز چند اتاق در مدرسه شبانه‌روزی تکاب برای اقامت مسافران آماده می‌شود و می‌توانید برای یک شب توقف به آنجا بروید. در زمان برگشت هم می‌توانید قالیچه‌های افشاری دستباف، جوراب‌های رنگارنگ بافتنی ولبنیات بخرید.



خوی - حسنلو



در ادامه، مسیر خود را از سمت غرب دریاچه ارومیه پی می‌گیریم تا به خوی برسیم. از چالدران تا شهرستان خوی ۹۰ کیلومتر راه دارید. به خوی که رسیدید، حتما از مقبره شمس تبریزی و برج بلند و معروفش که با شاخ‌های قوچ تزئین شده دیدن کنید. گفته می‌شود این شاخ‌ها، شاخ قوچ‌هایی است که شاه‌اسماعیل در شهر خوی شکار کرده بوده. کلیسای سورپ سرکیس، پل خاتون، دروازه سنگی، مسجد خان و بازار خوی از دیگر محل‌های دیدنی شهرند. مقصد بعدی، شهرستان سلماس در فاصله ۴۵ کیلومتری خوی است. بیشتر ساکنان این شهر آذری و برخی از آنها هم کُرد هستنند. حمام تاریخی شیخ متعلق به دوره پهلوی اول و امامزاده «کهنه شهر» در داخل شهرستان و آبگرم ایستی‌سو، نقش برجسته خان تختی متعلق به دوره ساسانی و آبشار خورخور که در مسیر جاده ارومیه قرار دارند، از دیگر جاهایی‌اند که می‌توانید در راه رسیدن به ارومیه سراغ آنها هم بروید. همه اینجاها در فاصله کمی از جاده قرار دارند و با یک فرعی از جاده اصلی جدا می‌شوند. لبنیات و عسل از سوغاتی‌هایی است که می‌توانید از سلماس بخرید و ببرید. راه را برای رسیدن به تکاب به سمت ارومیه ادامه می‌دهیم. تا رسیدن به ارومیه حدود ۹۰ کیلومتر راه است که بر اساس گفته نقشه، تمام این مسیر بزرگراه است. اما مسافت کمی در این مسیر، بزرگراه و بقیه راه جاده‌ای دوبانده است. البته پس از احداث روگذر پل شهید کلانتری که ارومیه را به تبریز متصل می‌کند، ترافیک این جاده بسیار کمتر شده و می‌توانید راحت‌تر مسیر را طی کنید.

ساکنان شهر ارومیه نیز مثل بقیه شهرهای غرب دریاچه، بیشتر آذری و کرد و همچنین از ارمنیان و آشوریان هستند. ساحل دریاچه ارومیه، کلیسای حضرت مریم(س)، پارک جنگلی ارومیه، بند، کوه «سیر داغ»، دریاچه مارمیشو، دره قاسملو، مسجد جامع، بنای سه گنبد، آبشار سولوک و بازار سنتی شهر ارومیه از نقاط دیدنی این شهر هستند. اگر قصد خرید سوغاتی هم دارید، حلواگردویی، نقل و عرق بیدمشک از معروف‌ترین چیزهایی است که می‌توانید از ارومیه به یادگار ببرید. پس از تماشای دیدنی‌های ارومیه باید به سمت میاندوآب برویم که در فاصله ۱۶۷ کیلومتری ارومیه قرار دارد. اما حیف است که تا نزدیکی تپه حسنلو رفت و سری به آنجا نزد؛ منطقه‌ای که آثار نامداری از ایران باستان مثل جام طلایی حسنلو از آنجا به دست آمده است؛ جامی ۳هزار ساله که در آغوش و استخوان‌های مردی پیدا شد که از میان خاکستر چوب‌های سوخته بیرون آورده شده بود. تپه‌های حسنلو در فاصله ۹۰ کیلومتری ارومیه و ۱۲ کیلومتری غرب دریاچه قرار دارند. از جاده ارومیه- میاندوآب، بعد از سه‌راه حیدرآباد، تابلویی در سمت راست جاده مسیر رسیدن به تپه حسنلو را نشان می‌دهد. تا محوطه تپه‌های تاریخی جاده آسفالت است. پایگاه میراث فرهنگی حسنلو به تازگی افتتاح شده و امکانات چندانی ندارد. به همین دلیل بهتر است حتی آب آشامیدنی خود را نیز از ارومیه به همراه ببرید. به دلیل تازه تاسیس بودن پایگاه این محل، فقط می‌توانید از محل کاوش‌ها دیدن کنید چرا؛ که تمام اشیایی که تاکنون از این محل به دست آمده در موزه ملی و موزه شهر نقده نگهداری می‌شوند.





فرشتگان زنده‌رود

وقتی چند ماه پیش بچه‌های تحریریه برای تهیه مطلب فرشتگان گاوخونی به شهر ورزنه رفتند تصورش را هم نمی‌کردند با یک مطلب ۲۰ صفحه‌ای و در این مدت کوتاه، شهر فرشتگان مورد توجه گروه‌های مختلف قرار گیرد. حالا ورزنه در فهرست گردشگری تورهای زیادی قرار دارد. اهالی ورزنه خوشحال از آنچه پیش‌روست و فرشتگان در تکاپو. گفته‌های مریم خلیلی ۱۳ساله از ورزنه شاهدی بر این مدعاست؛ «اینجا همه سرزمین من را می‌شناسند. بعد از آمدن شما چند گروه دیگر هم به دیدن خاله کبری آمدند. خاله می‌گوید شاید امسال بیشتر پارچه بفروشم. دایی هم کلی برای مغازه خرید کرده چرا که در عید منتظر مهمان‌های زیادی است. من و زهرا هم به همه بچه‌ها می‌گوییم عید هر کجا رفتند چادر سفید بپوشند»

تعطیلات در آخر زنده‌رود

راهنمای بازدید از شهر تاریخی ورزنه در استان اصفهان

مهناز صبور

لذت قدم زدن در زمین‌های پفکی کنار تالاب، کویرنوردی در تلماسه‌هایی به وسعت ۱۷ هزار هکتار یا قایقرانی در مصب و دلتای زاینده‌رود یا دیدن آثار تاریخی‌ای چون مسجد جامع دوره تیموریان، خانه میرمیران با سقف زیبای گچی، رباط عباسی، امامزاده شاه‌زین‌العابدین در ورزنه، شهری با جمعیت هزار نفر و با مساحتی حدود ۲۳۰۰ کیلومتر مربع در ۱۱۰ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان کنار هم گرد آمده‌اند؛ شهری کوچک اما با طبیعتی بی‌نظیر، جذاب و متنوع به لحاظ شرایط زیستی -اقلیمی. خاطره دیدن کبوترخانه، لذت گفت‌وگو با مردمان سفیدپوش و صدها جاذبه گردشگری دیگر را تنها در شهر فرشتگان تجربه خواهید کرد؛ شهری که همه خیابان‌های آن به زاینده‌رود راه دارد و ارتباط مردمان در این دیار روزگاری تنها پلی بود از جنس سنگ و ساروج و مهر. در بدو ورود، همنشینی بناهای خشتی و آجری و سفیدی چادر زنان هنرمند آن، عجب به دل می‌نشیند. خوش آمدید- قدمتان سر چشم.

عکس: حامد جابرها



زنده،اما تنها
قلعه قورتان، تنها قلعه خشت و گلی دارای سکنه است. گذشتن از کوچه‌های قدیمی قلعه و دیدن مردمانی را که هنوز آنجا آمد و شد دارند در هیچ قلعه‌ایی نمی‌توان تجربه کرد/ عکس: علی عطایی



پابرهنه‌در تالاب
مردم‌ورزنه سال‌هاست برای تسکین دردهای خود در وسعت بی انتهای کناره تالاب قدم می‌زنند. ولی تا کنون هیچ‌منبع علمی این خاصیت‌درمانی را تایید نکرده است. اما به راستی از آن احساسی که بعد از پیاده‌روی در یکی از شاخه‌های تالاب حاصل می‌شود نمی‌توان گذشت /عکس:علی عطایی



پلی از سنگ و ساروج و مهر
پل تاریخی ورودی شهر ورزنه، روزگاری تنها راه ارتباطی این روستا بود.فرشتگان به واسطه این پل از زاینده‌رود می‌گذشتند تا در دوسوی ورزنه مهر را جاری کنند
عکس:جاوید نیک‌پور



ردپای‌زمستانی
یکی‌ازبرجسته‌ترین ویژگی‌های زیست‌محیطی‌تالاب گاوخونی‌مهاجرت پرندگانی است که با سرد شدن هوا اینجا را برای گذران زمستان انتخاب می کنند. ردپای فرود پرندگان، بر گستره تالاب تنها جلوه نوروزی این مهاجرت‌است
عکس:رضاخلیلی‌ورزنه



روز اول

مقصد نهایی ما شـهر ورزنه اسـت کـه از لحاظ جغرافیایـی در جنوب غربـی شهرسـتان نائین، شـرق اسـتان اصفهان، غرب تالاب گاوخونی و خط مرزی اسـتان یزد قرار دارد. مردان این شهر بیشتر کشاورزند و زنان آن به پارچه‌بافی و قالیبافی مشغول هستند.

انتخاب مسـیر با شماسـت؛ اصفهان یا نائین. برای گشـت و گذار در شـهر اصفهان شاید چند روزی وقت لازم باشد اما گذشتن از نائین، هم مسیر را برایتان کوتاه می کند- اگـر مبدا حرکت تهران باشـد- و هم امکان دیدن شـهری با جاذبه‌های توریستی‌ای چون مسجد جامع، خانه پیرنیا (موزه مردم‌شناسی) و بافت قدیمی شهر نائین را در یک نیمروز فراهم می کند؛ چراکـه تمام این اماکن در یک جا جمع‌اند.

یک ساعت- با اتومبیل شـخصی – از نائین تا ورودی اصلی شهر ورزنه و رسـیدن به آخرین پل تاریخی زاینده‌رود راه است. بد نیست پیاده شوید، هوایی تازه کنید و تصمیمتان را برای اقامت شبانه بگیرید.

در ایام نوروز کلیه مدارس ورزنه برای پذیرایی از مهمانان آماده‌اند. کافی است با آموزش و پرورش شهر ورزنه تماس گرفته تا آدرس دقیق هر یک از آنها را در اختیارتان قرار دهند.

اگر خوش‌شانس باشید و هنوز مهمان‌پذیر بهار امکان پذیرش شما را داشـته باشد، علاوه بر یک دسـتگاه آپارتمان که در اختیارتان قرار می گیرد، خاطره طعم غذاهای سـنتی ورزنـه مثل گداخته، هفت مغز، نان‌جوش، ماستینه، کمه شوربا، کوفته پیازی و گزری را هم برایتان به جا می‌گذارد.

مجتمع مسکونی بهار با گنجایش پذیرایی از ۶۰ نفر، کمی بعد از ورودی اصلی شـهر قرار دارد. بعد از پمپ بنزین به میدانی می‌رسـید که سال‌هاست مجسمه زنی سپیدپوش در وسـط آن به نخ‌ریسی مشغول است. اول خیابان شهید میراحمدی، کنار آب‌انبار قدیمـی حاج‌محمد جعفر کـه بادگیرش با نورافکن شـب‌ها جلوه‌ای صدچنـدان می‌یابد، مجتمع مسکونی بهار (۰۳۱۲۶۴۸۲۳۶۹) پذیرای شماست.



روز دوم

اگر عدسی و نان کنجددار محلی ورزنه را نوش‌جان کردید و آماده‌اید، بد نیست گشـتی در شهر بزنیم. شـهر ورزنه کوچک اسـت و باور دیدن این همه آثـار تاریخـی در آن دشوار.مسـجد جامـع ورزنه شـاخص‌ترین اثر تاریخی ورزنه و در قلب شـهر با کاشـی کاری‌های منحصر به فردش قرار دارد. دور تا دور هلال محراب بـا خط ثلث و آیاتی از سـوره آل‌عمران تزئین شده اسـت. مناره جلوی مسجد با ارتفاعی حدود ۲۰ متر، دارای راه‌پله آجری مارپیچی است که دسترسی به قسـمت بالای مناره را آسان کرده است. از این ارتفاع تمام شهر ورزنه قابل رویت اسـت.دیدن خانه میرمیـران، آب‌انبارهای صفوی، موزه مردم‌شناسی، تنها آهنگری سنتی ورزنه و مسجد تک‌مناره متعلق به عصر تیموری همه و همه در کنار مردمان سـفیدپوش با گویش پهلوی ساسانی- در اصطلاح محلی زردشتی- لذتی است وصف‌ناپذیر که تنها در یک نیمروز می‌توانید آن را تجربه کنید.

*داشتن یک راهنمای مطلع و مطمئن بومی این امکان را برایتان فراهم می کند که سری هم بزنید به خانه زنان هنرمند ورزنه تا علاوه بر خرید پارچه‌های زیبای دسـتباف برای سـوغات، از نزدیـک با هنر پارچه‌بافی سنتی هم آشنا شوید.

*برای هماهنگی و همراه داشتن راهنما می‌توانید با آقای رضا خلیلی، دبیر انجمن دوسـتداران میراث فرهنگی ورزنـه و دارای گواهینامه طبیعت گردی بین‌المللی تماس بگیریـد (۰۹۱۳۲۰۳۰۰۹۶) تا در صورت تمایل، راهنما شـما را تا آخر سفر همراهی کنـد ودر وقت و انرژی شـما صرفه‌جویی شـود و اطلاعات کاملـی از منطقه به دسـت آورید. بعد از خرید سوغات حتما سری هم بزنید به آخرین قطعه تاریخی دارای سـکنه کشـور در کیلومتر نه جاده اصفهان- ورزنه بعد از چهارراه قورتان. وسعتی که پیش‌روی شماست قلعه قورتان نام دارد. با پیمودن راهی کوتاه و گذشتن از مزارع پنبه در حاشیه جاده از دور بنایی آجری و عظیـم خودنمایی می کند که روزگاری نه‌چنـدان دور و در دل مـزارع، کبوتران بی‌شـماری- حدود ۲۵هزار کبوتـر- در دل خود جای داده بود تا به ازای این خانه امن، حاصلخیزی را با کود خود به زمین کشاورزان هدیه کنند. اینجا کبوترخانه است و از بام آن می‌توانید بار دیگر شهر را از این منظر ببینید.



پوشش پنبه‌ای
گرمای هوا در منطقه کویری ورزنه یا کشت وسیع پنبه؛ دلیل سپیدپوشی زنان این ناحیه هر چه باشد برای دختران امروز فرقی نمی‌کند. آنها در خانه از گل پنبه، نخ سفید می‌ریسند برای حفظ میراث مادریشان
عکس: جاوید نیک‌پور



صاحبان میرمیران و مالکان کبوترخان
این خانه با سقف گچی زیبا و منقوش با رنگ‌های گیاهی از ابنیه دوران صفوی می‌باشد. دیوارهای خانه میرمیران با اشعاری از حافظ و سعدی و تصاویری از داستان خسرو و شیرین تزئین شده‌اند. صاحبان این عمارت زیبا ـ به قولی ـ یکی از مالکین کبوترخانه‌های ورزنه نیز بوده‌اند. کبوترخانه‌ها به منظور تهیه کود و از بین بردن آفات مزارع برای پرندگان ساخته می‌شدند /عکس: علی عطایی



عکس: جاوید نیک‌پور



رمل‌سواری با شتر
چند سالی است مسوولان شهر برنامه ویژه‌ای برای ایام نوروز تدارک دیده‌اند؛ شترسواری در تپه‌های شنی. در این برنامه علاوه بر قدم‌زدن در ریگ‌سرا می‌توانید از شترسواری در رمل‌ها هم لذت ببرید. بهای این تجربه بی‌نظیر، نوروز سال قبل ۱۰۰۰ تومان بود/ عکس: رضا خلیلی‌ورزنه



عکس: حسین فاطمی



عکس: جاوید نیک‌پور



روز سوم

اگر می‌خواهید با طبیعت‌گردان ورزنه همراه شوید و از تنوع زیستی - اقلیمی آن لذت ببرید، بد نیست قبل از حرکت مایحتاج خود را تهیه کنید. در مسیر پیش رو اثری از زندگی شهری نیست؛ هر چه هست زیبایی است.

از ورزنه که خارج می‌شویم، در کیلومتر یک جاده ورزنه- جرقویه کم نیستند دوستداران تاریخ این مرز و بوم که برای دیدن اولین گاوچاه احیا شده و مراسم ویژه آبرسانی به شیوه سنتی توقف کرده‌اند. برای دیدن این مراسم باید بلیت به قیمت پانصد تومان تهیه کنید.

در این مکان علاوه بر خرید سوغات می‌توانید دوغ محلی، نان مالک و گندم و شادونه داغ نوش‌جان کنید.

کویر ورزنه قابل دسترس‌ترین کویر به شهر اصفهان است که فاصله آن از سمت پل بزرگمهر- سه راه پینارت- برسیان- اژیه، ۱۰۵ کیلومتر و از سمت خیابان جی به کوهپایه- هزند- قورتان، ۱۱۳کیلومتر است. اگر قصد رفتن به کویر از شهر نائین را دارید در کیلومتر ۳۰جاده نائین- اصفهان و بعد از گردنه ملااحمد، تنها با طی ۴۵کیلومتر در مقصد خواهید بود. بعد از گذشتن از گاوچاه نیم‌ساعتی تا ابتدای تلماسه‌ها که بومیان ورزنه آن را ریگسرا می‌نامند راه باقی است.

وسعت بی‌نظیر تپه‌های شنی دارای اشکال مختلف حاصل از فرسایش باد است و چشم‌انداز ماسه‌ها از بالای تلماسه‌ها چنان مسحور کننده است که تا مدت‌ها خاطره آن در ذهن شما باقی خواهدماند. بعد از استراحتی کوتاه به سمت یکی از بکرترین چشم‌اندازهای طبیعی ورزنه حرکت می‌کنیم؛ مرز میان اکوسیستم آبی با خشکی؛ تالاب بین‌المللی گاوخونی. دسترسی به تالاب بیشتر از شهر ورزنه می‌گذرد. این راه‌ها تا ورزنه آسفالته و از آن پس تا تالاب خاکی است. نگران نباشید، مسیر کوتاه است اما در صورت بارندگی به آرامی حرکت کنید تا اتومبیل از جاده اصلی خارج نشود و در خاک‌های پف کرده حواشی تالاب گیر نیفتد.

اگر می‌خواهید از درستی مسیر اطمینان حاصل کنید، حرکت را به سمت کوه سیاه‌رنگی که در مقابل دیده می‌شود ادامه دهید. پس از طی مسافتی حدود ده کیلومتر در جاده خاکی به دامنه کوهی آتش‌فشانی که تماما از سنگ‌های سیاه رنگ متخلخل پر شده است می‌رسید.قله سیاه‌کوه یا به قول بومی‌ها چشم تالاب، با ارتفاع ۲۰۵۰ متر بهترین مکان برای تماشای تالاب عظیم گاوخونی محسوب می‌شود.جاده‌های منتهی به تالاب معمولا به محل الحاق آن به زاینده‌رود می‌رسند که دارای جلوه‌های زیباتر و طبیعت متنوع‌تری نسبت به دیگر بخش‌ها هستند.

در ایام نوروز وضعیت آب و هوایی منطقه معمولا مطلوب و تالاب از بارندگی زمستانی سیراب است. بد نیست برای لمس لذت‌بخش و پررمزوراز تالاب، کفش‌ها را از پا درآورید و برای پایانی به یادماندنی در زمین‌های پفکی آن قدمی بزنید.



عکس: علی عطایی

سیاه‌شویی؛ رسم ورزنه در روز آخر سال

صبح است؛ صبح آخرین روز سال. برای این جمعیت فرقی نمی کند سال در کدام روز هفته به پایان می‌رسد، مهم این است چطور به پایان رسد. غم باید شسته شود از روی شهر. نوروزی اگر هست با هم به استقبالش می‌رویم.

سبزه عیدشان را آورده‌اند تا سیاهی بشویند از رخت عزای او که امسال عزیزی از دست داده است. ساعتی بعد مردها می‌روند برای آماده کردن سور و سات فردا و زن‌ها بدرقه می کنند خانواده عزادار را تا در خانه‌هایشان و مگر می‌شود غم داشت با حضور صفی از فرشتگان سفیدپوش. اگر در آخرین روز سال، صبح زود ۲۹ اسفند در ورزنه بودید برای دیدن مراسم سیاه‌شویی سری به مسجد جامع شهر بزنید.



عکس: جاوید نیک‌پور

سوغات سفید

دور نیست روزگاری که زنان کوچک این شهر، اولین چادر سفیدشان را که از مادر عیدی می گرفتند، تردیدی به دل راه نمی‌دادند. آن زمان شهربانو نه ساله بود و تنها زنان عزادار یا کسانی را که از شهرهای دیگر به اینجا آمده بودند، با چادر سیاه دیده بود. سال‌ها از آن روزها می گذرد و شهربانو یکی از نه بانوی سفیدباف ورزنه است که برای خودش و زنان کوچک آن روزگار، سفید می‌بافد و شاید برای دختران جوان ورزنه امروز که می خواهند این میراث سپید زنده بماند.

اگر قصد خرید پارچه‌های پنبه‌ای، سفید و دستباف را دارید کافی است سراغ یکی از نه زن سفیدباف ورزنه‌ای را بگیرید تا علاوه بر خرید سوغات، از نزدیک سفیدبافی و سفره‌بافی را هم دیده باشید. امکان خرید پارچه‌های دستباف در گاوچاه نیز برای‌تان مهیا است.



عکس: آرزو بیات

احیای اولین گاوچاه ایران بعد از ۵۰ سال

«روزگاری همین ورزنه خودمان، یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران باستان بود و پررونق در کشاورزی. آفتاب بی‌انتها و خاک، پرروزی بود که آب به همت گاوچاه بر زمین‌ها جاری شد.» همه به احترام او ساکتند و او ادامه می‌دهد: «روزها و شب‌هایم در گاوچاه گذشت تا زمین سبز باشد و مردم خشنود از رزق بیکران». حالا در این شهر اگر کسی باشد که قدر بداند گاوچاه را کسی جز ابراهیم حیدری (معروف به میرزاعلی) نیست. گاوچاه اصطلاحی قدیمی است که به روی این شیوه آبیاری نهاده‌اند. حالا این اوست که بعد از ۵۰ سال کمر همت به احیای این رسم دیرین آبادانی بسته است. می گوید: «وقتی کوچک بودم ۳۰۰ گاوچاه در ورزنه بود و حالا این یکی، خاطره‌ای است از آن روزها». آقای حیدری- مالک گاوچاه- تمام امیدش این است که این سنت دیرینه مورد توجه گردشگران قرار گیرد. موقع خداحافظی تنها خواسته‌اش از ما این است: «به همه بگویید اولین گاوچاه ایران بعد از ۵۰ سال احیا شد. قدمتان سر چشم».

تلفن‌های ضروری و سایت‌های مرتبط با ورزنه

پیش شماره ورزنه : ۰۳۱۲
میراث فرهنگی: ۶۴۸۲۱۰۰
آموزش و پرورش: ۶۴۸۴۳۴۳
درمانگاه: ۶۴۸۲۲۷۴
رضا خلیلی (دبیر انجمن دوستداران میراث فرهنگی ورزنه): ۰۹۱۳۲۰۳۰۰۹۶
انجمن دوستداران میراث فرهنگی ورزنه: www.varzanehmiras.ir
اداره هواشناسی ورزنه: www.varzanehhmet.ir
شهرداری ورزنه: www.varzanehcity.ir





همراه با بلوچ تا مریخ

هر ساله بسیاری از گردشگران به ۱آن خرید کنند. اما ما می گوییم چابهار فقط خرید نیست؛ شما می توانید با در دست داشتن این راهنما با مردم خونگرم جنوب سیستان و زیبایی‌های بسیاری در این خطه آشنا شوید

از مریخ تا گاندو

راهنمای سفری به جنوب ایران؛ از چابهار تا گواتر

طاهره رحیمی / عکس: پیمان خلف‌بیگی

اگرچه بر هر نقطه‌ای از ایران که دست بگذارید، به خصوص در فصل بهار پر از شگفتی و جاذبه است اما در منطقه چابهار - تنها بندر اقیانوسی ایران که در ساحل دریای عمان قرار دارد- می‌توانید فضای کاملا متفاوتی را تجربه کنید؛ متفاوت از سرسبزی‌های شمال ایران، کوهستان‌های شمال غرب و کویرهای مرکزی. اگر با دیدن هر کدام از این مناطق ممکن است این حس به شما دست بدهد که در قاره‌ای دیگر یا در گوشه دیگری از این جهان هستید اما در سفر به چابهار این شانس را دارید که احساس کنید که بر سطح ماه یا مریخ ایستاده‌اید! ما این‌بار شما را دعوت می‌کنیم تا برای تماشای کوه‌های مریخی و تمام جاذبه‌هایی که در کنار آن در چابهار و اطراف آن قرار گرفته، به سفری از چابهار تا گواتر بروید؛ یعنی سفری که از کناره ساحل خنک‌ترین بندر جنوبی ایران آغاز می‌شود و به آخرین شهر در منتها الیه جنوب‌شرقی ایران می‌رسد؛ در حالی که در تمام این مسیر ۱۰۰ کیلومتری، ساحل دریا در سمت راست شما قرار دارد.

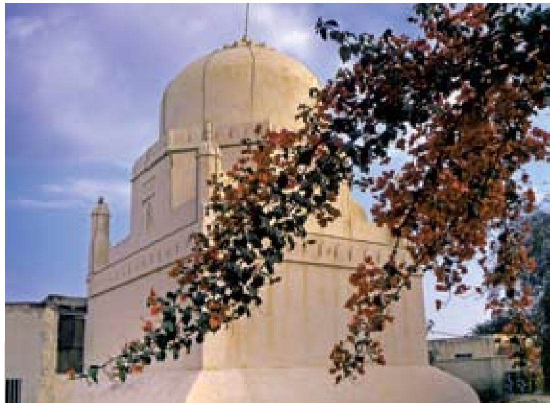


از مدرن به سنتی
در چابهار دو نوع بازار داریم؛ سنتی و مدرن. اگر در هتل‌های داخل منطقه آزاد اتاقی گرفته‌اید، پیشنهاد ما به شما این است که حتما سری به خود شهر و کوچه پس کوچه‌های بازار سنتی آن بزنید؛ آن وقت با چیزهایی روبه‌رو می‌شوید که در هیچ کجای دیگر نظیرش را نمی‌بینید





تلگرافخانه انگلیسی‌ها
این ساختمان قدیمی و زیبا که تلگرافخانه چابهار نام دارد و در خیابان مولوی واقع شده، کتیبه‌ای بر ورودی خود دارد که تاریخ ساخت ۱۸۹۶ میلادی بر آن حک شده است. این ساختمان به وسیله انگلیسی‌ها ساخته شده و از قدیمی‌ترین ساختمان‌های سنگی موجود در شهر چابهار است



دریا و مقبره
سر زدن به آثار تاریخی و سواحل زیبای چابهار را از دست ندهید. دیدن لنج‌های تزئین شده و صیادان بلوچ در سواحل کنار دریای عمان حال و هوای خاصی دارد. (عکس سمت چپ) اگر هم خواستید به یکی از آثار باستانی شهر بروید، یکی از توصیه‌های ما مقبره سید غلامرسول در پنج کیلومتری شمال غربی چابهار است که قدمت آن به ۴۶۵ ه.ق می‌رسد (عکس بالا)



چابهار
تالاب لیپار و ساحل صورتی
کوه‌های مریخی
بریس
بندرگواتر
پسابندر

تا آخر خط
مسیر رفتن از چابهار به گواتر ساده است. فقط کافی است تا جاده چابهار ـ گواتر را بگیرید و به انتهای آن بروید، یعنی تا حدود ۱۰ کیلومتری مرز پاکستان که شهر گواتر قرار دارد. بین راه هم جاده زیبا و منحصر به فرد، تالاب لیپار، بنادر سنتی و زیبای بریس، پسابندر و گواتر و کوه‌های مریخی را می‌بینید / اینفوگرافی: علی عطایی





دریا، کوه مردم
جاده گواتر از زیبایی‌های سفر است؛ یک طرف ماسه‌های سرخ رنگ و طرف دیگر کوه‌های سفید مریخی (عکس سمت چپ: کیان امانی) در این سفر با مردمی آشنا می‌شوید که بسیار مهمان‌نواز هستند



به سمت چابهار

برای رسیدن به چابهار دو راه دارید؛ مسیر جاده‌ای و هوایی؛ البته اگر قصد دارید از پایتخت خود را به ساحل دریای عمان برسانید. تهران در فاصله تقریبی ۲هزار کیلومتری چابهار قرار دارد و اگر بخواهید بدون توقف در شهرهای بین راه به چابهار برسید، بیشتر از یک روز در راه خواهید بود. تهران ـ قم ـ کاشان ـ یزد ـ رفسنجان ـ کرمان ـ ماهان ـ بم ـ دو راهی رستم‌آباد (سمت راست جاده را انتخاب کنید. سمت چپ به زاهدان می‌رسد) ـ ایرانشهر ـ چابهار شهرهایی هستند که شما پشت سر خواهید گذاشت. اما اگر مسیر هوایی را انتخاب کنید از فرودگاه مهرآباد تا فرودگاه منطقه آزاد چابهار حدود یک ساعت و نیم در راه هستید که هزینه رفت و برگشت برای هر نفر ۱۷۴ هزار و ۴۰۰ تومان است.



اقامت در چابهار

بعد از رسیدن به چابهار به فکر دست و پا کردن جایی برای گذراندن شب باشید. مدیریت منطقه آزاد چابهار و میراث فرهنگی این شهرستان در ساحل دریا سکوهای سیمانی و آلاچیق‌هایی احداث کرده‌اند که در نزدیکی آنها سرویس‌های بهداشتی هم وجود دارند که اگر چادر به همراه داشته باشید، می‌توانید شب را در نزدیکی ساحل بگذرانید. می‌توانید اتاقی هم کرایه کنید یا به هتل و مهمانسرا بروید. هتل‌های چهار ستاره لیپار و لاله و دو ستاره سپیده از هتل‌های خوب این شهر هستند. قیمت هر شب اقامت در هتل لیپار (۰۵۴۵-۴۴۴۲۱۰۲) در یک اتاق دو تخته ۵۵هزار تومان و در هتل سپیده (۰۵۴۵-۲۲۲۰۶۸۵) ۳۳هزار تومان است. مهمان‌پذیر ساناز هم با حدود هر شب ۱۳هزار تومان یکی دیگر از گزینه‌هاست.



دیدنی‌های چابهار

توصیه ما این است که تماشای طلوع و غروب خورشید را در خلیج چابهار از دست ندهید. شما می‌توانید ساحل صخره‌ای را که در جنوب شهر قرار دارد هم برای تماشای غروب خورشید انتخاب کنید. این ساحل در اثر پیشروی آب دریا و فرسایش سنگ‌های رسوبی یکی از زیباترین چشم‌اندازهای ساحل جنوبی ایران را به خصوص هنگام غروب خورشید به وجود آورده که البته در این موقع از شبانه‌روز یکی از نقاط شلوغ شهر است.

منطقه آزاد چابهار حدود شش مرکز خرید و بازار به شکل دیگر مراکز خرید جزیره‌های قشم و کیش دارد. اما اگر می‌خواهید از صنایع دستی و سوزن‌دوزی‌های زنان بلوچ هم سوغاتی بخرید باید به بازار سنتی این شهر بروید.

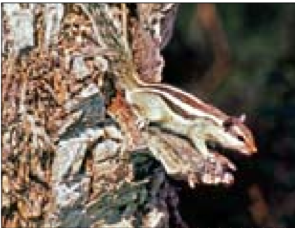
ساختمان قدیمی تلگرافخانه در خیابان مولوی چابهار یکی از نقاط دیدنی شهر است. به آنجا هم سری بزنید. این ساختمان در سال ۱۲۷۴ شمسی به وسیله انگلیسی‌ها در دو طبقه ساخته شده که یکی از آخرین ساختمان‌های سنگی موجود در این شهر است. علاوه بر اینها مقبره سید غلامرسول در چابهار هم یکی دیگر از نقاط دیدنی چابهار است. گفته می‌شود این آرامگاه مربوط به مردی صالح و شیعه‌مذهب بوده که در شب ازدواجش فوت می‌کند که تا همین چند سال قبل در شب درگذشت وی مراسمی در محله مقبره برگزار می‌شده.

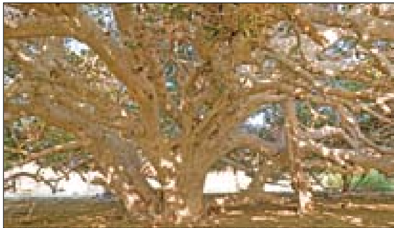


دیدنی‌های اطراف

مسیر ۸۰ کیلومتری چابهار تا گواتر را می‌توانید در یک ساعت طی کنید. پیشنهاد ما این است که زمان این سفر را طوری انتخاب کنید که غروب، دوباره در همین شهر باشید چون در گواتر امکانی مثل مسافرخانه و غذاخوری برای گذراندن شب وجود ندارد. تنها امکانات گردشگری این شهر مسجد و چند بقالی کوچک است.

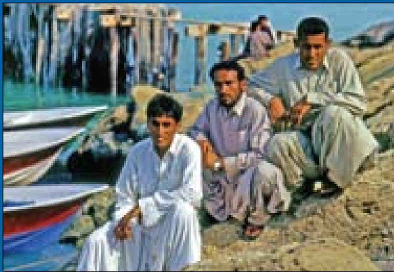
اگرچه برای رسیدن به گواتر باید به سمت شرق بروید اما حیف است آثار باستانی‌ای را که در پنج کیلومتری شمال‌غربی چابهار و در روستای تیس قرار دارد نبینید. قدمت این روستای ساحلی به ۲هزار و ۵۰۰ سال قبل می‌رسد که به‌وسیله مغول‌ها ویران شده است. در این روستا بهتر است به تماشای چندین قلعه‌ای بروید که ویرانه‌های آن موجود است. قلعه تیس (قلعه پرتغالی‌ها) متعلق به دوره صفوی و قلعه پیروزگت به جا مانده از دوره اشکانی است که البته تنها یک دیوار کوچک از آن باقی مانده است. علاوه بر این در تیس کوه و بقایای بارویی به جا مانده که به فیل‌بند معروف است و در زمانی که بازرگانان هندی با فیل به مسافرت می‌پرداختند، فیل‌های خود را در دره این کوه نگاه می‌داشتند. غارهای بان مسیتی در دامنه کوه شهبازبند تیس قرار دارد؛ حتما به آنجا هم سری بزنید. این مجموعه شامل یک غار طبیعی و دو غار مصنوعی کنده شده در دل کوه است که گفته می‌شود در قدیم پرستش‌گاه محسوب می‌شده.





خانه سنجاب‌ها
درخت بزرگ انجیر معابد یا لور که محلی‌ها به آن کرگ می‌گویند را در حتما در نوار ساحلی این مسیر ببینید (عکس سمت راست: حسین کریم‌زاده) این درخت بزرگ که پس از تالاب لیپار در کنار جاده قرار دارد، خانه‌ای برای سنجاب‌های بلوچی است

لنج‌ها و بندرها ▼
بنادر کنار خط ساحلی این مسیر بسیار دیدنی هستند؛ چابهار، بریس، پسابندر و گواتر. به هر کدام آنها که رسیدید حتما اسکله آنها را هم ببینید چرا که تصاویر زیبایی از کنار گرفتن انبوه قایق‌ها در کنار ساحل خواهید دید



ماهی و ماهیگیر
عموما درآمد مردم این خطه از سرزمین ایران از راه ماهیگیری است. آنها با لنج‌های کوچک و بزرگ سنتی خود در فصل‌های مخصوص صید به دریا می‌روند تا بتوانند از پس خرج خود و خانواده برآیند



تالابی در مریخ
وقتی حدود ۱۵ کیلومتر از چابهار دور شدید به تالاب زیبایی برمی‌خورید که لیپار نام دارد. اگر در اواخر زمستان و اوایل بهار به این تالاب برسید پرندگان زیادی را روی آن خواهید دید. اما نکته جالب این است که از اینجا به‌بعد با کوه‌های مریخی برخورد خواهید کرد و از دیدن آنها متعجب خواهید شد. این کوه‌ها تا بندر صیادی بریس که قایق‌های صیادی تمام سطح نزدیک دریا را اشغال کرده‌اند ادامه دارد
عکس بالا: کیان امانی







جاده چابهار ـ گواتر

برای رفتن به گواتر دوباره به چابهار برگردید. جاده چابهار تا گواتر در تمام مسیر آسفالت بوده و تقریبا هیچ نگرانی‌ای بابت این جاده ساحلی نداشته باشید. دیدنی‌های این مسیر یا در نزدیکی جاده هستند یا به فاصله چند کیلومتری با یک فرعی از این جاده جدا می‌شوند. در تمام روستاهای ساحلی‌ای که در مسیر ما قرار دارد درخت انجیر معابد یا لور را می‌توان دید. اما در این جاده چند درخت لور بزرگ قرار دارد. تالاب لیپار و ساحل صورتی در ۱۵ کیلومتری شمال‌شرق یکی از همین دیدنی‌هاست. این تالاب بعد از روستای رمین در تنگه‌ای صخره‌ای ایجاد شده. در این آبگیر می‌توانید انواع بوته‌ها و درختچه‌ها از نوع گز و کلیر و پرندگانی مثل فلامینگو، انواع حواصیل، طاووسک، باقرقره، تیهو، عقاب دشتی و خوتکا در تماشا کنید.



کوه‌های مریخی

وقتی تقریبا حدود ۳۵ کیلومتر از مسیر را طی کردید به زیباترین بخش سفر می‌رسید. کوه‌های مریخی یا مینیاتوری‌ای که به نام انگلیسی badland معروف هستند. این کوه‌ها در سمت چپ جاده قرار دارند. ارتفاع آنها دو، سه متر تا حدود ۱۰۰ متر می‌رسد. با دیدن این کوه‌ها احساس می‌کنید که در کره‌ای غیر از زمین پا گذاشته‌اید.

رنگ تقریبا سفیدرنگ کوه با واریزه‌های بسیار در پای آن و شکل عجیب و غریب آنها باعث شده جاده چابهار ـ گواتر به یکی از زیباترین جاده‌های ایران تبدیل شود. یک‌سو کوه‌های مخروطی مریخی با آن رنگ خاکستری خیال‌انگیز و سوی دیگر دریای سبز و ماسه‌های اندکی سرخ با درختچه‌های بیابانی در کرانه آن.



بنادر

بعد از آنکه چند کیلومتر از این کوه‌ها دور شدید به اسکله صیادی بریس و پس از آن با گذر از یک دو راهی به پسابندر می‌رسید. از این اسکله کوچک می‌توانید به کنار دریا بروید.

اگر آب یا مایحتاج دیگری لازم داشتید، می‌توانید از کلبه‌های کوچکی که در اطراف آن قرار دارد، خریداری کنید و حتی در مسیر برگشت از این ماهیگیران ماهی بخرید. کمی مسیر را به عقب برگردید و دوراهی را به سمت گواتر بروید؛ یعنی آخرین شهر در این مسیر و نزدیک مرز پاکستان.

اینجا خانه‌ها اکثرا پیش ساخته‌اند و مردم آن در اواخر سال‌های دهه ۷۰ در آن ساکن شده‌اند تا به‌نوعی مرزبان ایران باشند.



رودخانه‌ها و گاندو

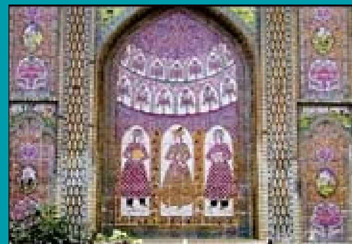
پیش از آنکه به گواتر برسید، در ناحیه ساحلی شرقی آن حتما به رودخانه فصلی باهو کلات و خور باهو سری بزنید. این رودخانه آب شیرین به دریای عمان می‌رسد. در همین منطقه می‌توانید به تماشای یکی از زیباترین پدیده‌های جنوبی ایران، یعنی جنگل‌های آبی حرا بروید. مساحت این منطقه مردابی تقریبا ۳۰۰ هکتار است. گفته می‌شود در برخی ماه‌های سال در محلی که آب شیرین رودخانه به دریا می‌ریزد می‌توان سراغ دلفین‌ها را گرفت که باید خیلی خوش‌شانس باشید موقع پرآبی رودخانه دلفینی را هم در محل ورود آن به دریا ببینید. اما سواحل این رودخانه فصلی در کنار آبگیر و برکه‌هایی که در نزدیکی این جاده قرار دارند، محل حضور گاندو ـ تمساح پوزه کوتاه ایرانی ـ است. اگرچه این حیوان بسیار خجالتی و محتاط است و به محض احساس خطر در آب مخفی می‌شود اما کمی هم خطرناک است و گاهی در گرفتن طعمه ممکن است اشتباه کرده و به انسان‌ها حمله کند. توصیه ما این است در نزدیکی آبگیر و برکه‌های منطقه کمی مراقب باشید و به تابلوهای هشداردهنده‌ای که سازمان محیط‌زیست در نزدیکی این برکه‌ها نصب کرده، توجه کنید. از شنا و برداشتن آب از این آبگیرها هم خودداری کنید. اگر دوست دارید که این خزنده خجالتی را در طول تعطیلات ببینید، می‌توانید با محیط‌بانانی که در منطقه حضور دارند همراه شوید و در امنیت کامل و معطلی چندروزه گاندوها را تماشا کنید.

مطلب مفصل درباره این خزنده را که گاندو نام دارد می‌توانید در شماره دوم «سرزمین من» با عنوان درنده خجالتی بخوانید ■



درنده خجالتی
دیدن یک تمساح مردابی شانس زیادی می‌خواهد. آنها با شنیدن هرگونه صدایی خود را پنهان می‌کنند
عکس: اصغر مبارکی





نارنجستان قوام

آگاتا کریستی، پلیسی نویس معروف که شهرت مخلوقاتش -هرکول پوآرو و خانم مارپل- از خودش بیشتر است، سه بار به ایران سفر کرده بود. او این سفرها را برای سر زدن به شهر محبوبش شیراز و نارنجستان قوام انجام می داد. کریستی درباره علاقه‌اش به شیراز گفته است: «این شهر ترکیبی از آتن (شهر فلاسفه)، داج سیتی (مرکز کابوی های آمریکا)، واتیکان (مذهبی ترین شهر غرب) و سدوم و عموره (دو شهر افسانه‌ای در کتاب مقدس) است»

خوشا شیراز و شعر بی مثالش

راهنمای شعرگردی در شیراز

احسان رضایی

شیراز شهری است که به محض شنیدن نامش، به یاد شعر می‌افتیم. گشتن در شیراز بی‌یاد بزرگ شاعرانی که در خاک آن خفته‌اند، لطفی ندارد و به دل نخواهد نشست. پیش از هر نام باستانی و تاریخی که با پارس در پیوند است، نام سعدی و حافظ و خواجو و حمیدی به یادها می‌آید. از دروازه قرآن و تنگ الله‌اکبر پا در شهر می گذاریم و با دیوانی از حافظ و کلیاتی از سعدی در دست، با هم بر گرد شهر می گردیم. از آب رکناباد می‌نوشیم، در نارنجستان باغ ارم زیر سروی می‌نشینیم، بر سر سنگ سعدی غزلخوان می خندیم، از تربت حافظ مدد می‌خواهیم و می گرییم و در شهر شعر ایران گام می‌زنیم.

عکس: بابک بردبار

تل الله اکبر رسیده بر سر الله اکبر شیراز

تل الله اکبر، در واقع جای گردش نیست و فقط خودتان می توانید یک کم جلوتر از آرامگاه خواجو توقفی بکنید و در این مکان مورد علاقه حافظ دمی بنشینید و از آب معروف رکن آباد بنوشید. اینکه چرا به این تپه یا کوه، «الله اکبر» می گویند ظاهرا به خاطر این بوده که قبلا بر روی آن اذان می گفته اند. اما چنان که حافظ تعریف می کند: «خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم یار /رسیده بر سر الله اکبر شیراز ». به جز این، علاقه شدید حافظ به تل الله اکبر یک دلیل دیگر هم دارد؛ نهر معروف رکن آباد که عضدالدوله دیلمی آن را ساخته و صحرای مصلی، باغ نو، تکیه هفت تنان و چهل تنان و تکیه خود حافظ را سیراب می کرد و آب بسیار سبکی هم بود، از همین تنگه رد می شد و به شهر می آمد. ظاهرا حافظ هم به این آب و خوردنش از اینجا علاقه فراوانی داشته: «بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت / کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را ، فرقست از آب خضر که ظلمات جای اوست / تا آب ما که منبعش الله اکبر است». خلاصه که با توقف در این منطقه، می توانید هم استراحتی بکنید و هم یادی از خواجه. کسی چه می داند؟ شاید حافظ هم با خوردن این آب شاعر شده باشد

آرامگاه خواجو مهمان چندصدساله شیراز

اینجا آرامگاه خواجوست که خود می گوید: جان من جرعه عشـق تو نریزد بر خاک / مگر آنروز که در خاک بریزد بدنم. آرامگاه خواجو، در دامنه باباکوهی است و اگر به آنجا بروید، از شدت تبعیضی که ما بین شعرای معروف و کمتر شناخته شده مان می گذاریم، شـوکه می شـوید. آرامگاه خواجوی کرمانی که حافظ می گفت تقلید او را می کند (دارد سـخن حافظ رنگ سخن خواجو) فقط یک اتاق دارد. روی دیوارهای آن، دو تا از غزلیات خواجو به خط نستعلیق کاشی کاری شده با این مطلع ها:

دوش می کردم سؤال از جان که آن جانانه کو؟ / گفت: بگذر زان بت پیمان شکن پیمانه کو؟ . . .

و دیگر به مطلع

صبحدم دل را مقیم خلوت جان یافتم / از نسـیم صبح بوی زلف جانان یافتم . . .

کمی بالاتر از مقبره خواجو چند غار به چشم می خورد. یکی از آنها غاری است که محل عبادت و ریاضت زاهدان و مشایخ بوده و گویا خواجو نیز مدتی در آنجا به عبادت مشغول بوده اسـت. غار دیگر که در دهانـه آن طاقی ضربـی از نوع طاق کجاوه ای از سنگ و آجر زده شده محل قبر خواجه عمادالدین محمود، وزیر معروف شاه شیخ ابواسحاق اینجو است. در کنار این غار نقش برجسته ای از جنگ رستم و شیر دیده می شود که به دستور حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس در ۱۲۱۸ ق ساخته شده. در کنار آن هم نقش برجسته ناتمامی از فتحعلی شاه قاجار هست. مجسـمه ای از خواجه هم هست که باید خودتان انصاف داشته باشـید و در جایی که خلوت و بدون مامور است، هوای میراث فرهنگی را داشته باشید. در ضمن، اینجا بر خلاف حافظیه و باغ سعدی هیچ فروشگاهی نیست که بتوانید مجموعه ای از اشعار خواجو را از آن بخواهید. خوب است قبلا آن را تهیه کنید

/عکس: مهدی کاظم زاده



آرامگاه سعدی الای که بر خاک ما بگذری

مزار سعدی یا به قول شیرازی ها، شیخ در شمال شرقی شیراز، آخر خیابان بوستان و در کنار باغ دلگشا است. فقط یادتان باشد که همراه داشتن یک نسخه جمع وجور و ترجیحا پالتویی از غزلیات سعدی، برای کوک و کامل شـدن این کیف، واجب است. اینجا خانقاه سعدی بوده که آخر عمرش را همین جا گذرانده و بوستان و گلستان را هم همین جا نوشته است. بنای ساده ای که آرامگاه سعدی دارد، به قشنگی بنای حافظیه نیست ولی بد نیست بدانید که طراح این بنا، آندره گدار فرانسوی است که موزه ملی ایران را هم او طراحی کرده است

عکس: حمیدرضا نوروزی



به شیراز آی و...

«بود آیا که به شیراز رسم / بار دگر به مراد دل خود باز رسم؟»
«هست راز ازلی در دل شیراز نهان خرم آن روز که کس بر سر آن راز رسد»
این، بخشی از قصیده ملک الشعرای بهار در وصف شیراز و ستایش باغ های معروف آن است

/عکس: همایون امیریگانه

نارنجستان قوام الماس سبز

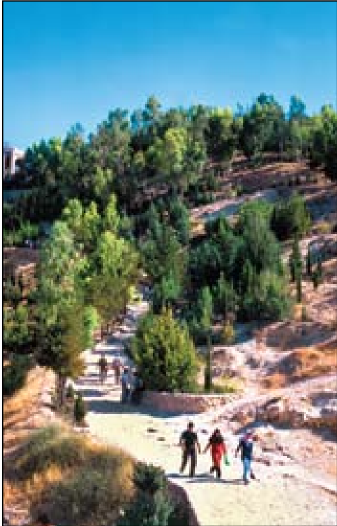
نارنجستان قوام یا باغ قوام، باغی است که علی محمدخان (قوام الملک دوم) و پسرش محمدرضاخان (قوام الملک سوم) والی های ناصرالدین شاه در شیراز، حدود ۱۳۰ سال قبل آن را ساختند. معلوم است که از یک حاکم چیز شاعرانه ای در نمی آید. دلیل آوردن اسم نارنجستان در این فهرست شاعرانه، چیز دیگری است. در ضلع غربی نارنجستان قوام، عمارت زیبایی هست که به دلیل سکونت خانم زینت الملوک قوامی، دختر قوام الملک چهارم، به این نام معروف است. این عمارت که در واقع اندرونی خانه قوام بوده، هم خودش بنای دیدنی و زیبایی است و هم محتویاتش. در زیرزمین های این خانه یک موزه مردم شناسی هست که مجسمه مومی تمام شخصیت های برجسته تاریخ شیراز را در آن می توانید پیدا کنید؛ از جمله شاعران و نویسندگان شیرازی. این موزه در شیراز یکی از معدود جاهایی است که خرید بلیتش خیلی سفت و سخت است.

به جز این، باغ قوام یک شهرت ادبی دیگر هم دارد. ماجرا از این قرار است که آگاتا کریستی زمانی که از همسر اولش جدا شده بود، تصمیم گرفت برای فراموش کردن ماجرا به سفر برود. او به بغداد آمد. حاصل این سفر دو چیز بود؛ یکی داستان «قتل در قطار سریع السیر شرق» و دوم آشنایی با ماکس مولان که با او ازدواج کرد. آگاتا کریستی و ماکس مولان برای ماه عسل به شیراز و به خانه ای در نزدیکی همین نارنجستان قوام آمدند. زیبایی این نارنجستان کریستی را تحت تاثیر قرار داد. او در بازگشت به لندن یک گالری عکس از نارنجستان برگزار کرد که بعدها به شکل کتاب هم در آمد. عنوان این کتاب بود «الماس سبز» که در واقع نارنجستان را به الماس تشبیه کرده بود. آگاتا کریستی یک داستان پلیسی کوتاه هم با عنوان «خانه ای در شیراز» دارد که موضوعش ماجرای قتلی است در نارنجستان قوام؛ البته این داستان به فارسی ترجمه نشده /عکس: مهدی کاظم زاده



آرامگاه باباکوهی ندانی که بابای کوهی چه گفت

باباکوهی یا کوه سبو، نام کوهی است نزدیک تنگه الله اکبر که چند غار دارد. ظاهرا این غارها در گذشته محل زندگی عارفی بوده که حالا همان جا مدفون است، به اسم ابوعبدالله محمد بن عبدالله معروف به ابن باکویه (۲۲۷-۴۴۲ ق). ظاهرا «باباکوهی» هم صورت عامیانه همین باکویه است. گویا این جناب باکویه یا باباکوهی، با شیخ ابوسعید ابوالخیر آشنا بود و شاگردی مثل خواجه عبدالله انصاری داشت. عمر طولانی (به نقلی ۱۰۵ سال) کرد و اشعاری هم به او منسوب است. سعدی در باب پنجم بوستان به باباکوهی و شعر او ارجاع داده: ندانی که بابای کوهی چه گفت / به مردی که ناموس را شب نخفت / برو جان بابا در اخلاص پیچ / که نتوانی از خلق بربست هیچ / کسانی که فعلت پسندیده اند / هنوز از تو نقش برون دیده اند / چه قدر آورد بنده حور دیس / که زیر قبا دارد اندام پیس. بین شیرازی ها معروف است که زیارت مزار باباکوهی برای برآورده شدن حاجت ها مجرب است. حتی طبق افسانه ای حافظ هم در جوانی به زیارت باباکوهی می رود و از او طبع روان می خواهد. رسول پرویزی با همین ماجرا داستان کوتاهی نوشته با عنوان «درویش باباکوهی آرام مرد». داستان درباره درویشی است که سال هاست در باباکوهی اعتکاف کرده و برای راوی می گوید که با توکل به خدا روزگار می گذراند و مثلا یک بار توی چله زمستان بی آب و غذا و عاجز مانده بوده وسط برف که می بیند جاهلی وسط آن برف و بوران با یک قابلمه غذا از راه رسید. قضیه این بوده که جاهل با رفقا شرط بندی کرده بوده سر اینکه چه کسی می تواند توی این هوا قابلمه غذا ببرد برای درویش و از او می خواهد که بعدا برای دوستانش شهادت بدهد که او واقعا قابلمه را آورده است. حالا نباید از این داستان بترسید و فکر کنید که جاهل آن قصه یک قله بلند و دشوار را بالا رفته بوده. نه، باباکوهی قله کوتاهی است و از پای کوه تا مزار باباکوهی فقط یک ربع راه است؛ همه اش هم پله یا سنگفرش. برای همین باباکوهی یکی از پاتوق های پیاده روی صبحگاهی شیرازی هاست /عکس: همایون امیریگانه



آرامگاه سعدی ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید

ساختمان مقبره، سال ۱۳۳۱ ساخته شده، از بیرون به شکل مکعب است اما داخل، هشت ضلعی می‌شود و در واقع داخل آن قشنگ‌تر از بیرون آن است. روی این هشت ضلع آرامگاه، شعرهای خود سعدی نوشته شده و همه هم اشعاری است در باب مرگ؛ مثلا در ضلع غربی، قصیده‌ای با این مطلع نوشته شده: خوش است عمر، دریغا که جاودانی نیست / پس اعتماد بر این چند روز فانی نیست». در ضلع شمال شرقی ابیاتی از بوستان با این مطلع درج شده: «الا ای که بر خاک ما بگذری / به خاک عزیزان که یاد آوری». همین‌طور تا بر سیم به ضلع شمال غربی که غزل معروف سعدی حک شده: «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست». روی سنگ قبر هم شعر معروف سعدی درباره پیامبر(ص) به صورت برجسته کار شده است: کریم السجایا، جمیل الشیم / نبی البرایا، شفیع الامم /...» در جلوی این رواق، حوضی است که مثل حوض حمام فین کاشان مردم در آن سکه می‌اندازند و اگر سکه توی سوراخ وسط حوض بیفتد، ظاهرا نشان بخت بلند است. یک حوض دیگر هم در مجموعه آرامگاه سعدی هست که از آب قنات این مجموعه پر می‌شود و به «حوض ماهی» معروف است. می‌گویند این حوض را که در سمت چپ آرامگاه است خود سعدی ساخته بوده و بردن از آب این حوض برای شست‌وشو در شب چهارشنبه‌سوری، از معتقدات مردم شیراز است/ عکس: محمدحسین نیکوپور

حافظیه بر سر تربت ما گر گذری همت خواه

آرامگاه حافظ در شمال شیراز و در یک قبرستان قدیمی به اسم خاک مصلی است که خود حافظ هم در اشعارش اسمش را برده. حافظ بر خلاف سعدی از همان اول گنبد و بارگاهی داشته. پسرهای تیمور، شاه عباس صفوی، نادرشاه و کریمخان زند هر کدام برای حافظ بنایی ساختند تا اینکه این بنای امروزی در سال ۱۳۲۸ برای حافظیه ساخته شد. سنگ مرمر خود مقبره حافظ، هنوز همانی است که کریمخان زند آماده کرده بوده. روی آن نوشته‌اند: «بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد شد». دور تادور حافظیه، غزل‌های حافظ روی دیوارها نوشته شد. اما معمولا خواندن آنها از روی دیوار به خاطر ازدحام جمعیت کار بسیار سختی است. اما لازم نیست با خودتان دیوان ببرید. پیرمردهایی که فال حافظ را با آداب کامل برایتان می‌گیرند، معمولا یک نسخه دیوان حافظ هم به شما می‌دهند. اینجا یک انجمن دوستداران حافظ هم هست که خیلی راحت می‌توانید عضو آن شده و در جریان تحولات فرهنگی مرتبط با حافظ قرار بگیرید. دیگر اینکه در حافظیه بیشتر از همه جاهای دیگر شیراز شما سیاح خارجی می‌بینید و بهتر است کمی مراعات هم بکنید. دور تادور مزار خواجه، مقبره بسیاری از شعرا و شخصیت‌های تاریخ و معاصر هست که اگر خوب دقت کنید می‌توانید اهلی شیرازی، فریدون توللی، دکتر حمیدی شیرازی و رسول پرویزی را هم در بین آنها بیابید

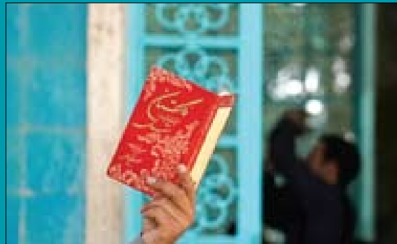
عکس: حمیدرضا نیکومرام



باغ ارم باد بزمت به خوشی خوب‌تر از باغ ارم

باغ در فرهنگ ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شیراز هم از قدیم به داشتن باغ‌ها و تاکستان‌هایش مشهور بوده. حتی بعضی به باوری عامیانه معتقدند که شیراز به معنای مرکز انگور خوب است (ترکیب واژه «شیر» به معنای شیرین و خوب با «راز» که در فارسی به رز کوتاه شده). بیشتر باغ‌های شیراز در شمال غرب آن و در مناطق قصردشت، چمران و معالی آباد جای دارند. از بین این باغ‌ها چندتایی هم هستند که قدمت تاریخی دارند؛ مثل باغ ارم، باغ عفیف آباد، باغ دلگشا و باغ جهان‌نما. از بین این چهارباغ، باغ ارم از همه قدیمی‌تر است و حتی کاشی کاری‌هایی در آن است که به زمان ساسانیان هم می‌رسد. باغ ارم در شعر شاعران شیراز، مظهر خوشی و خرمی است: «تا به باغ ارم از خوشی و خوبی مثل است / باد بزمت به خوشی خوب‌تر از باغ ارم». اما حواستان باشد در شعر شعرای غیرشیرازی، منظور از ارم، بهشت شداد است. به هر حال شما اگر به باغ ارم بروید، هم می‌توانید از موزه گیاه‌شناسی آن دیدن کنید و هم به یاد بیاورید که حافظ و سعدی در این باغ قدم می‌زدند و آن شعرهای شاهکار را می‌گفتند/ عکس: محمد شاه‌حسینی





دو شاهکار در یک باغ

«در آن مدت که ما را وقت خوش بود / ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود» سعدی گلستانش را در همین باغی که الآن آرامگاهش شده نوشته و بوستان را هم همین‌جا سرود

عکس: خبرگزاری مهر





عکس: همایون امیریگانه

شیراز پر رمز و راز

شیراز، شهر شعر ایران، یکی از قدیمی‌ترین شهرهای کشورمان است. نام شیراز در الواح گلی که از تخت جمشید به دست آمده ۷۰ بار آمده است که البته بیشتر به شکل «تیزاریش» ذکر شده و همین، نظر مورخان اسلامی را که بنای شیراز را مربوط به عهد اسلام می‌دانند رد می‌کند. حتی آثاری ایلامی (شامل یک سه پایه برنزی) مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد در جنوب شرقی شیراز پیدا شده است. با این حال، ظاهرا شیراز در عهد ساسانی، زیر سایه شهر استخر (یکی از چهار پایتخت پادشاهی) بوده. با حمله اسکندر و نابودی استخر، شیراز رونقی گرفته. لیمبرت، شهبازی و آرتور آربری هر سه فهرستی از نشانه‌های متعددی از سکونت دائم در دشت شیراز و اطراف محل کنونی شیراز در دوران ساسانی ذکر کرده‌اند؛ مانند نگاره‌های سنگی مربوط به اوایل ساسانی، اشارات موجود به دو آتشکده (به نام‌های هرمزد و کاریان) و آثار کشف شده در قلعه ساسانی در محل فعلی قصر ابونصر. با سقوط ساسانیان، در اواخر خلافت عمر، شیراز به تصرف ابوموسی اشعری در آمد. محمد، برادر یا پسر عموی حجاج بن یوسف ثقفی، والی معروف و ستمکار عراق، در سال ۶۴ ق شهر را از نو بنا کرد. در زمان صفاریان، یکی از قدیمی‌ترین مساجد شیراز در این شهر ساخته شد که هنوز هم سرپاست. عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ق) این شهر را پایتخت خود کرد و در آبادانی آن کوشید. در زمان اتابکان فارس (۵۴۳-۶۸۴ق) اهمیت شیراز بیشتر شد و این شهر توانست در رقابت با دو پایتخت شرقی و غربی ایران، هرات و بغداد برای خود جایگاهی بیابد. اوج عصر اتابکان، زمان سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۳ق) بود که از روی تخلص بزرگ‌ترین شاعر تاریخ ایران، سعدی که از اسم او آمده می‌توان به اهمیتش پی برد. شیراز در سال‌های بعدی این بخت را داشت که از حمله ویرانگر مغول در امان بماند و پناهگاهی شد برای دانشمندان و فرهنگیان. حتی تیمور هم در جنگی که در ۷۹۵ ق والی شیراز را شکست داد، از زیبایی شیراز حیفش آمد و سپاهش را به این شهر وارد نکرد. شیراز در زمان کریمخان زند (۱۱۶۳ق-۱۱۹۳ق) رونق مجددی پیدا کرد و در ۱۱۸۰ق پایتخت هم شد. کریمخان زند استادکاران و کارگران را از سراسر ایران به شیراز آورد. به شیراز در زمان قاجار چندان توجهی نشد اما در قرن اخیر شیراز دوباره پیشرفت کرد. در این سال‌ها البته بوشهر جای شیراز در ترانزیت کالا از خلیج فارس به داخل ایران را گرفت اما تاسیس دانشگاه‌های بزرگ و پررونق یک بار دیگر شیراز را شهری فرهنگی و علمی کرد. شیراز بعد از تهران دومین شهری بود که صاحب دانشگاه مدرن و امروزی شد. شیراز از قدیم الایام هم «دارالعلم» و «برج الاولیا» بود. شیراز از شهرهایی است که همچنان و هنوز فرهنگ و آداب خاص خود را حفظ کرده. فلاسفه بزرگی مثل ملاصدرا، عرفای نامداری مثل حلاج و شیخ روزبهان، دانشمندانی مثل علامه قطب‌الدین شیرازی (چشم پزشک معروف) و ادبایی مثل سیبویه (مبدع قوانین صرف و نحو عربی) همگی از فرزندان این شهر بوده‌اند. با این حال، همه ما با شنیدن نام شیراز، قبل از هر چیزی به یاد شعر و شاعران بزرگی می‌افتیم که در این شهر آرمیده‌اند: حافظ، سعدی، خواجو، باباکوهی، وصال شیرازی،... تا حمیدی شیرازی که «شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد»ش را همه از بریم. شیرازگردی، بدون یاد کردن از این شاعران و شعرشان لطفی ندارد، باور کنید.



عکس: همایون امیریگانه

بدون کارت سوخت
اینجا بین پلور و آب اسک در جاده تهران به آمل به سال ۱۳۰۷ است. زن و مرد مسافر بی‌هیچ گفت‌وشنودی، تا آبادی بعدی، دل به سکوت جاده می سپارند. لارنس لاکهارت- ایران‌شناس و عکاس انگلیسی- در این عکس ابهت و شکوه البرز را با سادگی سفر این زن و مرد تهرانی در آمیخته



روزگاری ایرانیان بدون توجه به سرعت و سوخت، ساده‌و صمیمی به سفر می رفتند

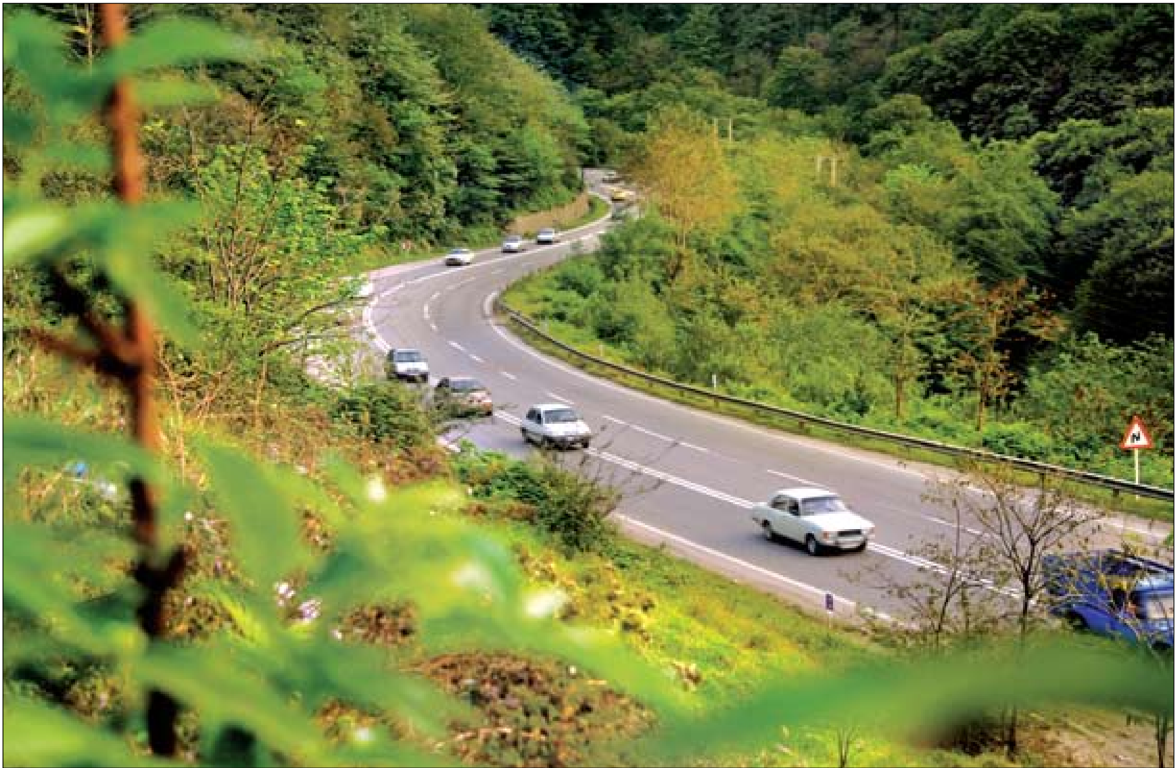
از مالرو تا بزرگراه

مهناز صبور

«قرار بود کاروان در فصل بهار به راه افتد؛ مقدمات فراهم شد. اربابم قاطری درشت و کهربایی برای خود و اسبی برای من خرید که علاوه بر من، قلیان، آتشدان، مشک آب، زغال و نیز جامه‌دان بر پشت داشت؛ غلام سیاهی تا برایمان غذا بپزد و بار بگذارد و بردارد و قاطری دیگر تا رختخواب‌ها، فرش‌ها و وسایل آشپزی‌مان را حمل کند.»
این فهرست بلندبالا تنها بخشی از وسایل و لوازم سفر بود که حاجی بابای اصفهانی در سفرنامه خود به آن اشاره کرده و این در حالی است که در روزگار خودمان کم نیستند سیاحان ایرانی‌ای که تنها با یک دوچرخه دنیا را دور زده‌اند و لذتی وصف‌ناپذیر را در وبلاگ‌های خود شرح می‌دهند.

کارت‌های اعتباری امروزه جای دوختن پول در جیفه آستر آستین را گرفته و استفاده از آن امکان هرگونه دستبرد یا گم شدن پول شما را از بین می‌برد. بگذریم که راهزنان در گذشته مرام‌نامه‌هایی داشتند که سارقان قرن حاضر از آن بی‌بهره‌اند؛ برای مثال لباس مردان مسافر را تماما به یغما می‌بردند و این در حالی بود که مسافران زن و زائران از هر آسیبی در امان بودند.
در سفرنامه مشهور شاردن، یکی از صدها سیاح فرنگی عهد صفوی می‌خوانیم: «در میان کوه‌ها راه را با گمان هلاک گم کردم. نمی‌دانستم چه ساعتی از شب است. تا صبح روی اسبی در کنار درخت ماندم. صبح دو مایل برای یافتن آب پیمودم تا اینکه راهداری مرا یافت و به جاده برگرداند. آن هنگام بود که فهمیدم شش مایل از جاده اصلی دور شدم». اگرچه حالا تنها با داشتن یک دستگاه GPS راه پیش رو در دستان شماست اما سفر در عهد و زمان ما هم خطراتی دارد که آمار بالای تصادفات در بزرگراه‌ها یکی از آنهاست.
اما شاردن در جایی دیگر بهره‌وری یکسان تجار و مسافران از نظام راهداری ایران را تحسین کرده، می گوید: «در ایران، سرزمینی متنوع و وسیع با مسافت‌های طولانی، منازل پراکنده و آب کمیاب در قرن هفدهم هنوز وسیله نقلیه چرخدار برای عموم وجود ندارد اما تحت نظارت شاه‌عباس اول مرمت راه‌ها، ساخت پل‌ها و کاروانسراها و تشکیلات راهداری و سازمان‌دهی حقوق گمرکی بهبود یافته و ایران دارای نظام

جاده‌های امروز
دیر بجنبید صدای بوق خودرویی را می شنوید که می خواهد زودتر از شما به مقصد برسد. اینجا جاده‌ای امروزی است. اگر چه صدای سی‌دی‌چنجر لذت شنیدن آوای پرندگان و سرعت راندن، فرصت بوییدن و دیدن را از ما گرفته است اما به لطف این جاده های دوبانده، مقصد نزدیک است و راه هموار / عکس: سیدشهاب‌الدین واجدی



حمل و نقل منظمی گردیده است». در عکس به‌جا مانده از آن روزگار زن و مرد مسافر را بر مرکبی جداگانه می‌بینیم که خطر سفری شاید بی‌پایان را به جان می‌خرند به قصد زیارت. شاید هرگز این دو تصور نمی کردند روزی این مسافت را بتوان در کمتر از یک ساعت با هواپیما و کمتر از یک روز با اتومبیل شخصی طی کرد. ابراهیم بیگ –سیاح ایرانی – در خاطرات سفر خود به مشهد می‌نویسد: «از تهران تا مشهد و رسیدن به حرم مطهر بدون احتساب توقف در شهرهای بین راه سه ماه زمان می‌برد. ما بعد از ماه مبارک حرکت کردیم و حالا صفر به نیمه رسیده است که ما در حرم هستیم».
همان‌طور که در عکس به یادگار مانده از آن روزگار دیده می‌شود، زن و مرد مسافر با لباسی متفاوت راهی سفرند. مرد با چتر و زن با نقاب، خود را از آفتاب سوزان جاده محفوظ می‌دارند اما در کوله‌بار خود رخت زمستانی حمل می کنند و این همه به سبب سفرهایی است که گاه چهارفصل سال را دربرمی گرفت.
لباس سفر، امروزه از تنوع بسیاری برخوردار است که بسته به نوع سفر قابل پیش‌بینی و تهیه است.
در آن زمان که تنها محل استراحت برای مسافران کاروانسراهای مسقف و مجهز در کنار شهرهای بزرگ یا محقر بود که توسط وقف کنندگان در امتداد جاده‌ها احداث می‌شد، کسی تصور نمی کرد که در آینده‌ای نه‌چندان دور بتوان محل اقامت خود را در طول سفر- در اقصی‌نقاط جهان- از طریق وارد کردن اطلاعات شخصی در سایت مورد نظر از ماه‌ها قبل رزرو کرد.
اما در گذشته این تنها اهداف سفر بود که مسافر را مصمم به پا نهادن در مسیری دشوار می کرد؛ اهدافی که منوچهر دانش‌پژوه در کتاب «سفرنامه‌های دوره صفوی» به آنها اشاره کرده است: «سفر اندیشمندان به سایر اقلیم و آگاهی از وضع و احوال مردمان که پیشینیان آن را سیر در آفاق و انفس نامیده‌اند در مرتبه اول است و بعد از آن سفر تجار به منظور بازرگانی و نیز از اهمیت سفر برای سفیران ممالک به منظور ماموریت‌های سیاسی نمی‌توان گذشت. مسافرت با اهداف دینی در بین مردمان بهترین سفرها شمرده می‌شد و مهاجرت برای بهبود وضع زندگی نیز از اقسام دیگر بود و درنهایت سفر برای تفرج و تفریح که تعداد معدودی را دربرمی گرفت».
ولی امروز این تعداد معدود را توریست می‌نامیم و صنعت آن را پولساز می‌شماریم که مورد توجه بسیاری از جوامع قرار گرفته است.
سعدی، شاعر و جهانگرد کم‌نظیر ایرانی که ۳۰ سال از عمر گرانمایه خود را به سیر و سیاحت گذرانده است می‌فرماید:
به‌هیچ یار مده خاطره و به‌هیچ دیار / که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
چو ماکیان به‌در خانه چند بینی جور / چرا سفر نکنی چون کبوتر سیار ■

شاردن سیاح فرنگی که از ایران عهد صفوی دیدن کرده در سفرنامه‌خود آورده که ایران در قرن هفدهم میلادی، یکی از مهم‌ترین کشورها در جذب سیاح و جهانگرد بوده‌است



Smoked Fishes
The man put the fishes under the sunrise to get them dried
Photo: Ali Ranjbaran

Out of Water, On the Fire

In a fish smoking workshop in Gilan

Have you heard of smoked fish? In the old days in Iran the only way to cure fish and prevent it from corruption was smoking which is still a major business of many people residing in northern Iran. Through this method of fish smoking, it becomes salted and partially smoked, and thus they can be kept for a longer time. There are many workshops for training people and teaching them this trend in northern Iran, specifically in Gilan province. Lets explore one of these fish smoking workshops in Gilan. As we reach the workshop one can smell the fish. All workers wear blue clothes and boots. The workshop composes three men and two women. As they start working I join them. Firstly, the fish are placed in pools filled with salt water. There are 11 large pools and 10 smaller ones, in which 16 tons of fish are matured. The salt water of the pools are changed every spring each year. The time required for salting the water and the amount of salt added depends on the type of the fish. While the fish is salted, the women put rice straws in the mouth of the fish to hang them on the beams.
Secondly the beams are taken to the workshop yards and there the fish are washed manually. Finally the fish are dried and at this point they get smoked. The room in which the workers call "the smoke-room" is covered with sawdust. After placing the beams on the roof of the "smoke-room," a fire is lighted. Sometimes the fish are kept in this room up to12 days. Now this relish product is ready to be offered at the market. Since the past up to the present, fish smoking has been performed by hand and this method has not changed. As it is lunch time, and I have been waiting to taste this delicious dish, I will try it and should say: " What a great appetizing fish; you must try it!"



Sailing in the Persian Gulf

Huzar, a symbolic custom in south of Iran

Many years ago voyage on the sea was very difficult so the sailors' family accompany them to the port to bid farewell to them. Years passed, sails are replaced by engines. But still there is a custom among Iranians called "Huzar" which resembles the traditional sailings. This trend of sailing is annually carried out at Laft port, in Gheshm island, which is located in the Persian Gulf. On the second day of the New Year, an old sailing vessel is launched at the port while a group of 40 men sing a song called "Zerif" collectively. This song describes a dangerous voyage on the sea. This ceremony is held on two religious occasions and four times during the New Year holiday each year.



Taste of Isfahan

Experiencing the special foods of Isfahan

To describe the beauty and unique character of Isfahan, it is enough to refer to the famous expression that it's "Nesf-e-jahan" (half of the world). Other than the many interesting historical places it has to visit, Isfahan has delicate food with a specific trend of cooking which one cannot find anywhere else in the world. Beryan is a famous dish from Isfahan , which is made from mutton, liver, bread and the spices. It is cooked in a special brazier. Halim Bademjan is another popular dish, which has emerged and evolved in by the people of Isfahan over the centuries; a massive crowd usually line up to buy this dish. Mast-e Torsh is a local side dish. Gaz (delights) and Polaki are the sweet souvenirs of Isfahan, which are well known in the region and are exported to many countries abroad. Remember to taste Isfahan's delicious and elegant dishes in addition to sightseeing the historical and ancient venues in your next trip to this marvelous city.



A Poem of the Past & Pleasure of Present

An excursion of Shiraz, the city of poets

Shiraz is a city in the southwest of Iran; it is the capital of Fars province. It is one of the oldest cities in Iran; the name of the city has been repeated more than 70 times in the tablets, which were discovered in Persepolis. Shiraz has numerous historical buildings and monuments from the time of the ancient Persian Empire to the Islamic era. It is also known to be the city of poets. Two of the celebrated poets, Hafiz and Sa'di were born in Shiraz. The beautiful sites to visit include the tombs of Hafiz and Sa'di, Vakil Bazaar, and Qavam- ol Saltaneh's Palace. Shiraz is also the hometown of other poets such as Hamidi and Kermani. There are many gardens in Shiraz; the famous ones are Eram and Narenjestan. The tile workings of Eram Garden go back to the Sassanid era. Agatha Christie has traveled to Shiraz three times and has admired it in each trip.

Face to face
Persian leopard is an endangered member of cat kinds and only a few numbers survive
Photo: Fariborz Heydari



Persian Pride

A report on the leopard, the largest type of the Iranian cat kind

The Persian leopard has been an honor for Iranians through history. This special status of the leopard is due to its unique behavior, reactions, the way it confronts humans and its hunting manner. This member of the cat family has a wide range of habitats. The different types of Persian leopards live in different areas extending from Pakistan to Western Asia, excluding Arabia. This animal is easily adapted to different natural conditions. It is a highly capable hunter. Its sight is splendid and can target potential prey from a very far distance. Lurking the prey cautiously, it runs after it and in a sudden jump hunts it. The Persian leopard's preys are rams and buffalos. It has been seen however, that it has hunted dogs, camels, gazelles and fox. Persian Leopards seldom take the prey corpse up on a tree and hide it from other animals such as bears and wolves. Leopards major enemy is mankind. The leopards generally live alone and during the pairing season they only live 2 to 7 days with their mate. According to researches, the pairing season of Persian leopards which live in the north-eastern parts of Iran is in late January until late February. The female leopard bears 1-6 young leopards per litter. A Persian leopard's average pregnancy period is about 90 to 106 days. The leopard's lifetime rarely exceeds 10 to 15 years. Due to hunting and the destruction of the leopards' habitat, the Persian leopard is considered as an endangered animal.

B.F. Darreshuri, a prominent Iranian nature photographer has frequently risked his life while taking photos of the Persian leopard; he has many exciting experiences of having faced the leopard and encountering them to share with us.

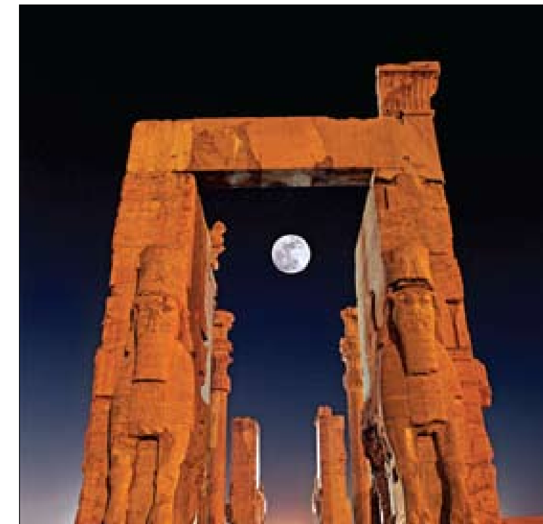


Two Blessed Brothers

Going on a pilgrimage in Kashan

We were on a short trip to Kashan, one of the most historical cities of the province of Isfahan. We planned to visit the shrine of two brothers who had stepped there around 1200 years before us. Two brothers named Ali-abas and Muhammad are Imam Reza (the 8th Shiite Imam)'s brothers. As we enter the holy shrine, the courtyard is full of people who have come to perform their pilgrimage by which they tend to ease their pains and difficulties which they struggle with. The two brothers met a deacon there and talked about the shrine with him as they were walking. He mentioned that during the Nowrouz holidays the shrine is very crowded; in the old days no one was aware about this shrine, but nowadays they host of many enthusiastic people from all over the country. It is often said that the first visit one make to the shrine, Agha Ali-abas, his/her wishes and dreams would come true.

The shrine has been newly reconstructed; its architecture is as the historical ones. Inside, it is decorated with mirror work. Besides the walls, the ceiling is decorated with stucco-work which is very stunning. A clergy man who was sitting besides me told me the story of the two brothers. Ali-abas and Muhammad set off a journey with a caravan to see their brother in Mashhad. On their way they were informed that Imam Reza, their brother had been killed by Ma'moun, the Caliph of the time. Hopelessly they had decided to return, but Ma'moun's army didn't let them. In the battle which took place between them, the entire caravan had been killed. They fought bravely but the cruelty of Mamoun's army was exceeded their combative skills. The two brothers were buried on the site which we now go on pilgrimage. People circle and sit around the burial chamber and say their prayers. They tell each other stories of miracles they have seen or heard of: a daughter who has been cured while having a lethal disease, a hopeless person who achieves optimism, etc.In a region in which mainly comprises of desert there is often a shrine far from the main city; and if there is not one, a historical site is certainly nearby. This dry area is meant to connect the roads of the southern parts to Mashhad, the capital of Khorasan province. Our journey was about to end. We left the city in the darkness of the night while the shrine was shining and the two brothers await for visitors to come and ask for their needs and wishes.



Astronomical Festival

Nowrouz: A feast displaying the order of nature

While looking at a plane sky, one may merely sees beauty. About 25 centuries ago an astrologist in Persepolis focuses on watching the sky and observes carefully while he was waiting for the sun to pass- the sign Aeries, which announces the beginning of New Year, to say "Nowrouz". According to Iranian historical mythical beliefs Nowrouz was the day the world was brought to motion; in Iranian mythology this celebrated day is attributed to Jamshid _the first mythical Persian king _ who flies to the sky. However, when the caveman started farming, Alamance played an important role in his life. The regular evolution of the sun and the moon was the most appropriate measure to set a calendar. The sun moves across the celestial sphere every year, which is divided into twelve sections, signs of Zodiac. By preserving a record of the signs that the sun had occupied during one year, the solar calendar was defined and established. According to the solar Alamance Iranians celebrated the Spring equinox.

Knowing more of seasonal changes would enable one to appreciate the astronomical preciseness of the Nowruoz feast, as the initial day of spring according to the Persian solar calendar. The seasonal occurrences are due to the axis which the Earth turns is tilted on. Half of the year the North Pole is tilted toward the sun and the other half of the year the South Pole is tilted toward the sun. On New Year's day, the sun is in a specific position which makes day and night of equal length. In the ancient times, the duration of one year was 360 days and five additional days, The Lost Five days. Later around 1122 to 1050 the Persian astrologist, Omar Khayyam, reformed the solar calendar. By the year 1926 the reformed calendar in Iran was permanent which is recognized as the national calendar.



New Year's Day
A painting by Hossein Sheik, picturing the scene that men are waiting for spring Equinox

Happy New Year, Happy New Wear

The Qajar New Year's Eve at Golestan palace

Let's turn to a page of the historical tradition of the Qajar dynasty's (1794-1925) celebration of the Persian New Year. In Tehran, the Golestan palace, the royal court of Naser e-Din Shah is to celebrate a national, ancient feast, "Nowrouz". Everyone in the royal court welcome the spring by wearing new clothes and setting the "Haft Sin"- a collection of seven symbolic items beginning with the S sound. According to the custom of giving the New Year a gratitude, the Shah would give the courtiers a robe of honor, and he himself would be present in levee. On the New Year's Day, in the most glorious hall of Golestan Palace, Museum Hall, which is decorated with mirror artifacts, the viziers and great military officers are awaiting for Shah's entrance and Spring Equinox.

This event accords with March 20th or 21. The feast starts with a bonfire and all dignitaries offer their congratulations to the Shah. On the second day of the New Year, levee is for the common people. The Shah arrives at a mirrored, open-fronted audience hall, Eyvan e Takht e Marmar, literally translated as the Marble Throne Veranda, which displays a fine collection of Qajar artifacts. People in great numbers come to the palace to watch this celebration.

Playing music, reading poems, describing the spring and smoking hookah by the Shah are carried out during the annual ceremonies. The ceremony continues by displaying fireworks. Finally the Shah gives and speech and talks to the audience in which he wishes them a happy year. Nevertheless, his wishes never come true.

Sizdah bedar or "the Thirteenth day of the New Year" is the final event of the Nowrouz celebration. On this day, a negative sphere is considered to bring unluckiness and evil; thus traditionally every one travels to the countryside to avoid the misfortune associated with the thirteenth day.

The dark side of the Qajar period discloses the peasants who have celebrated the happiness of the New Year despite all the miseries that the monarchy has brought to them. They tolerated these conditions until 1896, when Naser el-Din Shah was assassinated. Many Nowrouz events have came and gone and the crown has been passed from one king to another while Iran and Iranians have gradually languished for the unmerited policies of the kings.



Samanu Recalling the Spring

Iranian Women Welcome the New Year by Cooking Samanu

Iranians traditionally make Samanu - a sweet paste- for Nowrouz, the Iranian New Year while they welcome the spring after a long winter. It symbolizes abundance, is an ornament of the Haft-Sin table-the table traditionally comprises seven items which start with the "S" sound- , and is known to be a remedy to problems. In Iran and other countries which celebrate Nowrouz in the spring, this firmly rooted tradition annually is done on the 12th month of the Iranian solar calendar according with March 21st. This custom is performed by women. This is because Samanu is attributed to Fatimah, the daughter of Prophet Muhammad. Samanu is often cooked when someone wants to perform a vow. The ceremony follows with prayers and religious recitations from night until daylight.

Women clean the wheat seeds and soak them in water for three or four days in order to make Samanu; then they wrap them around with a white cloth. For three days they are kept in a dark and warm room. Only devout women are allowed to go to that room. When they are freshly germinated their juice is squeezed and poured into the cooking pot. Heating is continued till the water is completely evaporated and then some flour is added to it. Since, the sweet would not be prepared without effort and sweat, every one should stir the Samanu constantly. As all women pray, one of them would turn around with a bowl of water and everyone else while having in mind her intentions and her needs would put a coin in it. When the Samanu is ready, it is poured into dishes. The dishes would then be distributed to neighbors. This tradition is known to bring more fortune and blessing to the host.

Cooking Samanu is souvenir from our ancestors. In ancient Iran when nomadic Iranians began farming, wheat was one of the first crops they could harvest. Since then the pleasant sweet taste of Samanu has gratified our lives.

Sarzamin-e-Man

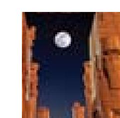
Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.
Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com



114/ **A journey through Caspian beach**
A travel guide from Astara to Makhdoumgholi

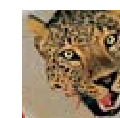
Abundant Spread
Gilani girls dressed in local wear, hospitably offer you their hand-made breads and cookies
Photo: Mojtaba Mohammadi



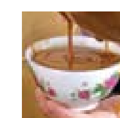
16 / **Astronomical Festival**
Nowrouz: A feast displaying the order of nature



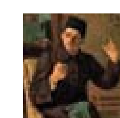
36 / **Sailing in the Persian Gulf**
Huzar, a symbolic custom in south of Iran



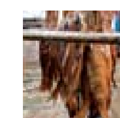
46 / **Persian Pride**
A report on the leopard, the largest type of the Iranian cat kind



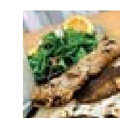
70 / **Samanu Recalling the Spring**
Iranian Women Welcome the New Year by Cooking Samanu



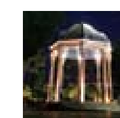
80 / **Happy New Year, Happy New Wear**
The Qajar New Year's Eve at Golestan palace



104 / **Out of Water, On the Fire**
In a fish smoking workshop in Gilan



122 / **Taste of Isfahan**
Experiencing the special foods of Isfahan



146 / **A Poem of the Past & Pleasure of Present**
An excursion of Shiraz, the city of poets



SELECTED OF THE BECT AND
HIGH QUALITY OLIVES





ورینا برای سلامتی



Product of IRAN by BULK Co.
Tel:(98-21)88339525 Fax:(98-21)88339529
محصولی از شرکت لابراتوار دارویی و غذایی بالک
تهران ـ خیابان کارگر شمالی، خیابان یازدهم، شماره ۲۰
تلفن: ۸۸۳۳۹۵۲۵ فاکس: ۸۸۳۳۹۵۲۹
E-mail:bulk@neda.net